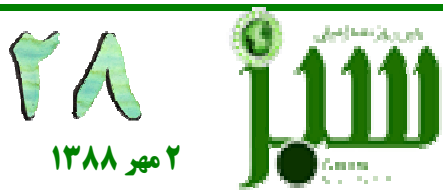


نشانی برای دریافت و انتشار  
ایمیل های شما  
Info\_sabz1388@yahoo.de  
تیراژ این شماره: ۴۲۵۰۰۰



رئیس ستاد اقامه نماز  
شعار "نه غزه نه لبنان" یعنی "نه" به قرآن  
صفحه: ۶

شعار تظاهرات ایرانیان در سراسر جهان: قاتل، شکنجه گر، متجاوز رئیس جمهور ایران نیست

رئیس جمهور فرانسه فاش  
کرد:

پیشنهاد ایران برای  
معاوضه کلوتید رایس  
با قاتل شاپور بختیار

باراک اوباما در سازمان  
ملل:

صبر آمریکا در قبال  
ایران همیشگی نیست

صفحه: ۶



رئیس دولت کودتا:

قتل ندا آقا سلطان

داستان است

صفحه: ۷

۱۲	تحلیل هفته سردبیر
۲۲	جمشید اسدی
۱۴	محسن حیدریان
۱۶	اریش فروم
۱۳	بابک قهاری
۱۹	سید کاظم علوی
۲۴	حمید فرخنده
۱۸	سیدسراج الدین میر دامادی
۲۰	علیرضا نوری زاده



نگاه به روش سیاسی هاشمی  
رفسنجانی

آخرین تصاویر رسیده از  
نیویورک

صفحات: ۱۱-۱۴

## ۱۰۰ روز جنبش سبز ایران

چهار میلیون آدم باکلاس در تهران

جنبش سبز، جنبشی که می ماند

وزارت امور خارجه کانادا از آلمان خواست

بازداشت سعید مرتضوی به اتهام جنایت علیه بشریت

اول نادیده ات می گیرند، بعد مسخره ات می کنند، سپس با تو مبارزه می کنند، اما در نهایت پیروزی با توست. "ماهاتما گاندی"

جنبش سبز

کودتا چیان علیه معلمان  
تغییرات گسترده در دانشگاه  
تهران  
برای جلوگیری از اعتراضات  
دانشجویی

صفحات: ۲۵-۲۶

هنر سبز

سروده هایی از دور و نزدیک  
وطن

صفحات: ۲۵-۲۶

راههای سبز

یک احمدی نژاد؛  
هزاران ندا

صفحات: ۵-۶

ناشر



موسسین:

خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری  
هوشنگ اسدی / فریبرز بقانی  
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده  
فرهنگسرای پویا

مدیر اجرایی:  
شهرلا بهار دوست

اولین پیش شماره هفتم تیر ماه  
هزار و سیصد و هشتاد و هشت



گفت و گو با رسول نفیسی، استاد جامعه‌شناسی سیاسی در واشینگتن

### جنبش سبز، جنبشی که می ماند

نیوشا بقراطی



پسرانی سبزپوش که با انگشتان‌شان پیروزی را نشانه می‌روند، دخترانی که با روسری‌های سبزرنگ شعار «آزادی می‌دهند، تجمعی که در سکوت تردیدهایش را به نمایش می‌گذارد، گروهی که یک‌صدا مطالباتش را فریاد می‌کند، و سرودهای خاک‌خورده‌ای که در کوچه و خیابان زنده می‌شوند: «یار دبستانی و» «ای ایران...»

و ناگهان، ردی از خون در خیابان کارگر تهران، ردی دیگر در امیرآباد، جوانی در خیابان ولی‌عصر بر زمین می‌افتد، ناشناسی در کوچه‌ای ناشناس سلاح کمربندی‌اش را چشم در چشم جمعیت آتش می‌کند. و سرودهای فراموش‌شده دیگری زنده می‌شوند: «قسم به اسم آزادی، به لحظه‌ای که جان دادی...»

تمامی این تصاویر، آغشته به دود و آتش و سبز و سرخ و اشک و لبخند، در صد روز یک نام را در تاریخ مدنی ایران حک کرد: «جنبش سبز.»

حدود صد روز از آغاز اعتراضات گسترده مردم در ایران می‌گذرد، اعتراضاتی که مناسبات داخلی را در سطوح سیاسی و اجتماعی دستخوش تغییر کرد، چهره تازه و متفاوتی را از ایران به رسانه‌های جهانی نمایاند، و با تصاویر موبایلی‌اش حتی تعاریف خبری و رسانه‌ای را نیز در هم شکست.

جنبش سبز، با گذشت حدود صد روز از اعلام نتایج انتخاباتی که در واقع چاشنی انفجاری اعتراضات و نقطه آغازین جنبش مدنی فعلی به شمار می‌رود همچنان توان خود در کشاندن صدها هزار نفر به خیابان‌های تهران را حفظ کرده است.

و نتیجه این صد روز، دهه‌ها کشته و هزاران بازداشت این سوتر، فاصله میان دو شعار است: از «رای من کجاست «تا» «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی.» رادیوفردا درباره تحولات اجتماعی در بزرگترین اعتراضات مردمی ایران طی سه دهه اخیر با رسول نفیسی، استاد جامعه‌شناسی سیاسی در واشینگتن، به گفت‌وگو نشسته است.

**شما وضعیت فعلی جنبش سبز را به عنوان یک حرکت اجتماعی چطور می‌بینید و این که تا چه حد پویایی یک جنبش ماندگار اجتماعی را دارد؟**

تمام علایمی که وجود دارد نشان می‌دهد که جنبش مدنی ایران که بعد از انتخابات ریاست جمهوری آغاز شد جنبشی است که باقی خواهد ماند.

به خصوص ما در روز قدس دیدیم که نیروهای دولتی از تعرض وحشیانه به مردم خودداری کردند و این نشان می‌دهد که آنها هم این مسئله را پذیرفته‌اند و امیدوارند به تدریج این جنبش مدنی از بین برود.

ولی این جنبش در متن جامعه ایران بافته شده و از موقعیت‌های مناسب استفاده خواهد کرد تا خودش را نشان دهد. در حال حاضر این موقعیت‌ها مذهبی است که رهبران جنبش به طور هوشمندانه‌ای از آن استفاده کرده و مردم را درگیر مسئله می‌کنند. البته ممکن است مواضع و موارد دیگری هم پیش آید که جنبش مدنی ایران بتواند خود را تثبیت و تحکیم کند.

**شما به روز قدس اشاره کردید و تحلیل‌های مختلفی در این مورد وجود دارد. ما دیدیم که به رغم تهدیدها و هشدارهایی که وجود داشت مردم در روز قدس به خیابان‌ها رفتند. شما توازن قدرت بین جنبش مدنی مردم ایران به عنوان یک حرکت اجتماعی و قدرت حاکمیت را در این مقطع چطور ارزیابی می‌کنید؟**

قدرت حاکمیت را اگر از این باب در نظر بگیریم که چه تعداد از افراد را می‌تواند به خیابان بکشاند، این مسئله‌ای جداگانه است، به خصوص این که این افراد مسلح هم هستند. اما اگر به طور آزادانه افراد را به خیابان دعوت کنند آن وقت می‌توان برداشتی از توازن نیرو به دست آورد. ولی با وجود تهدیدهایی از طرف سپاه، رهبر و رئیس جمهور باز دیدیم که مردم با جسارت بی‌نظیری به میدان آمدند.

به نظر من، آن چه در جنبش مدنی ایران بسیار مهم است، جسارت و قدرت اخلاقی این جنبش است و این مسئله مهجرت از این است که ما نگران تعداد افرادی باشیم که در جنبش شرکت دارند.

**آیا می‌توان قدرت و جسارتی که از آن اسم بردید را به عنوان مرحله‌ای از درک مدنی و شعور اجتماعی دانست و گفت جنبش مردم به بلوغ رسیده است یا فقط عکس‌العملی است به انگیزش‌هایی که از طرف حاکمیت ایجاد شده است؟**

جسارتی که در مردم دیده می‌شود دو لایه دارد: یک لایه آن محصول بلوغ سیاسی و آگاهی از این موضوع است که دولت آینده‌ای برای مردم رقم نخواهد زد و چیزی به عنوان امر ایده‌آل برای مردم ندارد.

دولت جمهوری اسلامی از روز اول ایده‌آلی جلو روی مردم نگذاشت و تنها با تحریک ناسیونالیسم ایرانی‌ها و سپس با ترساندن از خطر جنگ و سایر چیزها مردم را دور خود جمع کرد، ولی هرگز آینده‌ای برای مردم و به خصوص نسل جوان ارائه نکرد. بنابراین یک قسمت از جریان عظیم مردمی محصول سرخوردگی عمیق و ناامیدانه‌ای است که نسل جوان نسبت به رژیم دارد.

لایه دیگر این جسارت محصول خشونت‌های دایمی از طرف نیروهای نظامی و انتظامی دولت نسبت به مردم است. شاید تمام کسانی که در این جریان شرکت می‌کنند هر کدام به نحوی کتک خورده باشند، زندان رفته و یا به آنها توهین شده باشد. در واقع مردم یک نوع مصونیت در مقابل خشونت پیدا کرده‌اند که نسل من با آن آشنا نبود.

**جنبش مردم ایران بسیار جلوتر از رهبران آن است و ملت ایران بسیار جلوتر از رژیم جمهوری اسلامی هستند و من نمی‌بینم که آقای خامنه‌ای آن قدر درایت داشته باشد که بتواند به خواست‌های مردم نقب بزند و جمهوری اسلامی را از ورطه عجیب فعلی نجات دهد.**

نسلی که در مقابل سرکوب و خشونت دایم رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد، طبیعی است که شجاعت و جسارت بیشتری نشان می‌دهد تا نسل ما که هرگز این چیزها را ندیده بودیم.

**چطور تأثیر این خشونت‌ها روی مردم به رادیکالیزه شدن جنبش اجتماعی منجر نشده و گردهمایی‌ها و راهپیمایی‌های مردم تا پیش از حمله نیروهای حکومتی بیشتر مسالمت‌آمیز بوده است؟ به عنوان مثال، در ویدیویی می‌بینیم که خیل عظیم جمعیت به چراغ قرمز می‌رسند و منتظر می‌شوند تا چراغ سبز شود و از آن عبور کنند.**

البته در بعضی ابعاد رادیکالیزه کرده است یعنی اگر درست به جریاناتی که روز اول و دوم بعد از انتخابات شروع شد نگاه کنیم می‌بینیم که مردم پایگاه‌های بسیج را محاصره می‌کنند و حتی آن را آتش می‌زنند و اگر این پایگاه‌ها تسلیم شده بود و اسلحه به دست مردم افتاده بود، شاید ما جریان دیگری را شاهد بودیم.

ولی کل جریان بسیار معقول، آزمون‌دیده و به خصوص از لحاظ مدنی بسیار رشد یافته است و رهبران جنبش هم روی این مسئله تأکید می‌کنند، چون می‌دانند دولت می‌خواهد مردم را به طرف خشونت براند تا بتواند با خشونت کامل عکس‌العمل نشان دهد و البته ابزارهای سرکوب آنها بسیار گسترده و وسیع است.

مردم متوجه این موضوع هستند که باید جنبش را از نظر مدنی توسعه دهند و رهبران هم همین توصیه را دارند.

**آقای نفیسی! مسئله دیگر شعارهایی است که مردم اخیراً در راهپیمایی‌ها سر می‌دهند و این شعارها تا حد زیادی به سمت نفی کلیت نظام جمهوری اسلامی سوق یافته تا پس گرفتن رأی که تا پیش از این مطرح بود. به نظر شما این جنبش با این مطالبات تا کجا می‌تواند پیش رود؟**

این مسئله محصول خام‌دستی آقای خامنه‌ای است که مخالفت با آقای احمدی‌نژاد را متوجه خودش و سپس متوجه کل رژیم کرد.

جنبه مهم دیگر در جنبش مدنی ایران خواست ناسیونالیسم و ملی آن است و مردم آشکارا خواستار آن هستند که دولت به جای این که درآمدهای نفت را در غزه،

## چهار میلیون آدم باکلاس در تهران کاوه مظفری



مجموعه اتفاقاتی که پیش و پس از انتخابات ریاست جمهوری رخ داد، با متزلزل کردن معادلات پیشین، وضعیتی متغیر را پدید آورده است. وضعیتی که از یک سو ظرفیت‌های بدیعی را در جامعه ایران هویدا می‌کند؛ و از سوی دیگر ماهیت قدرت مستقر را عریان تر می‌سازد. پس از چند سال انسداد سیاسی، فرصتی انتخاباتی به یک رویارویی تبدیل شد؛ تعارضی اجتماعی پیرامون رویدادی سیاسی برپا شد، و بخشی از جامعه در برابر تمامیت خواهی دولت ایستاد. بخشی از جامعه به عنوان «ملت» قد برافراشت تا دست‌درازی‌های دولت بر زیست روزمره اش را متوقف کند. بخشی که احساس می‌کند، آزادی، امنیت و حق زندگی‌اش مخدوش شده است؛ و به خاطر این احساس جمعی حاضر شده به خیابان بیاید. گویی، دو صف در مقابل یکدیگر تشکیل شده، کشور دو قطبی شده و موازنه قوا بر هم خورده است. این روزها، عدم تعادل و بی‌ثباتی به روند غالب تبدیل شده؛ و در نتیجه، امکان پیش‌بینی تحولات حتی برای کوتاه مدت هم سخت گردیده است. در چنین وضعیتی، انتخاب راه صحیح از جانب کنشگران اجتماعی و سیاسی، مسئله‌ای است بسیار حائز اهمیت. اما، برای انتخاب راه صحیح، نخست لازم است تا وضعیت موجود را درست بفهمیم. به عبارت دیگر، پیش از پاسخ گفتن به «چه باید کرد؟» باید تلاش کرد تا به این سوال پاسخ داد که «چه رخ داده است؟». از این جهت، توصیف و تحلیل این رویارویی برای شناخت روند تغییرات جامعه ایران امری بسیار ضروری است.

سیر اتفاق‌ها و شاید انتخاب‌ها طوری دست به دست هم داد که دو هفته پس از پایان بازداشت موقت به خاطر اول ماه می، مجدداً در ۱۸ تیرماه دستگیر و زندانی شدم. این دستگیری، جدای از سختی‌هایی که برای خود و نزدیکانم داشت، اما از جهتی دیگر فرصتی شد برای هم بندی و هم کلامی با افراد بسیاری که طی اعتراضات پس از انتخابات دستگیر شده بودند. برای من که پیشتر به دلیل زندانی بودن، نتوانسته بودم شاهد مستقیم جریان‌های پیش و پس از انتخابات باشم، و همواره حسرت می‌خورم که در آن جریان‌ها نبودم، این بهترین فرصت بود تا بتوانم با کسانی آشنا شوم که در اعتراضات مختلف شرکت کرده بودند و تجربه‌های بسیاری برای گفتن داشتند. در سالن قرنطینه زندان اوین، با بازداشت شدگان مناسب‌های مختلف ملاقات داشتم: ۲۵ خرداد‌ها، ۳۰ خرداد‌ها، ۳ تیری‌ها، بازداشتی‌های مسجد قبا، ۱۸ تیری‌ها، دستگیری‌های نماز جمعه، بازداشتی‌های مراسم چهلم شهدا، دستگیری‌های مراسم تنفیذ و تحلیف، و بسیاری بازداشتی‌های موردی توسط گشت‌های شبانه. بر خلاف زندانیان سرشناس، این دسته از زندانیان، از جنس همان‌هایی بودند که به «مردم عادی» مشهورند. همان‌هایی که حماسه سبز را خلق کردند. صحبت کردن با آنها و شنیدن تجربه‌هایشان، درس‌های بسیاری به من آموخت. درس‌هایی درباره تحولات جامعه ایران؛ آموزه‌هایی که در هیچ کلاس جامعه‌شناسی آموخته نمی‌شوند. شاید، بهترین راه برای فهم یک جنبش اجتماعی، این باشد که از فعالان آن بخواهیم، خود سخن بگویند. فهم باورها، ارزش‌ها، اندیشه‌ها و تحلیل‌های این فعالان، راهی است که می‌تواند ما را به شناخت چستی و چگونگی این جنبش رهنمون سازد. ماهیت اصلی این جنبش، آن چیزی نیست که فلان رهبر یا نخبه سیاسی سعی دارد تا به آن منتسب کند؛ بلکه ماهیت واقعی آن، همان چیزی است که کنشگرانش روایت می‌کنند. شاید تحلیلگران بتوانند درباره خاستگاه و عوامل

لبنان و ونزوئلا خرج کند در ایران خرج کند. شعارهای ضد روسیه و چین هم نشان می‌دهد جنبش مدنی مردم چقدر از نظر بین‌المللی و مسایلی که ایران را نابود می‌کند آگاهی دارد.

ما باید متوجه باشیم نیروهای جنبش مردمی در ایران به اینترنت و وسایل ارتباط جمعی دسترسی دارند و از لحاظ فکری افراد بسیار پیشرفته‌ای هستند و به مسایل بین‌المللی در ارتباط با ایران آگاهی دارند و به نظر من این جنبه کمتر مورد تأکید قرار گرفته است.

جنبه دیگری هم که کمتر مورد توجه قرار گرفته این است که خواست‌های اجتماعی در این جنبش دیده نمی‌شود که بسیار باعث تعجب من است. یعنی خواست‌ها یا سیاسی است و یا بین‌المللی و خواست اجتماعی دیده نمی‌شود. حتی می‌بینیم زنان ایرانی هنگام تظاهرات سعی می‌کنند حجاب خود را حفظ کنند و این نماد تبعیت از معیارهایی است که توسط نظام در جامعه نهاده شده است. وقتی مردم به این شدت مواظب هستند که روسری‌ها از سر نیفتد، یعنی به مقدار زیادی معیارها را پذیرفته‌اند.

**دولت جمهوری اسلامی از روز اول ایده‌آلی جلو روی مردم نگذاشت و تنها با تحریک ناسیونالیسم ایرانی‌ها و سپس با ترساندن از خطر جنگ و سایر چیزها مردم را دور خود جمع کرد، ولی هرگز آینده‌ای برای مردم و به خصوص نسل جوان ارائه نکرد.**

از طرف دیگر آن قدر نسبت به این نسل خشونت اعمال شده که اکنون نسبت به توهین‌ها و خشونت‌های ناروا قیام کرده، ولی فعلاً آن را به زبان نمی‌آورد و به صورت خواست‌های سیاسی و بین‌المللی مطرح می‌کند.

*بخش بزرگی از معترضان با شعارهایی مانند «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی (یا) «دین از سیاست جدا» (در واقع خواهان تغییر سیاسی بنیادین و حتی سکولاریسم در ایران هستند، در حالی که آقایان موسوی، خاتمی و کروبی که نماینده جنبش سبز به شمار می‌روند بارها تأکید کرده‌اند که خواهان جمهوری اسلامی ایران هستند با تعاریف قابل انعطاف‌تر. این دو زاویه دید چطور می‌توانند به هم نزدیک شوند و آینده این مسئله به کجا می‌رود؟*

در میان سه رهبری که شما اشاره کردید، به نظر من آقای خاتمی هیچ نقشی در جنبش اخیر ندارد. رهبران اصلی کروبی و موسوی هستند و این دو با شجاعت بی‌نظیر خود از طرف جنبش پذیرفته شده‌اند، اما اینها جنبش را آغاز نکردند و ختم هم نخواهند کرد. اینها از نظر اخلاقی الگوهایی ارائه دادند که از طرف کل جریان مدنی ایران پذیرفته شد.

این که چقدر دیدگاه جنبش با دیدگاه رهبران آن تطابق دارد، واقعیت امر این است که آقای موسوی از لحاظ دید اجتماعی، سیاسی و مذهبی شبیه آقای احمدی‌نژاد است با این تفاوت که متدین است و دروغ نمی‌گوید، ولی احمدی‌نژاد اصلاً دروغ را از راست تشخیص نمی‌دهد. کروبی هم با شجاعت بی‌نظیر خود توانست خود را در رهبری جنبش نگهدارد و گرنه او بینش و خواست جدیدی ندارد که بگوییم مردم به دنبال این خواست و بینش حرکت می‌کنند.

چیزهایی که جنبش جوانان ایران مطرح نکرده در اینها نیز دیده نمی‌شود. چیزهایی که مطرح نشده این است که مردم یک جامعه سالم و آزاد می‌خواهند، چه رهبر این جامعه مذهبی باشد یا نه و مردم در این جامعه می‌خواهند از تحقیر و توهین همیشگی دولت مصون باشند و چیزهای ساده و ابتدایی انسانی. به نظر من در این سطح ساده بین رهبران و مردم هم توافق‌هایی وجود دارد و هم ندارد، زیرا رهبران نمی‌گویند واقعاً چه می‌خواهند و در واقع مردم هم تعارف می‌کنند.

ولی جنبش مردم ایران بسیار جلوتر از رهبران آن است و ملت ایران بسیار جلوتر از رژیم جمهوری اسلامی هستند و من نمی‌بینم که آقای خامنه‌ای آن قدر درایت داشته باشد که بتواند به خواست‌های مردم نقب بزند و جمهوری اسلامی را از ورطه عجیب فعلی نجات دهد.





## راههای سبز

دیگر، نمودارهای رنگارنگ هم توان عوامفریبی خود را از دست دادند. این احساس در میان مردم بوجود آمده بود که «اگر رای بدهند» ممکن است وضعیت «تغییر» کند. امکان «اثرگذاری» بر واقعیت، و سوسه‌ای مشترک میان مردم ایجاد کرده بود، اینکه می‌توانند با یک اقدام جمعی، وضعیت را تغییر دهند. دیگر، رای دادن یا ندادن برای مردم السویه نبود، وضعیت با گذشته فرق کرده بود، شرکت در انتخابات برایشان تفاوت ایجاد می‌کرد. امیدی جمعی میان آنها شکل گرفته بود که می‌توانند برای تغییر وضعیت اثرگذار باشند. به همین خاطر، حاضر به شرکت در انتخابات شدند.

در واقع، آن جمعیت انبوهی که حاضر به شرکت در انتخابات و رای دادن به گزینه‌های اصلاح‌طلبانه شدند - در بستر گشایش فضای اجتماعی و ایجاد امیدی جمعی - این «ریسک» را پذیرفتند که رای‌شان تأثیرگذار خواهد بود. سرمایه‌گذاری احساسی آنها برای شرکت در انتخابات به قدری گسترده بود که احتمال «پیروزی» برایشان مسجل شده بود. آنها پیش از ۲۲ خرداد علامت «V» را به نماد جنبش خود تبدیل کردند. اما، انتخابات مسیر متعارف خود را طی نکرد. قدرتی نظامی، با تقابل در انتخابات، چیزی متفاوت از آنچه مردم انتظار داشتند را به عنوان نتیجه انتخابات اعلام کرد. از آن روز به بعد، ورق برگشت و بازی جدیدی آغاز شد. مردم، که از هفته‌ها پیش در خیابان بودند، حاضر نشدند به سادگی به خانه‌های خود بازگردند. آنها «سیاست‌خیابانی» خود را تداوم بخشیدند.

### سکوت: همه به هزار زبان در سخن بودند

«تا به حال، فکر نمی‌کردم تهران چهار میلیون آدم با کلاس داشته باشد». این توصیفی بود که محمود، جوانی ۲۵ ساله، درباره اعتراضات روز ۲۵ خرداد، راهپیمایی سکوت سبز، یا به قول خودش «تظاهرات هیس!»، عنوان کرد: «مردم همه منظم و با ظاهری مرتب آمده بودند، دخترها آرایش کرده بودند، اما هیچ پسری به آنها متلک نمی‌انداخت، همه مراقب هم بودند تا سکوت حفظ شود». مسلماً، مشابه «حسی» که در محمود ایجاد شد، برای بسیاری دیگر از شهروندان نیز پیش آمده: «حس احترام و اعتماد متقابل». این حس، نشانگر ظهور «سرمایه اجتماعی» جدیدی در جامعه ایران است.

الگوی «سکوت سبز» - که توانست به صورت فراگیری توسط چند صد هزار شهروند تهرانی با موفقیت به اجرا درآید - مکانیسمی برساننده اعتماد، همدلی و اعتراض جمعی بود. اگر تا پیش از این، تلقی عامه مردم از یکدیگر بر مبنای خودخواهی‌های روزمره و بی‌تفاوتی نسبت به مسائل همدیگر بود، اینک آنها توانسته بودند به یکدیگر نشان دهند که «شبیبه» هم هستند، به هم احترام می‌گذارند، و می‌توانند در کنار یکدیگر از الگویی مشترک برای یک کار جمعی استفاده کنند. راهپیمایی سکوت سبز، که مشابه و در امتداد کارنوال‌های خیابانی پیش از انتخابات، البته با مقیاسی بسیار گسترده تر بود، توانست «مردم» را بسازد. مردم، به موجودیتی «جمعی» تبدیل شدند. تا پیش از این، آنها جمعی عددی از افراد بودند که در خیابان‌ها رفت و آمد می‌کردند، و تنها در سرشماری‌ها به عنوان یک «کل» جمع زده می‌شدند. اما، اینبار به یک روح واحد تبدیل شده بودند. هم قدم شدن در خیابان بود که مردم را ساخت. تا پیش از این، شهروندان تصور می‌کردند که منافعی جدا از هم دارند؛ اما در جریان یک مجموعه کنش جمعی آنها پی بردند که منافعی مشترک دارند. منافعی که نمی‌توانند نسبت به آن بی‌تفاوت باشند. آنها برای پیگیری منافع مشترکشان به خیابان آمدند و حاضر شدند هزینه بپردازند.

حس اعتماد عمومی چنان میان آنها گسترده بود که جمعیتی میلیونی توانست بی آنکه کلامی بگوید، مسیری مشترک را طی کند. اگرچه، هر یک از شرکت‌کنندگان با پنداشت‌های متفاوتی به آن تظاهرات پیوسته بودند، اما به طور جمعی پذیرفته بودند که «الگوی عمل مشترکی» را با وجود تکرار در خواسته‌هایشان رعایت کنند. آنها به سکوت یکدیگر اعتماد کرده بودند، به اینکه سکوت شان به نفع دیگری مصادره نخواهد شد. همین حد بالای اعتماد اجتماعی بود که خشونت‌طلبان را خلع سلاح کرد. حتی در زندان نیز، بازجویان معترف به عظمت این راهپیمایی بودند. و جوانان بسیاری نیز با شجاعت می‌گفتند: «بله، در راهپیمایی ۲۵ خرداد شرکت کرده‌ام». در واقع، سکوت سبز چنان مشروطیتی داشت که به بسیاری از شرکت‌کنندگان این جسارت را می‌داد تا از عمل اعتراضی خود دفاع کنند.

ساختاری پیش آورنده جنبش داده‌هایی ارزشمند بیابند؛ اما فهم آن چیزی که درون یک جنبش جریان دارد نیاز به همراهی، همدلی و همکلامی با کنشگران واقعی آن دارد.

از این جهت، فرصت خوبی بود که بتوانم از «مردم عادی» بخوام تا درباره جنبش خود سخن بگویند. درباره اینکه چه شد که این رویارویی برپا شد؟ چه شد که مردم به خیابان آمدند و دست به اعتراض زدند؟ چه شد که به یکدیگر اعتماد کردند و فکر کردند که می‌توانند وضعیت را تغییر بدهند؟ طی این مدت، مسئله مهمی که ذهن را درگیر کرده بود، این بود که: چطور مردمی که تا پیش از این ناامید یا بی‌تفاوت نسبت به رویدادهای سیاسی بودند، ظرف مدت چند هفته به علاقمندان و حتی فعالان عرصه سیاست تبدیل شدند؟ چطور حاضر شدند، بر خلاف معیارهای عقل‌ایزاری، وارد مسیری شوند که «هزینه» در بر دارد؟ و سوالات بسیاری از این دست که فکر می‌کنم مسئله‌ای جدی پیش روی کنشگران اجتماعی و سیاسی ایران است. گویی، پاسخ این سوالات هر چه باشد، همان چیزی است که می‌تواند جامعه ایران را تغییر دهد. به عبارت دیگر، جواب این پرسش که «مردم، چطور حاضر می‌شوند برای ایجاد تغییر دست به عمل جمعی بزنند؟»، امری است که می‌تواند مأموریت کنشگران تغییر را تعیین کند. البته، پاسخگویی به این سوالات، نمی‌تواند پروژه‌ای فردی باشد؛ بلکه این مسئله تنها می‌تواند به یاری خرد جمعی، آن هم متکی بر روایت‌های کنشگران «معمولی» جنبش انجام شود.

از این رو، در این مجموعه یادداشت‌ها، سعی می‌کنم تا با استناد به روایت‌ها و تجاربی که از کنشگران «معمولی» این جنبش شنیده‌ام، به تحلیل و ارزیابی جنبه‌هایی از تکاپوی بپردازم که در آن به سر می‌بریم:

### احساسی متفاوت از جنس امید

«من آدم سیاسی نبودم، اما فکر کردم نباید نسبت به سرنوشتم بی‌تفاوت باشم، رای من می‌تواند در انتخابات تأثیرگذار باشد، به همین خاطر رای دادم، و الان هم می‌خواهم رای‌ام را پس بگیرم، به همین دلیل هم به زندان افتاده‌ام». این‌ها جملاتی بود که نه یک جوان پُر شور، بلکه مردی میانسال بازگو می‌کرد. مشابه چنین جملاتی را این مدت زیاد شنیدم، اینکه مردم دیگر نمی‌خواستند «بی‌تفاوت» باشند. اما چه چیز باعث شده بود تا آنها احساس کنند باید در انتخابات، یا به عبارتی در سیاست، دخالت کنند؟ چه تفاوتی ایجاد شده بود؟ چه چیز با گذشته فرق کرده بود؟ گویی پاسخ این سوال ربط بسیاری با باز شدن نسبی فضای اجتماعی در آستانه انتخابات دارد. بسیاری از جوانان درباره «شادی و هیجانی» می‌گفتند که به هنگام راه افتادن کارنوال‌های تبلیغاتی ایجاد شد. از این می‌گفتند که تا پاسی از شب در خیابان به شادی می‌گذرانند و در حواشی آن هم ممکن بود بحثی سیاسی بکنند. شاید مسئله اصلی برای آنها بهره‌گیری از این فرصت برای برقراری روابط جدید و گذران اوقات فراغت بود؛ با این وجود، در همین زمان کوتاه مجال این را نیز یافتند تا با کلام و اندیشه خودشان به تحلیل سیاست بنشینند. به تحلیل وضعیت جامعه بپردازند، مردان سیاست را ارزیابی کنند و درباره انتخابات بحث کنند. تجربه این فضای جدید، که به گستره میادین و خیابان‌ها و محلات شهر امتداد داشت، مردم را از «بی‌تفاوتی» خارج کرد. آنها احساس کردند که می‌توانند درباره مشکلات شان با یکدیگر سخن بگویند تا شاید راه حلی بیابند.

در برابر این سوال که «چرا حاضر شدند در انتخابات شرکت کنند؟»، تقریباً یک پاسخ میان همه مشترک بود: «نه گفتن به احمدی نژاد». گویی احمدی نژاد به مظهر مشکلات آنها تبدیل شده بود. آنها از فیلم‌هایی صحبت می‌کردند که احمدی نژاد در آنها «آبروی ایران» را برده است. تصویر احمدی نژاد برایشان با «دروغ‌گویی» پیوند خورده بود. آنها به این نتیجه رسیده بودند که احمدی نژاد باید برود. مرحله بعد، این بود که چه کسی باید بیاید. وقتی از آنها می‌پرسیدم: «چطور کاندیدای خود را انتخاب کردید؟» عمدتاً به دو مسئله اشاره می‌کردند: (۱) حمایت خاتمی از موسوی؛ بسیاری از جوانان دوره خاتمی را بهتر از دوره احمدی نژاد ارزیابی می‌کردند، بنابراین حمایت خاتمی از موسوی برایشان ارزشمند بود. (۲) اتفاقاتی که در مناظره‌های تلویزیونی افتاد.

چند نفر از اعضای ستادهای تبلیغاتی موسوی، می‌گفتند از شب مناظره موسوی - احمدی نژاد، تعداد داوطلبان ستادها چند برابر شد. خیلی از جوان‌ها از فردای مناظره به ستادها آمدند و علاقمند بودند که در تبلیغات نقش داشته باشند. انگار بسیاری از مردم در زمان مناظره بود که تصمیم خود را گرفتند. شفافیت و ساخت‌شکنی ناشی از مناظره‌ها، چشم‌اندازهای جامعه را وسعت داد. حسی بوجود آمد که واقعیت موجود دارد ترک بر می‌دارد و امکان تغییر وجود دارد.

در طول برگزاری این مراسم نیز عبور این کامیون‌ها توجه همه را به خود جلب می‌کرد.

افراد مختلفی در این مراسم شرکت داشتند که رکسانا صابری، خبرنگار ایرانی آمریکایی که چند وقت پیش در ایران زندانی بود، نیز از حاضران در مراسم بود.

پیش‌بینی می‌شود که امروز چهارشنبه همزمان با آغاز نشست مجمع عمومی سازمان ملل تجمع ایرانیان معترض به حکومت شدت بیشتری به خود بگیرد. همچنین ظهر چهارشنبه از مقابل دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل راهپیمایی ایرانیان آغاز خواهد شد.

### ایرانیان معترض در نیویورک

## یک احمدی نژاد؛ هزاران ندا

### لیلا طبری

محمود احمدی نژاد روز گذشته در حالی عازم نیویورک شد تا در اجلاس سازمان ملل شرکت کند که هزاران تن از ایرانیان مقیم آمریکا و کانادا از ایالت‌ها و شهرهای مختلف هم وارد نیویورک شده‌اند تا ضمن بیان اعتراض خود نسبت به حضور احمدی نژاد، اعلام کنند او رئیس‌جمهور مشروع و نماینده مردم ایران نیست.

احمدی نژاد که هفته گذشته در روز قدس و در میان حصارهای دانشگاه تهران و تدابیر شدید امنیتی، شعارها و اعتراضات صدها هزار ایرانی را نشنیده گرفت، اکنون بدون حصار و به طور مستقیم با معترضان مواجه خواهد شد که آمده‌اند مستقیماً به او اعلام کنند نماینده ایران نیست.

### مشکلات احمدی نژاد در نیویورک

اعتراضات مردمی تنها مشکل احمدی نژاد در نیویورک نیست. یک منبع نزدیک به دفتر نمایندگی ایران با اشاره به مشکلات جدی هیأت ایرانی برای گرفتن هتل در نیویورک به روز گفت: پیش از این تصمیم بر این بود که کنفرانس خبری آقای احمدی نژاد به جای سازمان ملل در محل هتل اقامت او برگزار شود اما به دلیل برخی مشکلات قرار است این کنفرانس در یکی از سالن‌های کنفرانس سازمان ملل انجام شود.

وی در عین حال از احتمال تغییر این تصمیم خبر داد و افزود: دفتر نمایندگی ایران با هماهنگی مقامات سازمان ملل تدابیری را برای حضور خبرنگاران دست چین شده اندیشیده است.

از سوی دیگر برگزاری مهمانی هر ساله احمدی نژاد هم که همزمان با سفر او به نیویورک انجام می‌شد با مشکلاتی مواجه شده است؛ بسیاری از مهمانان حاضر به قبول شرکت در این مهمانی نشده و با توجه به اینکه برخی هتل‌ها حاضر به قبول میزبانی نشده‌اند زمان و مکان این مهمانی هنوز اعلام نشده است.

به گفته این منبع مطلع، "احمدی نژاد در دفعات قبل دو برنامه عمده داشت که یکی مربوط به دعوت از دانشمندان و صاحب‌نظران آمریکایی بود و دیگری برنامه شام با ایرانیان مقیم آمریکا، اما اکنون برگزاری هر دو این برنامه‌ها مبهم است و انتظار می‌رود استقبال از این مهمانی‌ها بسیار اندک باشد. بخصوص اینکه علیرغم تلاش‌های دفتر حافظ منافع ایران در آمریکا، خیلی از مدعوین پاسخ مثبت نداده‌اند."

تعدادی از کسانی هم که سالهای گذشته به این مهمانی‌ها دعوت می‌شدند به روز گفته‌اند که امسال دعوت نامه‌ای دریافت نکرده‌اند. تاکنون فقط دیدار احمدی نژاد با کارکنان ایران در سازمان ملل قطعی شده است که روز چهارشنبه صورت خواهد گرفت.

طبق برنامه اعلام شده قرار است احمدی نژاد امروز برای پنجمین بار در مجمع عمومی سازمان ملل متحد سخنرانی کند. حضور احمدی نژاد در سازمان ملل همواره اعتراضاتی را از سوی ایرانیان مقیم آمریکا در پی داشته است اما این بار با توجه به کودتای انتخاباتی 22 خرداد و کشتار و سرکوب مردم معترض به این کودتا و بازداشت گسترده معترضین مردمی، ایرانیان آمریکا به طور هماهنگ از اقصی نقاط این کشور عازم نیویورک شده‌اند.

### معترضان از کانادا و سراسر آمریکا می‌آیند

وال استریت ژورنال هفته گذشته در مقاله‌ای گزارش داد که یک گروه از کانادایی‌های ایرانی تبار قصد دارند از تورنتو خود را با دوچرخه به نیویورک برسانند تا در اعتراضات شرکت کنند. همچنین بسیاری از ایرانیان از سراسر آمریکا با کرایه کردن اتوبوس و سازماندهی مسافرت‌های دسته‌جمعی، در صدد رساندن خود به نیویورک هستند. به عنوان مثال دانشجویان ایرانی دانشگاه‌های مریلند، جورج میسون، و پنسیلوانیا اتوبوس‌هایی را به این منظور کرایه کرده و

### شعار تظاهرات ایرانیان در سراسر جهان:

## قاتل، شکنجه‌گر، متجاوز رئیس‌جمهور ایران نیست



درست در ساعاتی که محمود احمدی‌نژاد برای شرکت در نشست مجمع عمومی سازمان ملل که از روز چهارشنبه رسماً آغاز می‌شود وارد نیویورک شد، اولین گروه‌هایی ایرانیان مقیم این شهر علیه وی نیز برگزار شد.

در ساعات آغازین سه‌شنبه شب به وقت محلی، جمعی از ایرانیان به دعوت گروه «صداهای برای ایران» (در پارکی نزدیک سازمان ملل گردهم آمده بودند تا «کلیپی» از صداهای مردم ایران را برای عموم به نمایش بگذارند.

اما ابتکار جالب این «اکران» «صفحه انسانی پروژکتور پخش فیلم بود. جمعی از ایرانیان داوطلب با لباس‌های سفید در کنار هم دیوار انسانی را ساخته بودند تا نقش صفحه سفید پروژکتورهای پخش فیلم را بازی کنند.

فیلم کوتاه نمایش داده شده مروری بر اتفاقات پس از انتخابات ریاست جمهوری اخیر در ایران بود که با صدای شهروندان داخل ایران که اعلام می‌کردند «احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور من نیست» همراه بود.

در فیلم جدا از مروری بر اعتراض‌های پس از انتخابات، گزیده‌ای از بازتاب‌های بین‌المللی حوادث انتخابات در رسانه‌های خارجی نیز دیده می‌شد.

پیش از تاریک شدن هوا و آغاز نمایش فیلم، تیم رکاب‌زنان ایرانی که از تورنتوی کانادا تا نیویورک را با شعار «حقوق بشر» رکاب زده بودند به تجمع‌کنندگان پیوستند و مورد استقبال حاضران قرار گرفتند.

در کنار مکانی که قرار بود این مراسم برگزار شود، تجمع بزرگی نیز از سوی برخی گروه‌های یهودی ضد اسرائیل برگزار می‌شد که پلاکاردهایی علیه اسرائیل به همراه داشتند.

در جمع ایرانیان حاضر گروه‌های زیادی بودند که تازه از ایالت‌های دیگر به نیویورک رسیده بودند. برخی هم‌نشینان ایرانی‌ها علیه رئیس‌جمهور ایران شعار می‌دادند.



دو کامیون که بیلبوردهایی در زمینه نقض حقوق بشر در ایران بر دو طرف آنها نصب است در روزهای اخیر به طور مرتب در خیابان‌های اطراف سازمان ملل در چرخش هستند. کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران مبدع این ابتکار است تا توجه مردم شهر را به موضوع حقوق بشر در ایران جلب کند

## وزارت امور خارجه کانادا از آلمان خواست بازداشت سعید مرتضوی به اتهام جنایت علیه بشریت

با بالا گرفتن اعتراض ها به حضور سعید مرتضوی در هیات اعزامی حقوق بشر جمهوری اسلامی به ژنو دولت کانادا خواستار دستگیری سعید مرتضوی شد. وزارت امور خارجه کانادا از آلمان خواست که سعید مرتضوی را به اتهام جنایت علیه بشریت بازداشت کند.

کانادا از آلمان خواسته است که سعید مرتضوی دادستان تهران را دستگیر کند. استفن هارپر نخست وزیر کانادا گفت آنچه من می دانم اینست که وزارت امور خارجه کانادا از آلمان خواسته است که این مسئول ایرانی را پیش از ترک آلمان دستگیر کند تا بتوان او را به اتهام جنایت علیه بشریت محاکمه کرد. سعید مرتضوی از مقامهای بلندپایه قوه قضائیه جمهوری اسلامی متهم به دخالت در قتل زهرا کاظمی عکاس ایرانی تبار کانادایی است که دوسال پیش هنگام سفر به ایران درگذشت. سعید مرتضوی همچنین متهم است که بر روی ماجرای قتل زهرا کاظمی سرپوش گذاشته است. مقامهای جمهوری اسلامی سعید مرتضوی را بعنوان عضو هیات ایرانی به ژنو اعزام کردند. زهرا کاظمی در سن 54 سالگی در تهران پس از بازداشت در شرایط مشکوکی درگذشت. دولت پیشین و اصلاح طلب محمد خاتمی اعتراف کرد که زهرا کاظمی در طی دوران بازداشت مورد ضرب و شتم خشونت آمیز قرار گرفت. قوه قضائیه در ابتدا اعلام کرد که مرگ زهرا کاظمی ناشی از سکتة بوده و بعد گفت که او احتمال دارد در دوران بازداشت در زندان تصادفا دچار سانحه شده و درگذشته است.

### حجت الاسلام قرانتي:

**شعار "نه غزه نه لبنان" یعنی "نه" به قرآن**



خبرگزاری فارس: رئیس ستاد اقامه نماز کشور اظهار داشت: یک عده ای شعار داده اند که "نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران"، اگر اینطور است پس نمازتان را هم تغییر بدهید "السلام علینا و علی ایرانیان"؛ "نه غزه نه لبنان" می دانی یعنی چه؟ یعنی "نه قرآن".

به گزارش خبرنگار سیاسی خبرگزاری فارس، حجت الاسلام والمسلمین محسن قرانتي رئیس ستاد اقامه نماز کشور که در یک برنامه تلویزیونی به مناسبت عیدفطر سخن می گفت، پس از اشاره به اهمیت قرآن و تأثیرات روزمداری و تعبد، در بخشی از سخنان خود به ثواب زیارت امام رضا(ع) اشاره کرد و گفت: عده ای امامت امام رضا(ع) را در زمان ایشان قبول نکردند که نامشان "واقفیه" شد. چرا که امام هفتم نمایندگان در برخی شهرها داشت که خمس و زکات و سهم امام را جمع کرده بودند و چون پس از شهادت امام هفتم باید اینها را تحویل امام هشتم می دادند مدعی شدند که امام هشتم وجود ندارد تا پولها را برای خود نگه دارند.

دست به تبلیغ وسیعی زده اند تا تعداد هرچه بیشتری را با خود همراه کنند. این روزنامه تعداد ایرانیانی را که در این حرکت اعتراضی در نیویورک شرکت می کنند هزاران تن برآورد کرده و از تدارک اعتراضات همزمان در سایر شهرهای آمریکا و اروپا از قبیل لس آنجلس، سانفرانسیسکو، شیکاگو، پاریس، آمستردام، برلین، هامبورگ، مونیخ، و لندن خبر داده است. بر اساس این گزارش یکی از گروه هایی که به مناسبت سفر محمود احمدی نژاد، از مردم برای شرکت در اعتراض در برابر مقر سازمان ملل در نیویورک دعوت کرده "صداهایی برای ایران" نام دارد. این گروه در اعلامیه ای که با عنوان "هفته عمل - نه به احمدی نژاد، آری به حقوق بشر" منتشر کرده، خواسته است احمدی نژاد به عنوان مسوول "جنایاتی" شناخته شود که بر مردم ایران رفته است.

از سوی دیگر گزارش ها از برنامه ریزی برای برگزاری یک نشست اعتراضی در 4 مهر حکایت دارد. این نشست روز شنبه از ساعت 9 صبح تا چهار بعدازظهر در کلیسای "ریورساید" نیویورک و با سخنرانی عبدالکریم سروش، حمید دهباشی و اکبر گنجی برگزار خواهد شد.

### هزاران ندا در نیویورک

گروه "رای من کجاست؟ نیویورک" نیز یکی دیگر از سازمان دهندگان تجمعات اعتراضی در نیویورک است که معترضان را به حضور در تجمعی اعتراضی نسبت به "جنایات اخیر و نقض حقوق بشر و شهروندی در ایران" دعوت کرده است.

این گروه در وب سایت خود از "درخواست از جامعه جهانی برای حمایت از حقوق بشر در ایران و رد سیاست های نظامی گرایانه در قبال ایران و اعلام انزجار از شکنجه، کشتار و تجاوز معترضان به نتایج انتخابات اخیر" به عنوان پیام و اهداف حرکت اعتراضی خود یاد کرده است. تجمع در مقابل مقر سازمان ملل و برافراشتن طومار سبزی که پیش از این در محوطه برج ایفل پاریس به نمایش گذاشته بود در امتداد پل تاریخی بروکلین از دیگر برنامه های اعتراضی ایرانیان، نسبت به حضور احمدی نژاد در سازمان ملل است.

رضا دقتی، عکاس سرشناس ایرانی نیز از اجرای یک کار تصویری گروهی در برابر دفتر سازمان ملل متحدخبر داده و اعلام کرده است که در برنامه نیویورک، هزار نفر همزمان یک تصویر از ندا را به دست خواهند گرفت که نمادی همبستگی با اعتراضات در ایران است. این اقدامات در حالی صورت می گیرد که طی روزهای گذشته فراخوان های متعددی برای حضور و اعتراض به سفر رئیس جمهور برآمده از کودتای انتخاباتی در وب سایت ها، وبلاگ ها و پایگاههای اجتماعی منتشر شده است.

### رویاری اوباما و احمدی نژاد

از سوی دیگر روزنامه نیویورک تایمز خبر داده است. به هنگام حضور محمود احمدی نژاد در اجلاس امسال مجمع عمومی، مقامات آمریکایی تلاش دارند به هر قیمتی از رویارو شدن و نزدیکی چهره به چهره اوباما و احمدی نژاد جلوگیری کنند.

اوباما در زمان تبلیغات انتخاباتی خود گفته بود حاضر است با مقامات ایرانی به طور مستقیم گفتگو کند، اما اکنون مقامات کاخ سفید می گویند با دیدن رفتار حکومت ایران پس از انتخابات ریاست جمهوری و طرز مقابله و سرکوب معترضان به نتیجه آن انتخابات، عاقلانه نیست که باراک اوباما به احمدی نژاد نزدیک شود و حتی یک دست دادن رسمی یا یک لبخند نیز می تواند آقای اوباما را زیر فشار سیاسی قرار دهد.





باراک اوباما در سازمان ملل :

### صبر آمریکا در قبال ایران همیشگی نیست

رئیس جمهور آمریکا می گوید: «اما اگر حکومت های ایران و کره شمالی به خطرات ایجاد رقابت تسلیحات اتمی در شرق آسیا و خاورمیانه بی توجهی نشان دهند، آن زمان باید پاسخگو باشند.»

رئیس جمهور آمریکا، در نخستین سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل گفت: اگر ایران و کره شمالی برنامه ساخت سلاح اتمی را دنبال کنند، «باید پاسخگو باشند.»

شصت و چهارمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد روز چهارشنبه در مقر این سازمان در نیویورک با سخنرانی روسای جمهور برزیل و آمریکا آغاز به کار کرد.

باراک اوباما که در جمع رهبران ۱۲۰ کشور جهان سخنرانی می کرد اظهار داشت که او همچنان به حل دیپلماتیک مسائل هسته ای ایران و کره شمالی متعهد است ولی اگر آنها گزینه سلاح اتمی را انتخاب کنند باید در قبال آن پاسخگو باشند.

وی اظهار داشت: «من به دیپلماسی متعهد هستم که مسیری برای موفقیت بزرگتر را ایجاد می کند و صلح را برای هر دو ملت به دنبال خواهد داشت منوط به اینکه به تعهدات خود عمل کنند.»

رئیس جمهور آمریکا گفت: هیچ کشوری نمی تواند کشور دیگری را از برخورداری از انرژی هسته ای مسالمت آمیز محروم کند.

باراک اوباما اعلام کرد که برای مذاکره در باره مسئله هسته ای، درها به سوی ایران باز است اما صبر آمریکا همیشگی نیست.

رئیس جمهور آمریکا افزود: «اما اگر حکومت های ایران و کره شمالی به خطرات ایجاد رقابت تسلیحات اتمی در شرق آسیا و خاورمیانه بی توجهی نشان دهند، آن زمان باید پاسخگو باشند.»

وی از جامعه جهانی خواست تا کنار هم بایستند «تا تلقی نشود که قوانین بین المللی ضمانتی ندارند و اینکه معاهده ها باید اجرا شوند.»

آقای اوباما گفت که او مانند هر رهبر دیگری موظف است از منافع ملی کشورش دفاع کند.

وی افزود: دولت او کوشیده در گفتار و کردار الگویی برای سایرین باشد اما آمریکا نمی تواند به تنهایی حلال همه مشکلات جهان باشد و زمان آن رسیده که همه کشورها با عمل به مسئولیت هایشان در حل این مسائل مشارکت کنند.

پیش از سخنان باراک اوباما، لولا داسیلوا، رئیس جمهور برزیل رفتار بی محابای بازارهای مالی را دلیل بحران مالی جهانی دانست و گفت که رهبران جهان به رغم ظهور نشانه های بهبود وضع اقتصادی باید همچنان قاطعانه به یافتن راه حل این مشکل ادامه دهند.

رهبر لیبی، روسای جمهوری ترکمنستان و فرانسه، نخست وزیر بریتانیا، روسای جمهوری چین، روسیه، جمهوری اسلامی ایران و اوکراین از سخنرانان دیگر نشست امروز هستند.

آلمان هشدار داده است اگر محمود احمدی نژاد بار دیگر هالوکاست را نفی کند، نمایندگانش جلسه را ترک خواهند کرد.

قرار است که روسای جمهوری آمریکا و روسیه در حاشیه اجلاس امروز درباره روابط دو کشور و برنامه هسته ای ایران گفت و گو کنند.

وی افزود: مواظب باشیم در جمهوری اسلامی، ما "واقفیه" نباشیم که امام خمینی را قبول داشته باشیم اما بعد از امام خمینی نسبت به ولی فقیه کم رنگ بشویم؛ آنهایی که امام خمینی را قبول دارند و بعد از آن رهبر مجتهد عادل را قبول ندارند اگر تجدیدنظر نکنند نگرانم که سر از "واقفیه" در بیاورند.

قرائتی ادامه داد: بعضی وقتها میگویند این فتوای مرجع را قبول ندارم آن یکی را قبول ندارم یا میگویند نماز را قبول دارم و خمس را قبول ندارم یا روزه را قبول دارم اما حجاب را قبول ندارم؛ درحالی که باید مجموعه قرآن را یکجا پذیرفت و اگر امامت هست باید ۱۲ امامی باشیم نه اینکه "واقفیه" باشیم. وی با بیان اینکه ممکن است انسانها خیلی زود از خط اصلی دور شوند اظهار داشت: به من گفتند یک عدهای شعار دادهاند که "نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران"، اگر اینطور است پس نمازتان را هم تغییر بدهید و بگویید "السلام علینا و علی ایرانیان" درحالی که باید بگوییم "و علی عبدالله صالحین" یعنی هر جا بنده صالحی هست باید کمک کنیم.

این استاد قرآن تصریح کرد: قرآن میگوید که یک هشتم زکات برای "مؤلفه قلوبهم" است و میگوید این را حتی به کافر هم بدهید تا به شما علاقمند شود، چه برسد به مسلمان.

وی با بیان اینکه من برای کار سیاسی این حرفها را نمیگویم بلکه به عنوان معلم قرآن حرف میزنم گفت: ما باید از مظلوم دفاع کنیم حتی اگر مشرک باشد؛ قرآن میفرماید زمان قیامت میپرسند به چه گناهی این دختر را زنده بگور کردید؟ به این نکته توجه کنید که مسلمانان دختر را زنده بگور نمیکنند بلکه مشرکان در صدر اسلام دختر را ننگ می دانستند و زنده بگور می کردند.

قرائتی تصریح کرد: قرآن حتی برای دختر مشرک هم غصه می خورد و حالا ما مسلمان هستیم، "نه غزه نه لبنان" می دانی یعنی چه؟ یعنی "نه قرآن"؛ ما باید حرکتی بکنیم که به غیرت عربها بر بخورد و مدعیان حقوق بشر رسوا شوند که هیچ کاری برای مسلمانان غزه نکردند.

وی با طرح این سؤال که با آن شعارها چه کسانی دلخوش شدهاند اظهار داشت: ما ایران را دوست داریم اما ایران پرست نیستیم. حب وطن خوب است اما پرستش وطن شرک است؛ ما نه پدر می پرستیم، نه آیت الله، نه حزب، نه سیاست، نه عمامه، نه لباس و نه کت و شلوازی، ما فقط خداپرست هستیم و وطنمان را هم دوست داریم.

این استاد قرآن تصریح کرد: ما به ایران عشق می ورزیم و به ایرانی بودن خود افتخار می کنیم و از کشورمان هم دفاع می کنیم اما نه اینکه حالا چون ایرانی هستیم شعارهایی بدهیم که ضد قرآن باشد؛ مگر ما در ماه رمضان دعا خواندیم که "اللهم اغن کل فقیر"؟ و بعد در جمعه آخر ماه رمضان ۵ نفر یا ۱۰۰ نفر یا هزار نفر و یا ۲۰ هزار نفر یا هرچقدر دیگر بیایند و بگویند فقط ایران؟ پس دعاهایی که خواندیم دروغ بود؟

قرائتی خطاب به کسانی که اینگونه شعارها را سر دادهاند اظهار داشت: شعار هایتان را از یک اسلام شناس بپرسید و حواستان باشد دنبال موجی نرویم که بعدا در قیامت جوابی برای آن نداشته باشیم؛ مراقب باشیم آب به آسیاب دشمن نریزیم.



رئیس دولت کودتا :

قتل ندا آقا سلطان داستان است

محمود احمدی نژاد در گفتگو با کانال دو تلویزیون فرانسه گفته است داستان قتل ندا آقا سلطان دقیقا شبیه داستانی است که در ونزوئلا اتفاق افتاده است. به گفته احمدی نژاد، داستان قتل ندا آقا سلطان مشکوک است و کسانی که در داخل و خارج از کشور به آشوب تحریک کرده اند باید پاسخگو آن باشند. ندا آقا سلطان روز شنبه 30 خرداد همزمان با سرکوب شدید اعتراضات خیابانی توسط نیروهای دولتی در منطقه کارگر شمالی به ضرب گلوله کشته شد. صحنه مرگ ندا توسط فردی که در کنار او بود با تلفن همراه ضبط شد و او را به نماد معترضان بدل کرد. هرچند قاتل دستگیر نشده است اما برخی از حاضران در صحنه یک بسیجی یا "لباس شخصی" را مظنون اصلی می دانند. احمدی نژاد که اکنون برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک به سر می برد، گفته است: "کسانی در تلویزیون صدای آمریکا، بی بی سی فارسی و حتی وزیر خارجه فرانسه عده ای را به اغتشاش تحریک کردند و باعث شدند تعدادی از هموطنان ما آسیب ببینند.

## سه روز اعتراض

روز یکشنبه مورخ 6 اردیبهشت ماه حسب فراخوان کانون صنفی معلمان ایران، هزاران تن از معلمان کشور در اعتراض به عدم اجرای قانون و سایر مطالبات صنفی یک اعتراض سه روزه را در سه مرحله، خودداری از تدریس، خودداری از حضور در کلاس و خودداری از حضور در مدرسه آغاز کردند. در همین رابطه کانون صنفی از دریافت گزارشات اجرای اعتراضات مذکور در شهرهای تهران، کرج، شهریار، رباطکریم، رشت، همدان، سنندج، کرمانشاه، علی گوردز، میاندوآب، سقز، ایلام، دیواندره، ساوجبلاغ، اصفهان، مشهد، بجنورد، بندرعباس، شیراز، مریوان، اراک، ملایر، اردبیل، و بسیاری دیگر از شهرهای کشور خبر داد.

کانون صنفی معلمان همچنین از احضار یک معلم تبعیدی به نام "مختار اسدی" به اداره اطلاعات غرب استان تهران در این رابطه خبر داد.

## تجمع معلمان در این بابویه

حسب دعوت کانون صنفی معلمان ایران جمعی با حضور حدود دویست تن از فعالان صنفی و همینطور فعالان حقوق بشر در تاریخ 12 اردیبهشت ماه در قبرستان این بابویه شهرری به مناسب روز معلم برگزار شد، در این تجمع که بر سر مزار دکتر خانعلی از شهدای صنف معلمان شکل گرفته بود متنی قرائت شد که از فعالان این عرصه برای تجمع در مقابل وزارت آموزش و پرورش دعوت می کرد.

فعالان حقوق بشر نیز با حضور در این مراسم و داشتن پارچه نوشته‌هایی با عنوان "جای معلم ما در زندان نیست، فرزند کمانگر را آزاد کنید" خواست خود را به همراه سایر فعالان صنفی مبنی بر آزادی معلم در بند، فرزند کمانگر اعلام داشتند.

علیرغم حضور چشمگیر نیروهای امنیتی و اقدام آنان مبنی بر فیلمبرداری از حاضرین و بعضاً بازخواست افراد موردی از بازداشت و خشونت گزارش نشد.

## برخورد خشونت آمیز با تجمع مسالمت آمیز و صنفی معلمان

معلمان و فعالان صنفی این حوزه در تاریخ 14 اردیبهشت ماه جمعی با هدف پیگیری مطالبات صنفی در مقابل ساختمان وزارت آموزش و پرورش برگزار کردند که با دخالت نیروهای انتظامی به خشونت کشیده شد. رسول بدایق از جمله دستگیر شده‌گان این تجمع بود که مورد ضرب و شتم نیز قرار گرفت.

## تجمع فرهنگیان کرمانشاه

روز دوشنبه مورخ 22 اردیبهشت ماه، حدود 200 نفر از معلمان کرمانشاه در سازمان آموزش و پرورش این شهر تجمع اعتراضی آرامی را برگزار کردند. این تجمع در پاسخ به فراخوان کانون صنفی معلمان کشور و در اعتراض به عدم اجرای لایحه خدمات کشوری صورت پذیرفت.

اعتراض معلمان کرمانشاه در حالی برگزار شد که در روزهای پیش از تجمع، اعضای شورای مرکزی کانون صنفی در کرمانشاه تهدید و یا از اجرای تحصن و اعتراض منع شده بودند. تجمع اعتراضی دوشنبه در کرمانشاه با حضور گسترده مأموران امنیتی و انتظامی انجام پذیرفت که حضورشان در اطراف پارک معلم و سازمان آموزش و پرورش به تعداد زیاد و امکانات مجهز کاملاً مشهود و حکایت از جو امنیتی گسترده ای می داد.

## بازداشت جعفر ابراهیمی

جعفر ابراهیمی از ندریانی، فعال حقوق بشر و عضو کانون صنفی معلمان در تاریخ 20 خردادماه سال جاری در منزل خود توسط نیروهای امنیتی بازداشت و به بند 209 زندان اوین منتقل شد.

نامبرده حداقل در دو نوبت به دلایل مختلف به بندهای عمومی زندان و مجدداً بند امنیتی 209 منتقل شد، مدت زیادی از ایام بازداشت خود را در سلول انفرادی گذراند و در طی ایام بازداشت علاوه بر شدت یافتن تنگی نفس و بیماری گوارشی مبتلا به حمله‌های عصبی و آسیب به پای چپ شده است.

پرونده وی اخیراً به شعبه 26 دادگاه انقلاب منتقل شده است ولی هنوز تاریخی برای رسیدگی به پرونده اعلام نشده است.

## گزارش تفصیلی نقض حقوق معلمان به مناسبت آغاز سال تحصیلی

### کودتا چپان علیه معلمان

کمیته معلمان، واحد اصناف مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران گزارش شش ماهه نخست سال جاری در مورد معلمان ایران را منتشر کرد.

موارد نقض حقوق بشر در ایران دارای ابعادی گسترده ای است که عدم تحمل فعالیت‌های صنفی نیز جزوی از این گستردگی محسوب میشود.

فعالیت‌های صنفی و تلاش در این رابطه منجمله حقوقی است که معاهدات حقوق بشری آن را محترم می‌شمارد، اصناف مستقل در ایران همچون سایر نهادهای مدنی همواره تحت فشار دستگاه امنیتی قرار دارند، در این بین کانون‌های صنفی معلمان و بالطبع اعضای آن نیز همواره در معرض برخورد و فشار نیروهای سرکوبگر در راه تحقق مطالبات صنفی خود قرار گرفته اند.

از ابتدای سال جاری بسیاری از فعالان این عرصه با احضار، بازداشت، زندان و یا صدور حکم‌های سنگین روبه‌رو شده اند. تجمع‌های اعتراضی و صنفی آنان بنابر دلایل مختلف از سوی حکومت لغو و یا با آن‌ها برخورد صورت گرفته است.

علاوه بر مشکلات جاری آموزش و پرورش در ایران همچون مسائل مالی، آزمائشگاهی، کارگاهی، بهداشت، ساختار ناصحیح و امثالهم، عدم اجازه فعالیت مناسب به فعالان صنفی معلم که مطالبات این قشر عظیم و بستر ساز را نمایندگی میکند دلیلی شده است بر تداوم مشکلات این جامعه فرهنگی که بدیهی ترین تاثیر آن ناکارآمد ماندن سیستم آموزش و پرورش کشور خواهد بود.

در همین رابطه و به مناسبت آغاز سال تحصیلی با هم مروری داریم بر موارد نقض حقوق بشر در حوزه صنف معلمان به ترتیب تاریخ، در شش ماهه اول سال جاری :

## فرزاد کمانگر و پابرجایی حکم اعدام وی

فرزاد کمانگر، فعال حقوق بشر و معلم محکوم به اعدام کامبارانی که در مردادماه سال 85 بازداشت و مدت‌های مدیدی مورد شکنجه در بازداشتگاه‌های اطلاعات تهران، سنندج و کرمانشاه قرار گرفته بود و در یک روند پر نقص قضایی به اعدام محکوم شده بود، موضوعی است که فعالان معلم و کانون‌های صنفی مربوطه در سطوح داخلی و بین‌المللی مدت‌هاست که پیگیری می‌کنند.

نظر به قطعیت حکم اعدام نامبرده که همچنان نیز پابرجاست، فعالان صنفی این عرصه، ملاقاتی با نماینده‌گان کرد مجلس شورای اسلامی برگزار کردند که موجب پیگیری مجلس در مورد پرونده این فعال مدنی شد.

نماینده‌گان کرد مجلس طی نامه‌ی به تاریخ 20 فروردین ماه سال جاری به ریاست مجلس شورای اسلامی خواستار پیگیری مجلس در پرونده‌ی مورد اشاره شدند. فعالان این حوزه همچنین در خردادماه سال جاری در ملاقات‌های متعددی منجمله ملاقات با آقای کروی مجدداً خواست خود را مبنی بر تحقق عدالت و رعایت قانون در پرونده‌ی فرزاد کمانگر مطرح کردند. همچنین در تجمع صنفی به مناسبت روز معلم، استفاده از پارچه نوشته‌هایی مبنی بر خواست آزادی این معلم از دیگر موارد پیگیری‌های فعالان این حوزه بوده است.

هر چند لازم به یادآوری است علیرغم سپری شدن بیش از 3 سال از بازداشت فرزاد کمانگر و اذعان نهاد امنیتی به بی‌گناهی وی، کماکان نامبرده محکوم به اعدام است و این حکم در شعبه‌ی اجرای احکام در انتظار استیذان ریاست قوه قضاییه برای اجرا است.

## تجمع معلمان حق التدریسی در مقابل مجلس

در تاریخ 6 اردیبهشت ماه سال جاری، ده‌ها تن از معلمان حق‌التدریسی که پایه‌ی حقوقی معادل 70 تا 100 هزار تومان دارند در اعتراض به عدم مشخص شدن وضعیت استخدام خود با استناد به طرح یک فوریتی تعیین تکلیف معلمان حق‌التدریسی در مجلس، مقابل در اصلی مجلس شورای اسلامی تجمع کردند.

این معلمان از شهرهای اصفهان، لرستان، شیراز، ایلام، شهرکرد، چهارمحال و بختیاری، گلستان و قزوین به تهران آمده بودند.





### بازداشت علی رضا هاشمی، دبیر کل سازمان معلمان ایران

علی رضا هاشمی، دبیر کل سازمان معلمان ایران 24 خردادماه سال جاری توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد.

نامبرده مدت 25 روز را در بازداشت به سر برد و سرانجام با قید وثیقه تا زمان رسیدگی به اتهامات آزاد شد. از اتهامات وارده به وی اطلاعی در دست نیست اما لازم به یادآوری است، نامبرده به دلیل فعالیت‌های صنفی خود در سال ۸۶ از سوی شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب به اتهام اقدام علیه امنیت ملی، اخلاف در نظم عمومی و ترمذ از دستور پلیس، به ۴ سال حبس تعزیری محکوم شده بود. وی پیش از این نیز به خاطر تجمع هزاران معلم در مقابل مجلس شورای اسلامی در ۲۳ اسفند سال ۸۵ به همراه ده‌ها معلم دیگر دستگیر و تا ۱۱ فروردین ۸۶ در سلول‌های انفرادی زندان اوین نگهداری شده بود.

### از بازداشت و محکومیت تا زندانی شدن مهندس هاشم خواستار

مهندس هاشم خواستار، فعال حقوق بشر، معلم بازنشسته و عضو کانون صنفی فرهنگیان در تاریخ 25 خرداد 88 به دلایلی واهی از سوی نیروهای انتظامی بازداشت و پس از طی یک پروسه پر ابهام قضایی در دادگاه اولیه به تحمل شش سال حبس تعزیری محکوم شد که با اعتراض نامبرده در حالیکه فاقد وکیل مدافع نیز بود حکم مذکور به 2 سال حبس تعزیری کاهش پیدا کرد. وی نهایتاً توسط نیروهای انتظامی به صورت غیرقانونی دستگیر و یک روز بعد برای تحمل محکومیت به زندان مرکزی مشهد منتقل شد. استنادات و اتهامات وی به نقل عینی از حکم صادره به شرح ذیل است:

"اقدام علیه امنیت داخلی کشور از طریق تحریک مردم به شرکت در تجمع غیر قانونی، در خصوص اتهام آقای سید هاشم خواستار مبنی بر اقدام علیه امنیت به شرح مذکور در صدر دادنامه نظر به دلایل ذیل 1:

- اقرار متهم به این‌که در زمان و مکان فراخوان حضور داشته است و مدافعات بلاوجه وی مبنی بر این‌که برای پیاده‌روی در آنجا حضور داشته است و همچنین فرد یا افرادی چون از قبل وی را می‌شناختند و به جهت سابقه قبلی که ایشان داشته است وی را دستگیر کرده‌اند، ولی در موضوع تجمع هیچ دخالتی نداشته است.

2- گزارش شماره‌ی 2477 مورخه‌ی 88/4/2 اداره‌ی کل اطلاعات استان خراسان رضوی که دلالت به شرح اقدامات وی در مکان‌ها و زمان‌های مختلف علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی دارد.

3- گزارش شماره‌ی 847 مورخه‌ی 1388/4/3 سپاه که بر اساس محتویات آن شرح اقدامات آقای سید هاشم خواستار در زمان‌ها و مکان‌های مختلف بر علیه نظام جمهوری اسلامی بیان شده است و بعضاً از گروه‌ها و جناح‌های مخالف و معاند با نظام حمایت مستقیم نموده و اجازه‌ی برگزاری نشست‌ها و جلسه‌ها در منزل خویش به آن‌ها داده است.

4- اقرار صریح متهم به این‌که برخی از تشکل‌ها در منزل وی تشکیل شده است و از برخی گروه‌ها و افراد ضد انقلاب حمایت مستقیم و غیر مستقیم داشته است.

5- داشتن سابقه‌ی کیفری در زمینه‌ی فعالیت علیه نظام که موضوع حکم قرار گرفته است.

6- عدم تنبیه و آگاهی وی در زمینه‌ی اقدامات گزارش و اصرار بر این‌که وی بر اساس دموکراسی و آزادی بیان است.

7- کیفر خواست صادره از سوی دادسرای محترم که بر اساس آن تقاضای تعیین کیفر و مجازات برای وی شده است لهدا بزه‌کاری‌اش محرز و مستند به ماده 498 قانون مجازات اسلامی وی مستحق شش سال حبس تعزیری محکوم می‌کند. مقرر است مستنداً به تبصره ذیل ماده‌ی 180 قانون مجازات اسلامی این بازداشت محکوم علیه جز محکومیت ایشان محاسبه گردد رای صادره ظرف 20 روز پس از ابلاغ قابل اعتراض محامه تجدید نظر مرکز استان است.

### محکومیت مجدد ساسان بابایی، معلم دربند

ساسان بابایی معلم کامیارانی که از سه سال پیش با اتهام تبلیغ علیه نظام و ارتباط با احزاب اپوزیسیون در زندان سندانج به سر می‌برد در تازترین پرونده خود به اتهام اقدام علیه امنیت ملی از سوی شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب سندانج با ریاست قاضی بابایی به یک سال حبس تعزیری دیگر محکوم شد، این حکم در تاریخ 15 تیرماه سال جاری به وی ابلاغ شد.

همچنین دادگاه دیگری این معلم گرد را در پرونده‌ی مربوط به مسائل صنفی و

شغلی وی به 3 سال تبعید به سمنان محکوم کرده است که پس از پایان دوران محکومیت و آزادی از زندان جهت ادامه‌ی تدریس باید به محل فوق منتقل شود. گفتنی است ساسان بابایی در طول مدتی که در زندان سندانج بوده به علت شرایط خاص و نامناسب زندان دچار بیماری‌های مختلف شده است.

### حسن صالحی زاده معلمی از سقز

نیروهای اداره‌ی اطلاعات شهرستان سقز در تاریخ 20 تیرماه سال جاری در غیاب آقای حسن صالحی زاده مدیر آموزش‌گاه علمی "ری باز" و دبیر آموزش و پرورش شهرستان سقز وارد این آموزش‌گاه شده و پس از تفتیش اموال مقداری از وسایل این آموزش‌گاه را با خود بردند.

نامبرده پس از مراجعت از سفر به این اقدام نیروهای اطلاعاتی اعتراض نمود که پیرو این موضوع به ستاد خبری احضار شد، پس از حضور در این ستاد، صالحی‌زاده توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد و مدت 23 روز را در زندان‌های سقز و سندانج به سر برد و نهایتاً با قید وثیقه در تاریخ 15 مرداد ماه آزاد شد.

### یک‌سال زندان برای سجاد خاکساری

سجاد خاکساری فعال مدنی است که به علت پوشش خبری تجمع معلمان حق التدریسی در مقابل مجلس در تاریخ 6 اردیبهشت ماه سال جاری بازداشت و به زندان اوین منتقل شد.

نامبرده پس از طی پروسه‌ی قضایی در تاریخ 22 تیرماه سال جاری از سوی دادگاه انقلاب شهر تهران به اتهام تبلیغ علیه نظام به تحمل یک‌سال حبس تعزیری محکوم شد، نامبرده هم اکنون در زندان اوین مدت محکومیت خود را سپری می‌کند.

### بازداشت گسترده معلمان در بلوچستان

در نیمه‌ی دوم مردادماه سال جاری، نیروهای امنیتی طی دو مرحله با یورش به منازل دست کم 22 معلم و فرهنگی بلوچ در شهر سراوان اقدام به بازداشت آنان کردند.

محمد صالح اسلام زهی فرزند عطا محمد به همراه مهدی اسلام زهی فرزند 17 ساله خود، علیم جنگی زهی از آموزگاران دبستان باقرخان سراوان، بهروز باهورزهی فرزند پیربخش آموزگار دبستان دوازده اردیبهشت سراوان - علیرضا چاکری فرزند شه‌الله معاون دبستان باقرخان سراوان - حمیدرضا چاکری فرزند شه‌الله آموزگار دبستان های سراوان - عبدالرحمن روانبخش مهندس کامپیوتر و کارمند اداره آموزش و پرورش سراوان، هوبت تعدادی از بازداشت شده‌گان مورد اشاره است، در زمان تهیه این گزارش تنها پنج تن از بازداشت شده‌گان مورد اشاره آزاد شده‌اند.

همچنین لازم به یادآوری است اتهامات، دلایل بازداشت و هم‌ینطور محل نگهداری این افراد تاکنون مشخص نشده است.

### موضع‌گیری کانون صنفی معلمان ایران در قبال حوادث پس از انتخابات

کانون صنفی معلمان ایران با انتشار بیانیه‌ی در تاریخ 23 مردادماه سال جاری نسبت به وقایع پس از انتخابات در ایران واکنش نشان داد.

در این بیانیه آمده است «ملت و به ویژه معلمان ایران آگاه‌اند که به دنبال اوضاع نابسامانی که دولت نهم در تمامی زمینه‌ها در کشور ایجاد نمود قراری نانوشته اما عزمی راسخ در میان بخش گسترده‌ی مردم برای تغییر شرایط موجود شکل گرفت تا با استفاده از مطلوب‌ترین روش ممکن یعنی صندوق‌های رای و با انتخاب یکی از محدود کاندیدا‌های مورد تایید حکومت تغییراتی ولو اندک در جامعه ایجاد کنند. اما دریغاً که مطلق‌گرایان مدعی دین و عدالت ساز و کارهای رسمی نظام حکومتی خود را نیز بر نمی‌تابند و هنگامی که اراده ملت را خلاف خواسته‌های تنگ‌نظرانه خود می‌یابند عهد می‌شکنند؛ در امانت خیانت می‌کنند و مزورانه فریاد حمایت از دین و قانون سر می‌دهند.

برای معلمان و به ویژه برای آن گروه از فعالان اجتماعی که پی‌گیر مطالبات مدنی و صنفی خود بوده‌اند اوضاع جاری البته پدیده‌ی چندان ناآشنا نیست. آن‌ها چندسالی است که شاهد نادیده گرفته شدن حقوق و آزادی‌های قانونی خویش

19 شهریورماه با انتشار اطلاعیه‌ی تحت عنوان " انتقاد از ادامه‌ی بازداشت یکی از اعضای کانون " تداوم بازداشت این فعال حقوق بشر را نگران کننده دانست و آزادی بی‌قید و شرط آقای بدافی را خواستار شد.

### بازداشت محمد داوری

محمد داوری، مسئول آموزش و اطلاع‌رسانی سازمان معلمان ایران در تاریخ 18 شهریورماه سال جاری توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد و در تاریخ 25 شهریورماه گزارش انتقال وی به زندان اوین منتشر شد، بازداشت نام‌برده کماکان ادامه دارد.

لازم به یادآوری است آقای داوری در ۲۳ اسفند سال ۱۳۸۵ به همراه دیگر فعالان صنفی و مدنی مقابل مجلس شورای اسلامی بازداشت و نوروز را در بند انفرادی گذرانده بود.

### تغییرات گسترده در دانشگاه تهران برای جلوگیری از اعتراضات دانشجویی

از دو هفته گذشته و همزمان با بازگشای کوی دانشگاه تهران و نیز برگزاری امتحانات دانشجویان که به دلیل یورش نیروهای انصار به کوی و زخمی و بازداشت عده‌ی زیادی به تعویق افتاده بود، اقداماتی در راستای مقابله هر چه بیشتر با اعتراضات دانشجویی توسط مدیریت دانشگاه در حال انجام است. شعار نویسی در کوی دانشگاه به گزارش خبرنگار امیرکبیر با گذشت دو هفته از بازگشایی دوباره کوی دانشگاه فضای امنیتی شدیدی بر کوی دانشگاه حاکم شده است. نیروهای لباس شخصی از زمان بازگشایی در ۱۴ شهریورماه در فضای کوی دانشگاه به صورت مشهود به همراه نیروهای حراست دانشگاه به پرسه زدن مشغول بودند. اما با وجود این اقدامات تهدید آمیز، موارد بسیاری از دیوارنویسی دانشجویان کوی دانشگاه دیده شده است.

در ادامه تلاش جهت ایجاد فضای رعب و وحشت در کوی دانشگاه حضور نیروهای بسیج دانشجویی که برخی از آنان ساکن کوی دانشگاه نیز نیستند در محیط کوی دانشگاه محسوس است. اما با این همه، از زمان بازگشایی کوی، دانشجویان ساکن کوی دختران و پسران دانشگاه تهران همگام با دیگر ساکنین محله امیرآباد تهران، در ساعات پایانی شب، فریاد بانگ الله اکبر می دهند که این امر موجب شده که مسئولین خوابگاه دختران و پسران به شناسایی دانشجویان اقدام کنند اما بدلیل کثرت تعداد دانشجویان این امر هنوز محقق نشده است.

### نصب آنتن در ایام تعطیلات تابستانی در مقابل کوی دانشگاه

در ایامی که کوی دانشگاه در تعطیلی به سر می برد بر روی ساختمانی مقابل ساختمان مسجد موقت کوی دانشگاه در منطقه امیرآباد آنتنی جدید نصب شده است که بنا بر نظر دانشجویان به احتمال زیاد به سپاه پاسداران یا بسیج تعلق دارد و مورد استفاده ی آن هنوز مشخص نمی باشد. ممکن است این مساله جهت اقدامات امنیتی در کنترل فضای کوی در سال تحصیلی جدید باشد. گفته می شود در ساختمان مورد اشاره، اتاقی در طبقه انتهایی توسط نیروهای امنیتی مورد استفاده قرار می گیرد که بی ارتباط با نصب آنتن نخواهد بود.

### دیوارکشی در میان کوی دانشگاه

هم چنین در این زمینه شایعاتی در مورد این اقدام مدیریت کوی دانشگاه مبنی بر واگذاری ساختمان های ۲۰، ۲۱ و ۲۳ به متاهلین وجود دارد. در این راستا مدیریت دانشگاه تهران همزمان با پایان امتحانات ترم تحصیلی دانشجویان، چند روز را تعطیل اعلام کرده و حتی ثبت نام دانشجویان را نیز به تاخیر انداخته است که این امر موجب آغاز دیر هنگام سال تحصیلی خواهد شد. بنا به گفته دانشجویان، مسئولین قصد دارند تغییر و تحولات در کوی دانشگاه را در این فاصله زمانی انجام دهند. هم چنین به گمان برخی دیگر از دانشجویان این امر بدلیل نصب شنود در اتاق های دانشجویان صورت می گیرد.

همچون آزادی تشکیل اجتماعات؛ آزادی راهپیمایی‌های اعتراضی و... بوده‌اند. دیده و می‌بینند که منتقدان و مخالفان روند جاری امور بدون کمترین مستندات حقوقی و قانونی و یا حتا رعایت حداقل آداب قانونی، بازداشت شده و به بند کشیده می‌شوند.»

کانون صنفی معلمان بیانیه خود را این‌گونه ادامه می‌دهد: «کانون صنفی معلمان حمله عناصر غیرمسئول به اجتماعات مسالمت آمیز میلیون‌ها فرد معترض به نتیجه‌ی انتخابات که منجر به کشته و زخمی شدن صدها تن از افراد بی‌گناه گردیده راهبه عنوان یک اقدام غیرانسانی، غیر دینی و ضد ملی شدیداً محکوم می‌کند و آن را خلاف همه آموزه‌های دینی و انسانی می‌داند. از این پس معلمان ما چه‌گونه رحمانیت و عطفوت دینی را برای دانش‌آموزان خود توضیح دهند.» و در پایان نیز خواست و موضع خود را این‌چنین اعلام می‌دارد: «کانون صنفی معلمان نقض گسترده‌ی حقوق بشر، بازداشت‌ها و حبس‌های غیر قانونی تعداد زیادی از فعالان سیاسی و اجتماعی را محکوم کرده و ضمن ابراز انزجار از این اعمال خواستار آزادی هر چه سریع‌تر این بازداشت‌شده‌گان است.»

### احضار اسماعیل عبدی

آقای اسماعیل عبدی از اعضای کانون صنفی معلمان ایران در تاریخ 1 شهریورماه سال جاری به حراست آموزش و پرورش احضار شد. نام‌برده پس از حضور در این جلسه در خصوص فعالیت‌های صنفی خود مورد بازجویی قرار گرفت.

آقای اسماعیل عبدی از اعضای کانون صنفی معلمان ایران روز شنبه 1/6/88 ساعت 11:30 از سوی حراست وزارت آموزش و پرورش احضار شده است. عبدی پس از مشورت با آقای کریمی مشاور امور تشکل ها در آموزش و پرورش در این جلسه شرکت نموده است.

### احضار پنج معلم به دادگاه و یک تن دیگر به حراست

کانون صنفی معلمان ایران در تاریخ 5 شهریورماه از احضار یک معلم به حراست آموزش و پرورش و احضار پنج تن از اعضای هیات مدیره کانون صنفی معلمان رشت به دادگاه در تاریخ 10 شهریورماه خبر داد. این گزارش بدون اعلام هویت 5 معلم احضار شده به دادگاه علت احضار را مرتبط با خواسته‌های صنفی این افراد از ریاست جمهوری اعلام کرد، همچنین اسماعیل عبدی را معلم به حراست آموزش و پرورش خوانده شده اعلام دانست.

### بازداشت یک معلم در سفز

حامد دنیایی (رئیس اسبق آموزش و پرورش بخش زیویه) مدیر دبیرستان امام خمینی شهرستان سفز در تاریخ 7 شهریورماه سال جاری توسط نیروهای امنیتی بازداشت و به نقطه‌ی نامعلومی منتقل شد. از دلایل و همین‌طور سرنوشت نام‌برده پس از بازداشت اطلاعی در دست نیست.

### مسعود کردپور

مسعود کردپور، معلم و فعال حقوق بشر اهل بوکان که در تاریخ 17 مردادماه سال گذشته توسط نیروهای امنیتی بازداشت و نهایتاً به اتهام تبلیغ علیه نظام پس از تحمل یک‌سال حبس تعزیری آزاد شده بود. پس از آزادی به حکم هیات رسیدگی به تخلفات اداری استان آذربایجان غربی در تاریخ 11 شهریورماه سال جاری به باز خرید از خدمت علیرغم حدود 22 سال سابقه کار محکوم شد. لازم به ذکر است این فعال صنفی پیرو حکم صادره دادگاه انقلاب محکوم به تبعید به شهرستان تکاب نیز شده است.

### بازداشت رسول بدافی

رسول بدافی، فعال حقوق بشر، از اعضای هیات مدیره کانون صنفی معلمان که چهره‌ی شناخته شده در عرصه‌ی فعالیت‌های صنفی محسوب می‌شود توسط نیروهای امنیتی در تاریخ 11 شهریورماه در منزل خود با برخوردی خشن بازداشت شد.

از دلایل بازداشت این فعال صنفی و همچنین سرنوشت بدافی پس از بازداشت اطلاعی در دست نیست، در همین رابطه کانون صنفی معلمان ایران در تاریخ



سازمان های اطلاعاتی غربی در اسنادی که به آژانس داده اند گفته اند که ایران بر روی یک برنامه هسته ای نظامی کار می کند اما تهران این اسناد را «جعلی و ساختگی» خوانده است..

## آخرین تصاویر رسیده از نیویورک



## رئیس جمهور فرانسه فاش کرد:

### پیشنهاد ایران برای معاوضه کلوتید رایسی

### با قاتل شاپور بختیار

نیکولا سرکوزی رئیس جمهور فرانسه فاش کرد که جمهوری اسلامی پیشنهاد کرده است کلوتیدرایس را با قاتل شاپور بختیار که در فرانسه زندانی است مبادله کند.

نیکولا سرکوزی، رییس جمهور فرانسه، طی سخنانی در مجمع عمومی سازمان ملل هشدار داد که پاسخ مبهم ایران در باره فعالیت های هسته ای خود می تواند «عواقب وخیمی» را به دنبال داشته باشد..

وی اظهار داشت: «من مایلم به رهبران ایران اعلام کنم که اگر به ارائه پاسخ های مبهم به جامعه جهانی در باره تعقیب فعالیت های هسته ای نظامی خود ادامه دهند، مرتکب اشتباه وخیمی می شوند.»

فرانسه همراه با کشورهای روسیه، آمریکا، چین، بریتانیا و آلمان قرار است که روز اول اکتبر در ژنو مذاکراتی با نمایندگان ایران در باره برنامه هسته ای تهران داشته باشد..

آقای سرکوزی پیش از سخنرانی خود در سازمان ملل، در گفت و گویی با شبکه تلویزیونی «فرانسه ۲۴» از قدرت های جهانی خواسته بود که ماه دسامبر (آذرماه) را برای ضرب الاجل نهایی در زمینه گفت و گو با ایران تعیین کنند.. وی با اعلام اینکه گفت و گوها با ایران خوب پیش نرفته است، گفت: «باید در این زمینه ضرب الاجلی تعیین شود و به نظر من این تاریخ باید ماه دسامبر باشد.»

نیکولا سرکوزی که از منتقدان اصلی رییس جمهوری اسلامی ایران در جهان غرب محسوب می شود، همچنین پیشنهاد تهران برای مبادله کلوتید رایس، معلم فرانسوی، با یک ایرانی متهم به قتل شاپور بختیار را رد کرد. وی گفت: «نه، این یک باج خواهی است.»

خانم رایس که متهم به شرکت در ناآرامی های پس از انتخابات ریاست جمهوری در ایران است هم اکنون با قرار وثیقه آزاد شده و در سفارت فرانسه در تهران زندگی می کند..

محمود احمدی نژاد روز سه شنبه در گفت و گو با شبکه «فرانسه ۲۴» پیشنهاد کرده بود که اگر فرانسه می خواهد به آزادی رایس کمک کند می تواند زندانیان ایرانی را در فرانسه آزاد کند..

وی به فرد خاصی اشاره نکرد ولی خبرگزاری رویترز می گوید: «مهمترین زندانی ایران در فرانسه، علی وکیلی راد است که در سال ۱۹۹۴ به اتهام قتل شاپور بختیار، آخرین نخست وزیر رژیم شاه، در سال ۱۹۹۱ به زندان محکوم شد.»

رییس جمهور فرانسه گفت: «کلوتید رایس بی گناه است. شما فکر می کنید من آدمی هستم که حاضرم قاتل شاپور بختیار را با یک دانشجوی جوان فرانسوی، که تنها جرمش صحبت کردن به زبان فارسی و عشق به تمدن ایران است، معاوضه کنم؟»

### تهدید انگلستان ، مشارکت احتمالی روسیه در تشدید تحریم ها

از سوی دیگر، گوردون براون، نخست وزیر بریتانیا، اعلام کرد: «اگر ایران گزینه انزوای خود از جامعه جهانی را در مسئله هسته ایش انتخاب کند با تحریم های شدیدتر روبرو می شود.»

اوبه رادیو بی بی سی گفت: «ایران زنگ خطر آغاز یک مسابقه تسلیحات هسته ای را به صدا در آورده که ممکن است کشورهای عربی نیز به آن ملحق شوند.» آقای براون افزود: این مسئله «چرخشی جدی» برای جهان محسوب می شود و ما باید مطمئن شویم که تصمیم های درستی اتخاذ می کنیم..

در همین حال یک مقام روسی که نام او فاش نشده است، گفت: «روسیه گزینه تشدید تحریم ها علیه ایران را از دستور کار خود خارج نکرده است.»

این مقام که به گفته خبرگزاری های خارجی همراه با هیئت رییس جمهور روسیه به مقر سازمان ملل سفر کرده است، اظهار داشت: «اگر آژانس بین المللی انرژی اتمی مدارک کافی در باره فعالیت های هسته ای ایران ارائه کند، این گزینه وجود دارد که روسیه در تشدید تحریم ها علیه تهران شرکت کند.»

آژانس بین المللی انرژی اتمی مستقر در وین از جمهوری اسلامی ایران خواسته است تا به ابهام های موجود در باره ارتباط میان بخش نظامی این کشور با فعالیت های اتمی اش پاسخ دهد.

## تحلیل هفته

## سبز صد روزه

سر دبیر



غیر مستقیمش به خامنه ای هم. " رهبر جمهوری اسلامی" اقرار فرد علیه خودش را نافذ می داند. منتظری این دیدگاه را ردمی کند. از نگاه منتظری اقرار فرد علیه خودش هم شرعا و قانونا باطل است.

هفته ای است که 9 مرجع تقلید شیعه، دوشنبه را عید فطر اعلام کرده اند و تنها چشمی که ماه را رویت کرده، آیت اله خامنه ایست. به حکم شرع دوشنبه باید عید باشد، اما قدرت یکشنبه را فطر می داند. نمازی که هاشمی رفسنجانی و حسن خمینی هم در آن حضور دارند. اخبار تکذیب نشده " شایعه پرس" می گوید که آنها به اصرار خامنه ای به نماز آمده اند. خاتمی و موسوی و کروبی نیستند. هاشمی رفسنجانی سخنانی می گوید چند زاویه و مبهم از جمله: " بزرگان مشغول تدوین راه برون رفت از وضعیت فعلی هستند." می گوید و راه رابر تفاسیر می گشاید. کسانی درایت سیاسی او را تحسین می کنند و راهگشا می دانند. صادق زیبا کلام نظر دیگری دارد: " هیچ آبی از این حرف ها گرم نمی شود."

در صحنه سیاسی، سه جبهه که مرز هایشان و نیرو هایشان مدام جابجا می شوند، قابل تشخیص است. کودتاچیان به دستگیری ادامه می دهند. خیر از شکنجه های هولناک احمد زیدآبادی می رسد. تلویزیون که تقصیر نمایش دادگاههای فرمایشی و میزگردهای نخ نمارا به گردن او می اندازند، این هفته شوی دیگری هم دارد که حتی کسی تحویلش هم نمی گیرد. جنبش سبز در مقیاس میلیونی شعار خود را داده است:

- اعتراف، شکنجه دیگر اثر ندارد..

کودتا چیان همچنان می کوشند در داخل قدرت را با سر نیزه حفظ کنند. ایران رامی فروشند تا بمانند. در سرزمینی که نفت در رگ هایش جاری است، از تجار چینی و دغلکاران ونزولانی بنزین می خزند. رئیس دولتشان در نیویورک در پی ایجاد رابطه با آمریکا است. هنوز در صحنه سیاسی برتری شکننده ای دارند.

جریان میانی حول محور رفسنجانی متمرکز می شود. " بزرگان" مورد نظر او کیستند که " راه برون رفت" را " تدوین" می کنند؟ قرار است آنها چه کسانی را از " وضعیت فعلی" بیرون ببرند؟ این بزرگان که سیاست سنتی جمهوری اسلامی را دنبال می کنند و در خلوت راه برون رفت می یابند، صدای مردم را شنیده اند؟

سه یار دبستانی که هنوز در راس جنبش سبز قرار دارند، بر اساس تقسیم کاری که معلوم نیست در عمل بوجود آمده و یا ناشی از تصمیم معینی است، در سه سطح عمل می کنند.

خاتمی خطوط کلی را مدام باز می گوید. موسوی طرح تشکیلات را دنبال می گیرد. کروبی به تهییج روزانه جنبش مشغول است. برنامه رهبران نیمه مدرن جنبش سبز هم هنوز روشن نیست. صدای مردم در آن انعکاس دارد؟

بدنه جنبش، نگاهی به رهبری سه گانه، نگاهی به روند حوادث در گردش میلیونی خود، می جوید و می زاید. در صدسالگی در حدو حدود یک جنبش مشروطیت دوم اندیشه و ادبیات دارد. مجله و روزنامه و سایت منتشر می کند.

در صدمین روز جنبش مشروطه دوم، مردمان سبز ایران چشم به جهان دوخته اند. در آغاز هفته چشم جهان به ایران بود. کودتاچیان بعد از آنهمه شکنجه و ارباب کار را تمام شده می دیدند. حضور مردم که از هزاران نفر بی بی سی شروع می شد و به چند میلیون منابع داخلی می رسید، نشان داد که جنبش نه تنها زنده و جوان که این بار بادیست پرتز آمده است. باشعار استراتژیک. با نشانند منافع ملی ایران در رتبه اول خواست ها.

صد روز گذشت. ملت دوباره متولد شد. سبز شد. راه و شعار یافت. اکنون نگاه به جهان دارد. ایران فقط گریه نازنین خفته در قلب آسیا نیست. سراسر جهان، ایران است. در غروب اروپا، شامگاه تهران و نیمه روز آمریکا، دست ها ی سبز حلقه در حلقه است.

بلند گو را خاموش کن، صدای ما را گوش کن...

صدای ما از لندن، بروکسل، اخن، وین، پاریس، لندن، اشتوتگارت، استکهلم، از نیویورک، از هر جای جهان می آید که یک ایرانی هست.

ما را کشتند و از خون ندا و سهراب برخاستیم. ما را در سراسر جهان پراکنده کردند و یگانه شدیم.

صد روزه شدیم. صدساله می شویم. ایران ویران در سایه سار سبز ما آباد و آزاد می شود. آزاد. آزاد.

خزان امسال، بهار است...

شهریور و تابستان تمام و جنبش سبز صد روزه می شود. صد روزی که صد سال داستان درخود دارد و روز به روز در ویژه نامه ابتکاری بی بی سی منعکس شده است.

در این صدروز جنبش مدنی ایران متولد شده و رنگ جهانی به خود گرفته است. این واقعیت در هفته ای که با روز قدس آغاز می گردد و با "بازی برگشت" در نیویورک به پایان می رسد، ابعاد و ژرفای خود را نشان می دهد.

رئیس دولت کودتا که شعار بر اندازی آمریکارا می دهد و با یک اشاره به سر می دود تا دریکی از مجل ترین هتل های دنیا در نیو یورک بخسید، حماسه جهانی ندا را به ریشخند می گیرد. غلامحسین اژه ای که نقش امنیتی خود را با مستند قضائی مثل آب خوردن عوض کرده است، وجود ترانه موسوی را از اساس نفی می کند.

آنها یکی از دو شعار اصلی روز قدس را نشنیده اند:

- بلندگو را خاموش کن، صدای ما را گوش کن...

بلندگوهای دروغ پراکنی همچنان غریب می کشند. کودتاچیان نمی خواهند " صدای مردم" را گوش کنند. حتی وقتی مجید مجیدی، بغض درگلو صدای مردم را به گوش " اقا" رساند، " رهبر فرزانه انقلاب" لبخند ملیحی فرمودند و مجیدی را نازک دل نامیدند.

رئیس دولت کودتا هم صدای مردم را نشنیده است، رسیده و نرسیده به آمریکا، گناه " حوادث بعد

از انتخابات" را به گردن بیگانگان می اندازد و در زمان نوشتن این مطلب در مجمع سازمان ملل پایه پامی کند که بالای "منبر" برود و به جهانیان درس انسانیت بدهد. در فاصله اندکی با میز خطابه، صدای تهران در نیویورک تکرار می گردد:

- آدمکش، دروغگو رئیس جمهور ما نیست...

شهرهای بزرگ جهان صدا در صدای نیویورک انداخته اند. در تاریخ معاصر ایران این اتحاد جهانی بی سابقه است. تظاهرات معروف دانشجویان در آمریکا علیه شاه در برابر این جنبش جهانی به نر مه موجی در دریای توفانی می ماند. تهران که در روز قدس شهرهای مهم کشور را همراه خود دیده، گوش به اخبار جهان خوابانده و پس لرزه های جنبش صدروزه را می نگرد که در روز قدس، نخستین شعار استراتژیک خود را فریاد کرده است:

- نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران...

پیشتر محسن کدیور که در خیابانهای آمریکا با نوار سبز، بسته بر سینه نماز می خواند، کوشیده بود این شعار را دیگر کند تا مردم بگویند " هم غزه، هم لبنان".

فرخ نگهدار تلاش کرد شعاری متناسب به میر حسین موسوی را که حتی از مطلوب کدیور هم " ملایم" تر بود، جانشین آن شعار یکه سازد. مردم اما، شعاری را دادند که محور خواست عمومی مردم ایران در این دوره تاریخی است.

برادر حسین شریعتمداری که فرزندش با حمله به محمد خاتمی نشان داد منطق کودتاچیان جز "چماق" نیست؛ این شعار را ساخته اسرائیل دانست. محسن قرآنی آن را به معنای نفی قرآن گرفت. احمد توکلی در نامه ای به موسوی و کروبی خواست این شعار را رد کنند و به آغوش انقلاب برگردند. ارزیابی اولیه درست بود. شعار به افقی دیگر نگاه می کرد و استراتژی آیت اله خمینی و جانشینش را از صحنه خارج می ساخت. پاسخ علیرضا بهشتی به توکلی، این بخش آن را تأیید کرد. در موضوع گیری موسوی در آینده علیه این شعار خیر داد.

نامه موسوی به آیت اله منتظری هم منتشر شد، با معنای چند گانه سیاسی - مذهبی. منتظری اکنون نه از جانب قدرت، بلکه به خواست مردم در جایگاه رهبری مذهبی قرار می گیرد. موسوی طرح خود برای آینده جنبش را به مشورت او می گذارد. پاسخ منتظری در تاریخ این روزها ثبت خواهد شد. جواب



## نگاه سبز

چنانچه هاشمی در سال 1384 کرد) و یا اینکه حداکثر نامه‌ای به رهبری نوشته شود و در آن از دخالت آقا زاده یا آقا انتقاد شود، (چنانچه کروی نیز در همان سال نوشت)، یا اینکه دزدی رأی مردم به یک بداخلاقی تعبیر شود (چنانچه خاتمی می‌گفت)

این‌گونه اعتراض‌ها هم البته چند روزی منجر به گلایه می‌شد و بعد تمام می‌شد. در این میان قربانی کردن اعضای چند حزب و محاکمه و محکوم کردنشان هم می‌توانست خیال مرکز کودتا را از سال‌های بعد راحت کند و باز چندی قدرت قدرت‌طلبان را بیمه نماید. این نسل هم که نه اهل مقاومت تصور می‌شد و نه اینقدر جدی گرفته می‌شد. تصور این بود که اگر یکی از آن «آقاغول‌ها» نمره‌ای بزند و تهدید کند، به تعبیر آن‌ها «سوسول»‌ها مرعوب می‌شوند و کار تمام است. برنامه خوب پیش می‌رفت اگر مقاومتی نمی‌شد. اما چنین نشد و نهضت مقاومت در حال شکل‌گیری بود و نسل‌نو همه را به دنبال خود می‌کشید.

در 25 خرداد 1388 روزی تاریخ‌ساز در ایران است. دو روز از آغاز مقاومت پراکنده می‌گذشت که خبر درخواست برگزاری راهپیمایی اعتراضی سبزه‌ها از سوی مجمع روحانیون مبارز و ستاد موسوی برای 25 خرداد منتشر شد. بدیهی بود که دولت کودتا مجوز راهپیمایی صادر نخواهد کرد. در روزهای بعد بارها گفته شد که معترضین اعتراض‌ها را از راه قانونی پیگیری کنند. اما توجه نشد که برگزاری راهپیمایی بر اساس اصل 27 قانون اساسی صریحاً از حقوق ملت است و بنا بر این هیچ اقدام خلاف قانونی وجود نداشته است.

اما دستگاه سرکوب که تجربه مواجهه با جنبشی ملی را نداشت تصور می‌کرد اجازه برگزاری چنین تظاهراتی منجر به شکست اقتدار آن است و برای آرام کردن اوضاع بهتر است که به تهدید متوسل شود و با ایجاد ترس مردم را عقب براند. تصور می‌شد که با گذشت زمان آتش خشم مردم فروکش خواهد کرد و به زندگی در زیر این ستم رضایت خواهد داد. از روز قبل و صبح آن روز، تهدیدهای مکرر رؤسای نیروی انتظامی و مسئولان استانداری از تلویزیون دولتی ایران منتشر می‌شد و هرگونه تجمعی غیرقانونی تلقی شده و وعده سرکوب و برخورد شدید داده می‌شد. برخورد سبعانه روزهای قبل در خوابگاه کوی‌دانشگاه و همچنین خیابان‌ها نیز در واقع کوششی بود برای گسترش این ترس در میان مردم.

روز واقعه که رسید و میلیون‌ها نفر در خیابانها حاضر شدند، باید دستگاه سرکوب می‌فهمید که «ارباب» راهکاری شکست خورده است، لیکن گویی این سنت الهی است که ستمگران دیر می‌فهمند. آنچنان که فرعون چون آب‌های از هم شکافته نیل در هم‌فروخت فهمید؛ اما دیگر دیر شده بود. روز 25 خرداد روزی خونین بود. ده‌ها شهید در این روز شمره رفتار وحشیانه و ددمنشانه دستگاه سرکوب بود. دستگیری‌های گسترده‌ای هم صورت گرفت. اما چون انتظار چنین جمعیتی عظیمی با وجود همه زمینه‌های ترس نبود کودتاجی‌ها به حالت کما فرو رفتند و سه روز بعد فرصتی بود که این جمعیت عظیم هر روز در خیابان‌ها حاضر شود.

اما متأسفانه از 29 خرداد که در نماز جمعه تهران دستور سرکوب، مستقیماً صادر شد مشخص بود که سیاست «ارباب» تغییر نخواهد کرد. 30 خرداد کشتاری بزرگتر در تهران و برخی شهرستان‌ها روی داد. اهمیت این «قتل عام» در آن بود که این‌بار مردم عادی قربانی اراده جنایتکاران شده بودند و این راهی بی‌بازگشت بود. چنانچه میرحسین موسوی نیز در جایی به این راه بی‌بازگشت ملت اشاره کرده است.

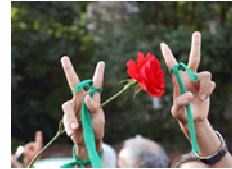
پس از آن دو ماه مبارزه‌ی بی‌امان جریان داشت. حتی گاه در طول یک روز سه تجمع اعتراضی مختلف در سه ساعت متفاوت در جریان بود و مبارزه را به جنگی فرسایشی تبدیل کرد. دستگاه سرکوب برای پایان این «مقاومت» بجز ایجاد ترس هیچ راه دیگری نمی‌شناخت. به همین دلیل نه تنها در خیابان‌ها به کشتن مردم مشغول شدند بلکه در زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها نیز به قتل عام دستگیرشدگان پرداختند.

از طرفی، اخبار شکنجه‌ها و تجاوزهای وحشیانه در زندان‌ها نیز به بیرون آمد. انتشار این اخبار هم اتفاقی نبود. دستگاه سرکوب تصور می‌کرد که با انتشار این اخبار وحشت در جامعه مستقر خواهد شد و اعتراض‌ها پایان خواهد یافت. با همین هدف بود که اجساد برخی از کشته‌شدگان به خانواده‌های آنان تحویل شد و در کنار آن خانواده‌ها نیز تهدید شدند که اعتراضی نکنند و حرفی نزنند.

هدف هم انتشار اخبار بود و هم شکست روحی جنبش در برابر اینهمه سببیت و بی‌اخلاقی. اما در هر قدم که سرکوبگران برداشتند، با اشتباهی جدید کوشیدند تا اشتباه قبلی را تصحیح کنند و به این ترتیب بیش از پیش در چاهی که می‌کندند، فرو رفتند. وقتی که برخی از خانواده‌ها سکوت را شکستند اخبار جنایت‌ها در جهان پیچید و در ایران نیز ریزش تاریخی نیروهای ایدئولوژیک حکومت آغاز شد. حکومتی که ادعای دین و اخلاق و عدالت داشت جانی از آب درآمده بود!

## جنبش سبز ۱۰۰ روزه شد

### بابک قهرای



سومین ماهگرد سبز مقاومت مردم رسد و جنبش سبز ایران صد روزه شد. خوب است در آغاز هر ماه سبز، ارزش تداوم این مقاومت را به خود یادآوری کنیم تا مبادا رشادت‌های شهدا و اسرای جنبش سبز و نیز جنایات سرکوبگران در خاطره‌ها کمرنگ شود.

سومین ماهگرد سبز، با حضور باشکوه سبزه‌ها در روز قدس، با شکوه هر چه تمام‌تر برگزار شد. بالیدن نهال نوپایی صد روزه شد که روز به روز عمیق‌تر از پیش در جان و دل مردم سبزاندیش ایران ریشه می‌دواند.

در آستانه صد روزگی این جنبش ما ایمان آورده‌ایم که نومی‌دی را راهی نیست به مقاومت. اکنون دوران مقاومت فرا رسیده است و بعد از هر ماجرا تقویم را باز می‌کنیم و بدنبال فرصت بعدی می‌گردیم. فرصت بعدی ما چه وقت است؟ نیویورک؟ آغاز سال تحصیلی؟ تظاهرات سبزه‌ها؟ روز شانزدهم آذر؟ روزهای عاشورا و تاسوعای امسال در دی‌ماه؟ روز تظاهرات 22 بهمن؟ برآستی کودتاچیان حق دارند که تا آخر سال هر هفته به خود بلرزند.

راه پیمایی گسترده سبزه‌ها در روز قدس راه مقاومت را هموار کرده است. برای فهم این مسأله باید به عقب باز گردیم و بار دیگر مروری کنیم بر آنچه گذشت. از 23 خرداد تا 27 شهریور نزدیک به صد روز از آغاز مقاومت سپری می‌شود. صد روزی که در تاریخ ایران ماندگار خواهد بود و صد روزی که کتاب تاریخ به اندازه چند سال ورق خورده است. چگونه شد که زمان چنین شتاب گرفت؟ کسانی که روز پس از مشخص شدن کودتای 22 خرداد، به تنهایی و در اقدامی شجاعانه به خیابان‌ها آمدند تا اولین گام‌های مقاومت را بردارند، باور نمی‌کردند که آن روزهای سخت به چنین روزهایی منجر شود. تنها سه روز پس از اولین فداکاری‌ها و شهادت‌ها در خیابان‌های تهران و همچنین کوی‌دانشگاه بود که امواج بزرگ انسانی به خیابان‌ها سرازیر شد و چشم‌ها خیره ماند از معجزه‌های که ناگهان سر زده بود.

پس از سال‌ها سکوت و در حالی که این نسل متهم به بی‌هویتی و بی‌هدفی و انحطاط می‌شد و حتی برخی روشنفکران نیز او را محکوم و مطرود می‌دانستند و هیچ تصویری از اندازه پلیمردی آن وجود نداشت، ناگهان فریادی بلند برخاست که شگفتی همه را برانگیخت؛ نسلی که گفته می‌شد کتاب نمی‌خواند و دم‌غنیمت است و بی‌آرمان و بی‌حافظه و مدعی و زودرنج و الکی‌خوش، چنان سرب‌بر آورد که جهان گوش خود را برای شنیدن سخنش باز کرد.

او آرمانی نو ساخته بود و مقاومتی نو را آغاز کرده بود. در دو ماه اول مقاومت، مبارزه‌های هر روزه در خیابان‌ها جریان داشت. کودتاچیان که باور چنین مقاومتی هم برایشان محال بود با چیزی مواجه بودند که نه آن را می‌فهمیدند و نه آمادگی رویارویی با آن را داشتند. رفتار متناقض، سبعانه و غیراخلاقی آنان نشان از عدم فهم موقعیت این جنبش و اندازه توان آن بود. هجوم به مبارزان سیاسی قدیمی و دستگیری گسترده آنان در روزهای آغاز مقاومت، در زمانی بود که کودتاچیان هنوز با مقاومت گسترده نسل‌نو آشنا نبودند.

تصور می‌شد که دستگیری پیران عرصه سیاست اعتراض‌ها را در همان گام اول عقیم می‌کند و کار تمام خواهد شد. اولین راهپیمایی میلیونی در تهران خواب از چشم محفل کودتا ربود. امواج انسانی از آن سوی میدان امام حسین تا میدان آزادی تهران را در بر گرفته بود. فاصله‌های در حدود بازده کیلومتر! میلیون‌ها نفر در خیابان بودند. دستگاه سرکوب به مدت سه روز در کما فرو رفت. آنقدر این رویداد غیرمنتظره بود که هیچ تهدیدی از پیش برای جلوگیری از ادامه آن اندیشیده نشده بود. از طرفی چنین خیزشی در سی سال گذشته بی‌سابقه بود و دستگاه سرکوب تجربه‌ای برای رویارویی با آن را نداشت.

در این میان مقاومت موسوی، کروی و خاتمی نیز غیرمنتظره بود. انتظار نامه‌های تند و اعتراض‌های بی‌پرده وجود داشت، اما «مقاومت» پدیده‌ای نو بود! پیش از این مرسوم بود که اگر تقلبی می‌شد، اعتراض‌ها به روز جزا موکول شود



نهادینه شدن مقاومت در ایران است و اینکه مقاومت بی‌پایان آغاز شده است. همان شیوه‌ای که فلسطینیان نیز در برابر اشغالگران در پیش گرفته‌اند. همان شیوه‌ای که هند در زمان گاندی در پیش گرفت. همان که ویتنام در طی صدها سال در برابر چینی‌ها و سپس فرانسوی‌ها و بالاخره آمریکایی‌ها انجام داد. همان که نگرانی کودتاچیان را برمی‌انگیزد: نهادینه شدن مقاومت»

عجلمای نیست. تازه این مقاومت آغاز شده است و می‌توان تا سال‌ها آن را ادامه داد. بعید است در میان کسانی که جنبش را آغاز کردند بجز اقلیتی اندک دیگران انتظار داشته باشند که در طی چند هفته مسأله یک قرن را حل کنند. اما این را انتظار داشته‌اند که مقاومت و ایستادگی به دلیل خستگی پایان نیابد. نومی‌دی را راهی نیست به مقاومت. اکنون دوره مقاومت فرا رسیده است و بعد از هر ماجرا تقویم را باز می‌کنیم و بدنیاال فرصت بعدی می‌گردیم. فرصت بعدی ما چه وقت است؟ نیویورک؟ آغاز سال تحصیلی؟ تظاهرات سیزده آبان؟ روز شانزدهم آذر؟ روزهای عاشورا و تاسوعای امسال در دی‌ماه؟ روز تظاهرات 22 بهمن؟ اچقدر فرصت هست!

## دو نگاه به روش هاشمی

### ۱- راه دشوار اما درست سازش

محسن حیدریان



تظاهرات گسترده مردم در روز قدس فقط نشانه شکست کودتا نبود. بلکه دستور کار سیاست ایران را نیز تغییر داد. خطبه‌های فطر آقای خامنه‌ای پس از سه ماه، نخستین نشانه بازتاب اثر جنبش گسترده سبز در درون حاکمیت بود. پیام فطر این بود که خواست فرماندهان سپاه و راست افراطی برای دستگیری موسوی و کروبی و برقراری یک رژیم پاکستانی، نتوانسته به میانگین خواست نظام تبدیل شود. اما مهمتر از آن اعلان رسمی هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان رهبری بود که از "تدوین متنی برای انتقال فضای فعلی جامعه به فضای نقاد صحیح" خبر میدهد. ترجمه سیاسی پیام رفسنجانی به معنای جستجوی راه آشتی، در پی شکست کودتا و بازتاب اثر جنبش گسترده سبز در درون حاکمیت است.

راز قفونوس وار جنبش سبز که آنرا سرکوب ناپذیر کرده، در این است که این حرکت از درون جنبش انتخاباتی و مشارکت گسترده مردم در انتخابات سر بر آورد. این واقعیت در کنار رفتار چالشگرانه کروبی و موسوی و تلاشهای میانجی‌گریانه رفسنجانی، مهمترین دلایل شکست اخلاقی و سیاسی کودتاگران و استمرار پیکار مردمی اند.

#### اهمیت سازش برای جنبش سبز

اما دشواری راه جنبش سبز، تنها شکست کودتا نیست. بلکه هوشمندی و انعطاف پذیری، آنرا فرا می‌خواند که به راه‌های عملی رئالیستی نیز بیانیدند. دشواری اصلی جنبش سبز در جامعه بشدت قطبی شده کنونی، این است که نه حکومت و نه جنبش سبز، هیچ کدام نمی‌توانند به نقطه قبل از کودتا بازگردند. این بدان معناست که خطر اصلی در ادامه جدالهای فرسایشی، هدر دادن نیروها و امکانات و رسیدن به نقطه‌ای است که راه هرگونه میانجی‌گری و سازش و گفتگو میان شهروندان و زمامداران مسدود شود.

انتشار اخبار آگاهی را به دورترین نقاط ایران نیز می‌برد. پس اشتباه بعدی برای جبران خطای قبلی آغاز شد.

اینبار اجساد کشته‌شدگان مخفی شدند و دور از چشم مردم دفن شدند. دستگاه سرکوب که با کشتن می‌خواست مردم را از عاب کند در صورتی موفق به این کار می‌شد که اخبار کشته‌شدگان را منتشر کند اما بعد از تحویل چند کشته و انتشار اخبار آن با وحشت می‌دید که همه پایگاهش به لرزه افتاده است. بنابراین در گامی دیگر کوشید تا تعداد کشته‌شدگان را تقلیل دهد! آن‌ها کشته بودند که ترس ایجاد کنند و اکنون کشته‌ها را مخفی می‌کردند چون می‌ترسیدند! آن‌ها شکنجه و تجاوز کرده بودند که وحشت ایجاد کنند و اکنون جنایت‌ها را مخفی می‌کردند چون وحشت کرده بودند! پایگاه فکری اقتدارگرایان از هم پاشیده بود و دیگر امکان توجیه و تفسیری برای این جنایت‌ها نبود.

همزمان محاکمه طنزآمیز زندانیان سیاسی نیز آغاز شد. پس از ماه‌ها بی‌خبری و آزار، نمایش بی‌داد به جریان افتاد. این نمایش‌ها نیز همان نتایج پیشین را بدنیاال داشت. چگونه ممکن است که همه‌ی چهره‌های سیاسی و موثر حکومت ایران در طی سه دهه خائن باشند و فقط تازه به دوران رسیده‌هایی چون طائب و احمدی‌نژاد خدمت کنند؟ از طرفی تعریف‌های نو نسل جدید از آرمان و اخلاق و مقاومت راه‌های جدیدتری را باز می‌کرد. دیگر برخلاف سه دهه پیش اگر مبارزی در زیر فشار زندان سخنی می‌گفت خیانت تلقی نمی‌شد، بلکه حتی نسل نو (می‌فهمید که باید) فریاد می‌زد که هر چه می‌خواهند بگویند چرا که ما رنج شما را نمی‌خواهیم.

مقاومت فرسایشی مردم با پیشتازی نسل‌نو تا روزهای تنفیذ و تحلیف کشیده شد. داستان این مقاومت‌ها باید که دقیق و مفصل نوشته شود و این وظیفه همین نسل است و آنرا انجام خواهد داد. هر چه زمان می‌گذشت وحشیگری ماشین سرکوب افزایش می‌یافت. و بالاخره ماه رمضان رسید. کابوس روز قدس از همان اولین روز ماه مبارک رمضان در خواب کودتاچیان رفت.

ماشین سرکوب با انحلال هر گونه مراسمی که احتمال تجمع دوباره سبزها را به‌وجود می‌آورد کوشید تا زمینه تداوم مقاومت را از بین ببرد. کافی بود که بعد از دو ماه تجمع مداوم، چندین هفته سکوت و آرامش به شهر باز می‌گشت تا به ظاهر همه چیز پایان یافته تلقی شود. ماشین تبلیغاتی کودتاچیان نیز در تمام این چند هفته کوشید تا کار را تمام شده فرض کند و چنین القا کند که دیگر دارها برچیده و خونها شسته شده و شهر آرام است.

اکنون می‌توان از اهمیت راه‌پیمایی روز قدس سخن گفت. از وجوه مختلفی می‌توان به این مسأله پرداخت. فرضاً اینکه جنبش سبز ایران بی‌هیچ مرزبندی بیهوده با نمادهای حکومتی توانست همه این نمادها را تسخیر کند و در روز قدس این روند به اوج خود رسید؛ نوعی نگاه ویژه به این راه‌پیمایی می‌تواند باشد. این هم از نوآوری‌های همان نسل‌نو است که آرمان‌نوی تعریف کرده که دیگر در آن اثری از مرزبندی‌های ای‌اثر نیست و به شیوه‌ای عمل‌گرایانه دستگاه سرکوب و ماشین تبلیغاتی آن‌را با بحران اپیدولوژی مواجه کرده است.

این روش در روز قدس به نهایت خود رسید. کودتاچیان یا باید مراسم سنتی - دولتی خود را، مانند شب‌های احیا در مرقد امام خمینی، تعطیل می‌کردند و یا تن به تسخیر نماد خود توسط موج سبز می‌دادند. آنان تعطیل این مراسم را با تسخیر آن توسط سبزها یکی گرفتند، همانگونه که تعطیل شب‌های قدر چنین بود و بنابراین کوشیدند که باز هم با توسل به شیوه ارعاب مراسم خود را نجات دهند. اما جهان دید که این نماد تبلیغاتی چند ده ساله بنیادگرایان به تسخیر سبزها درآمد! از طرفی می‌توان از وجهی اخلاقی نیز به برخاستن دوباره موج سبز در روز قدس نگریست. پس از اینهمه بیدادها و جنایت‌ها و کشتارها و شکنجه‌ها و تجاوزها و آنهمه رنج‌ها و زخم‌ها که بر پیکر مردم وارد شد، دور از اخلاق می‌بود اگر که «میراث‌داران جنبش» کناری روند و عاقبت پیشه کنند و اینجاست که تعریف نسل‌نو از آرمان جدیدش معنی کاملی می‌یابد. این نسل نه از فداکاری دور است و نه از اخلاق. او ارزش‌های خود را خلق کرده است و به همین دلیل حتی می‌تواند با آوردن بادکنکی یا نواری سبز رنگ راه شهدا و قربانیان خود را تداوم بخشد و البته در آرامش و بدون خشم و بدون ترس.

و از اینجاست که به سخن آغازین خود باز می‌گردیم. راه‌پیمایی گسترده سبزها در روز قدس راه مقاومت را هموار کرده است. چندی پیش یکی از فرماندهان سپاه پاسداران که با کودتاچیان همراه است، از «نهادینه شدن بحران در کشور اظهار نگرانی کرد. این سخن به زبان ما نهادینه شدن مقاومت در ایران معنی می‌دهد. این چیزی است که ماشین سرکوب را سخت نگران کرده است. همه رفتارهای سبعانه و غیراخلاقی و جنایت‌باری که با مردم در این ماه‌ها صورت گرفت برای جلوگیری از همین نتیجه ترسناک بود.

ترس نه در میان مردم بلکه در میان سرکوبگران رسوخ کرده است. راه‌پیمایی گسترده سبزها در روز 27 شهریور ماه، معنایی بزرگتر هم دارد که همان



مِن شخصاً مراسم دیگری یاد می‌آید که هر سال همه در آن شرکت کنند. به نظر من شرکت نکردن در نماز عید فطر معنایش این است که نمی‌خواهی پشت رهبر نماز بخوانی. آیا هاشمی در این سه ماه کاری کرده که چنین معنایی از آن فهمیده شود که حالا شرکتش در نماز عید فطر را به عقب‌نشینی تعبیر کنیم؟ هاشمی در این مدت در دو مراسم که قاعدتاً باید شرکت می‌کرد، شرکت نکرد: تنفیذ و تحلیف. هر دوی این مراسم ربط مستقیم به احمدی‌نژاد و مشروعیت دادن به انتخاب او داشتند و هاشمی نمی‌خواست این کار را بکند وگرنه هاشمی چند روز بعد از همان مراسم تحلیف، در مراسم تودیع و معارفه هاشمی شاهرودی و صادق لاریجانی شرکت کرد. قاعدتاً یک دلیلش احترام به شخص شاهرودی بوده. ولی در هر صورت رئیس قوه قضائیه منصوب مستقیم رهبر است و اگر هاشمی به جایی رسیده بود که پشت رهبر نماز بخواند، آن‌جا هم نباید می‌رفت. البته هاشمی در هیچ کدام از دو نماز جمعه بعد از انتخابات رهبر نرفت که طبیعی هم بود. تا جایی که من یاد می‌آید هاشمی هیچ وقت جز موافقی که امام جمعه است،

به نماز جمعه نمی‌رود. چه رهبر امام جمعه باشد و چه کس دیگر. البته هاشمی به نوعی مزد حضورش در نماز عید فطر را هم گرفت. رهبر در کل سخنرانی‌اش عملاً فقط یک بار درباره موضوعات مربوط به بعد از انتخابات حرف زد و آن هم در مذمت تهمت زدن و اعتراف علیه اشخاص غایب در دادگاه‌ها بود. قاعدتاً یکی از مخاطبان این حرف مهدی هاشمی (پسر وسطی هاشمی) است که در این دادگاه‌ها خیلی اسمش برده شد. البته من فکر می‌کنم این بخش از حرف‌های رهبر مخاطب مهم دیگری هم داشت که بعدتر می‌گویم. اما هاشمی دیروز یک کار دیگر هم کرد که خیلی توجهی به آن نشد و آن هم شرکت نکردنش در مراسم دیدار رهبر با کارگزاران نظام بود که هر سال بعد از نماز عید فطر در بیت رهبر برگزار می‌شود. در عکس‌هایی که از مراسم آمده، آن بالا و پشت سر رهبر فقط رؤسای سه قوه نشسته‌اند و جای هاشمی به‌طرز تابیلویی خالی است که البته عکاس هم در همه عکس‌ها خیلی سعی کرده که این جای خالی را نشان ندهد.

من رفته و عکس‌های دیدارهای سال‌های پیش را پیدا کردم. هاشمی در چهار سال اخیر فقط در سال ۸۵ در این مراسم حاضر نبوده و هم پارسال و هم پارسال بوده. فکر می‌کنم این نرفتن امسال هاشمی به مراسم دیدار با کارگزاران نشانه روشنی است از این‌که او می‌خواهد به رهبر بگوید فقط تا جایی که از نظر رسمی مجبور است و باید، در کنار او می‌نشیند و نه بیشتر. مثلاً حدس می‌زنم چند روز دیگر که قرار است اجلاس سالانه خبرگان برگزار شود، هاشمی همراه مجلس خبرگان به دیدار رهبر خواهد رفت و کنار او خواهد نشست.

اما سیدحسن خمینی

به نظر من سیدحسن خمینی هم وضعیتی شبیه هاشمی داشت. او هر سال در ردیف اول نماز عید فطر بود. او در این سه ماه حرفی نزده بود یا کاری نکرده بود که معنای تلویحی‌اش پشت کردن به رهبر باشد که حالا فکر کنیم عقب‌نشینی کرده. سیدحسن خمینی دو اقدام اعتراضی علنی داشته: شرکت نکردن در مراسم تنفیذ و همراهی نکردن احمدی‌نژاد و دولتش در بازدید امسالشان از مرقد آیت‌الله خمینی. باز هم هر دوی این‌ها مربوط به رسمیت نداشتن انتخاب احمدی‌نژاد بوده است.

اتفاقاً سیدحسن خمینی هم مثل هاشمی بعد از نماز کاری کرد که موضعش را معلوم کرده باشد. او به دیدن خانواده محسن میردامادی (دبیرکل زندانی جبهه مشارکت که پسرش را هم چند روز پیش گرفتند) و بعد به دیدن جواد امام (عضو تازه از زندان آزاد شده سازمان مجاهدین انقلاب) رفت.

غایب بزرگ: خاتمی

اما من فکر می‌کنم خیر اصلی نماز عید فطر، نه آمدن هاشمی و سیدحسن خمینی، که نیامدن خاتمی بود. خاتمی در همه این سال‌ها در ردیف اول نماز حاضر بود و نیامدنش به نماز عید فطر، اعتراضی واضح است. موسوی و کروبی اساساً هم این سال‌ها هیچ وقت در صف‌های اول نماز دیده نمی‌شدند. می‌توان مطمئن بود که آن‌ها هم با دلیلی شبیه خاتمی به نماز نیامده‌اند، اما نیامدن خاتمی با توجه به این‌که همیشه در صف اول بود، پیغام خیلی روشن‌تری دارد. این را هم بگویم که به نظر من یکی از مخاطبان رهبر وقتی می‌گفت اعتراف علیه دیگران در دادگاه به دردی نمی‌خورد، خاتمی بود. چون در دادگاه‌ها علیه خاتمی هم خیلی حرف زدند. علیه موسوی و کروبی هم بود، اما فکر کنم از همه بیشتر علیه خاتمی بود. من فکر می‌کنم رهبر قصد داشت از خاتمی دلجویی کند.

ایران در وضعیتی است که افکار عمومی و جنبش سبز، اجازه تبدیل نظام سیاسی کشور به نظام مطلوب احمدی‌نژاد و رهبران سپاه - که نظامی همچون پاکستان است - را نمی‌دهد. اما از سوی دیگر وزن سنگین نظامیان، نیروهای بسیجی و افشار محروم و بی‌سواد و کم‌سواد جامعه و هواداران احمدی‌نژاد، به حدی است که امکان دور زدن کل نظام و تحول سریع ایران به یک نظام دمکراتیک، تنها یک خواب و خیال است. این واقعیات، جای هیچ تردیدی در عقلایی بودن راه حل میانی، یعنی راه سازش و مدیریت آگاهانه بحران باقی نمی‌گذارد. برای تحقق این راه نه تنها باید خوش بین بود، بلکه با تمام توان، کار و پیکار کرد.

راه میانی رفسنجانی، چیزی جز ادامه تلاشهای او برای شکستن بن بست کودتا نیست. این راه باید شامل آزادی زندانیان و آزادی رسانه‌ها، بازگرداندن اعتماد به مردم و بویژه ایجاد یک دگرگونی مهم در روئینای سیاسی جامعه باشد.

مردم ایران هم در انتخابات و هم با حضور میلیونی، رای، سخن و خواست خود را گفته‌اند. اینک باید این شانس را به سیاست ورزان و بزرگان نظام داد که در یک فضای آرام در جستجوی راه‌حلهای سیاسی بر آیند. سرنوشت یک ملت را نمی‌شود در خیابان‌ها رقم زد. اما راه حل سازش به معنای راه "برنده - برنده" باید باشد. به عبارت دیگر جنبش مردمی بدون آنکه نیازی به پرداخت هزینه‌های انقلابی و رادیکال داشته باشد، باید رهبران اپوزیسیون را در تحقق اهداف اعلام شده آنها در موقعیت برتری در چارچوب نظام و قانون اساسی قرار دهد. یک راه بارها آزمون شده در سی سال گذشته جمهوری اسلامی کاهش یا افزایش اختیارات نهادهای موجود و یا ایجاد نهادهای تازه سیاسی است.

این راه حلی نه تنها شدنی بلکه مطلوب و سازنده نیز است. از امتیازات این راه حل هموار ساختن راه برای لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان و گزیدن راه‌های سیاسی و مسالمت آمیز، در تحقق اهداف جنبش سبز است. این "راه حل میانی" اما خواسته‌های دو طرف درگیر را باید دربرگیرد و در عمل راست افراطی را که هیچ‌کس از مردم و مجلس گرفته تا مجمع تشخیص مصلحت و قوه قضائیه، از آن مصون و در امان نیست، به درون بطری خود بازگرداند.

اهمیت سازش و توافق در صحنه سیاست ایران تنها در محدود کردن راه سرکوب خونین جنبش همگانی سبز نیست. اگر راه سازش در ایران هموار شود، بدون تردید به مهار و کنترل نظامیان و نیز کاربرد حداکثر ظرفیت‌های قانون اساسی منجر می‌شود. تمام تجربه سی سال گذشته ایران نشان میدهد که قانون اساسی ایران در شرایط بحرانی، متن قابل ترجمه‌ای است که باز تعریف آن به آرایش قوای سیاسی و ضعف و نیرومندی جناح‌های سیاسی بستگی دارد. همین ویژگی هاست که با توانمند شدن اپوزیسیون قانونی، امکان نهادی شدن جنبش مردمی در صحنه سیاسی را به حداکثر میرساند. اهمیت راه سازش، در تمایز بنیادی آن همچون حکومت قانونی، با حکومت جباری است که تا یک قدمی تسخیر همه سنگرها پیش آمده است.

نباید فراموش کرد که تنها راه قابل پذیرش از دوسوکه قبول آن به نوعی همان سازش متقابل است، کنار گذاشتن خواست ابطال انتخابات و تاکید بر آزادی زندانیان سیاسی و رهبران دستگیر شده اصلاح طلب و آزادی مطبوعات و رسانه‌های ملی است. رسیدن به این توافق، خود کار و پیکار بزرگی است. بدون اینکه هدف سازش آن باشد که بود و نبود همه نظام را زیرسوال ببرد. در این صورت بار دیگر فعالیت سیاسی در چارچوب قوانین موجود و شرکت در انتخابات مفهومی واقعی خواهد یافت.

اگر سیاست مدار هوشمندی چون دنگ پیاو شینگ نتوانست با طرح‌های اصلاح طلبانه خود، زیر فشار خرد کننده نظامیان و رهبران فرسوده و قدر قدرت حزب کمونیست چین، با وجود دوبار زندانی شدن و اتهاماتی "خائن" و ضدانقلابی " راه این کشور را از فقر و عقب ماندگی به سوی یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان هموار کند، چرا چنین رویکردی در ایران شانس پیروزی نداشته باشد؟ آن هم ایرانی که دارای دهها رهبر سیاسی عاقل، هزاران فرهیخته و میلیونها مردم آگاه و مسالمت خواه است!.

## ۲- عقب نشینی نه، گام به جلو

بابک قهاری



هاشمی و سیدحسن خمینی عقب‌نشینی کردند؟ جواب من، خیر چیزی که در نماز دیروز عید فطر بیشتر از هر چیزی توجه‌ها را جلب کرد، آمدن هاشمی و سیدحسن خمینی (و در وهله بعد ناطق‌نوری) به نماز و ایستادنشان پشت رهبر (و در کنار احمدی‌نژاد) بود. نماز عید فطر یکی از بسیار معدود مراسمی است که تقریباً همه آدم‌های نظام در آن شرکت می‌کنند.

## شخصیت اقتدارگرا

### اریش فروم

### برگردان: بهرام محبی



منظورمان از «شخصیت اقتدارگرا» چیست؟ معمولاً تضادی به چشم می خورد میان انسانی که می خواهد دیگران را تحت سلطه، کنترل و سرکوب قرار دهد و انسان نوع دیگر که تمایل دارد مطیع و فرمانبر و مورد تحقیر باشد. گاهی اوقات اگر بخواهیم از اصطلاحات زیباتر استفاده کنیم، از «رهبر» و «پیرو» نیز سخن به میان می آوریم. طبیعتاً هر اندازه هم از بسیاری جهات تفاوتی میان فرمانروایان و فرمانبران وجود داشته باشد، هر دو نوع و یا به عبارت دیگر، هر دو صورت شخصیت اقتدارگرا، در واقعیت پیوند تنگاتنگی با هم دارند.

آنچه که در وهله نخست و عمیقاً در آنها مشترک است، یعنی در واقع آنچه که ذات شخصیت اقتدارگرا را می سازد، گونه ای ناتوانی است: ناتوانی در اتکاء بر خود و مستقل بودن و یا به عبارت دیگر، ناتوانی در تحمل آزادی.

نقطه مقابل شخصیت اقتدارگرا، انسان بالغ است: انسانی که نباید به دیگری بیاویزد، چرا که جهان، انسان و اشیاء را به گونه ای فعال دریافت می کند و می فهمد. این به چه معناست؟ کودک هنوز باید به دیگری بیاویزد. در شکم مادر، او از نظر جسمانی با مادر یکی است. پس از زایش، برای ماههای زیاد و از بعضی جهات سالها، از نظر روانی، بخشی از مادر باقی می ماند. او بدون کمک مادری قادر به ادامگی حیات نیست. اما کودک رشد می کند و تکامل می یابد. او می آموزد راه برود، سخن بگوید و خود را بیشتر و بیشتر در جهان جهت یابی کند، جهانی که از آن اوست. کودک دارای دو نوع فعالیت است که جزو تجهیزات و امکانات انسان محسوب می شود و او می تواند آنها را تکامل بخشد: عشق و خرد.

عشق، پیوستگی و یگانگی با جهان، به شرط حفظ استقلال و یکپارچگی خویشتن است. انسانی که مهر می ورزد، با جهان پیوسته است؛ او هراس ندارد، چرا که جهان خانگی اوست. او می تواند خود را فراموش کند، درست به این دلیل که از خود مطمئن است.

عشق، شناختن جهان در تجربه حسی است. اما شناخت دیگری نیز وجود دارد: فهمیدن در اندیشه. چنین فهمدنی، خرد است که از هوش متفاوت می باشد. هوش، کاربرد اندیشه برای دستیابی به اهداف معین عملی است. هنگامی که شامپانزه موزی را در مقابل قفس می بیند و نمی تواند آن را با تک تک چوبدستی هایی که در قفس وجود دارد به دست آورد و به این منظور چوبدستی ها را به هم وصل می کند تا به مقصود برسد، از خود هوش نشان می دهد. این هوش حیوان است، همان هوش دست آموز کننده ای که آن را نزد انسانها فهم می نامیم. اما خرد چیز دیگری است. خرد آنچنان فعالیت فکری است که تلاش می کند از سطح اشیاء به عمق و هستی آنها نفوذ کند، تا دریابد که واقعا در ورای اشیاء چه چیز نهفته است، چه نیروها و کششهایی هستند که خود قابل رؤیت نیستند و پدیدارهای ظاهری را متأثر و متعین می سازند. هنگامی که انسان از خرد خود استفاده می کند، نامطمئن و هراس زده نیست. او از طریق خرد، در اندیشه خود با جهان پیوند دارد، همانگونه که از طریق عشق، در احساس خود با جهان در پیوند است.

من این توصیف انسان بالغ، یعنی انسان مهر ورزنده و خردمند را از آن جهت ارائه نمودم، تا روشن تر بتوانم به تبیین ذات شخصیت اقتدارگرا بپردازم. شخصیت اقتدارگرا به بلوغ نرسیده است؛ او نه می تواند دوست داشته باشد و نه از خرد خود استفاده کند. پیامد آن اینست که او عمیقاً تنها و مهجور می باشد، یعنی هراسی ژرف بر او مستولی است. او باید به احساس پیوندی دست یابد که برای آن نیازمند عشق و خرد نباشد. او این احساس پیوند را در رابطه ای همزیستانه (symbiotisch) می یابد، در رابطه خود با دیگران یکی احساس کردن، اما وحدتی نه برپایی حفظ فردیت خود، که برپایی نوب شدن در دیگری به هنگام نابودی یکپارچگی شخصیت خود. شخصیت اقتدارگرا، به انسان دیگری نیاز دارد تا در او نوب شود، چرا که به تنهایی قادر به تحمل انزوا و هراس خود نیست.

در اینجاست که به مرز مشترک دو صورت مختلف شخصیت اقتدارگرا، یعنی فرمانروا و فرمانبر می رسیم. اینک باید خود را متوجهی بحث در مورد تفاوتی میان این دو کنیم.

شخصیت اقتدارگرای منفعل، یا اگر بشود گفت، شخصیت خود آزار (مازوخیستی) که تمایل به مطیع شدن دارد، ولو ناآگاهانه در پی این هدف

است که خود را به بخشی از واحدی بزرگتر تبدیل کند و به آویزه و بخش کوچکی هر اندازه خرد از انسان «بزرگ»، از نهاد «بزرگ»، از ایده می کند «بزرگ» تبدیل گردد. ممکن است این انسان، نهاد و ایده واقعا هم با اهمیت و قدرتمند باشد و شاید هم به طور ساده در باور شخص، هیولای بادشده ای جلوه کند؛ چیزی که ضروریست اینست که این شخص معتقد باشد که رهبر، حزب، دولت و یا ایده «او» قدرتمند و برجسته است و اینکه خود او هنگامی نیرومند و بزرگ است که بخشی از این «بزرگ» باشد. تناقض در این شکل شخصیت اقتدارگرای منفعل، در آن است که شخص خود را کوچک می کند تا به عنوان بخشی از بزرگ - بزرگ باشد. شخص می خواهد فرمانبری کند، برای اینکه ضروری نباشد تصمیم بگیرد و مسئولیت بپذیرد. چنین انسان وابسته و خودآزاری، اغلب در اعماق وجود خود هراس و اکثراً به طور ناخودآگاه احساسی از حقارت، ناتوانی و تنهایی دارد. درست به همین دلیل به دنبال «رهبر» و قدرت بزرگ است تا از طریق سهیم شدن در آن، در امنیت باشد و بر احساس حقارت خود چیره گردد. او آگاهانه باور دارد که رهبر، حزب، دولت و با هر چیز دیگر او، به طور عینی مجزئه آسا عادل و پرقدرت است. او ناخودآگاه، ضعف و ناتوانی خود را احساس می کند و به رهبر نیاز دارد تا بتواند بر این احساس چیره گردد. این انسان خودآزار و فرمانبر که از آزادی می هراسد و از ترس آن به پرستش بت ها پناه می برد، انسانی است که نظامهای اقتدارگرای نازیسم و استالینیزم بر شانه های او استوارند.

دشواری از شخصیت اقتدارگرای منفعل و خودآزار، فهمیدن شخصیت اقتدارگرای فعال و دگرآزار (سادیستی) است. او در نظر هواداران خود مطمئن و قدرتمند جلوه می کند، اما درست مانند شخصیت خودآزار، هراس زده و مهجور است. در حالی که خودآزار خود را نیرومند احساس می کند، چون بخش کوچکی از یک چیز بزرگ است، دگرآزار خود را نیرومند احساس می کند، چون دیگران و در صورت امکان بسیاری را در خود پذیرا شده و به اصطلاح آنان را بلعیده است. شخصیت اقتدارگرای دگرآزار، همانگونه وابسته به فرمانبران خود است که شخصیت اقتدارگرای خودآزار به فرمانروایان. اما این تصویر فریبنده است. مادامی که رهبر صاحب قدرت است، در نظر خود و دیگران قدرتمند جلوه گر می شود. اما ناتوانی و عدم اطمینان ژرف او هنگامی آشکار می گردد که قدرت خود را از دست داده باشد، وقتی که دیگر نتواند دیگران را بلعد و مجبور گردد به خود متکی باشد.

هنگامی که من از دگرآزاری (سادیسم) به مثابه نمود فعال شخصیت اقتدارگرا سخن می گویم، باید چنین چیزی نزد بسیاری از خوانندگان شگفتی ایجاد کند، چرا که انسان معمولاً از سادیسم، تمایل به آزادهی و ایجاد درد را می فهمد. اما در واقع، این امر در سادیسم تعیین کننده نیست. اشکال مختلف سادیسم را که می توانیم مشاهده کنیم، ریشه در این رانش دارد که انسان دیگری را کاملاً تحت کنترل قرار دهد؛ او را به آلتی ناتوان در مقابل اراده می تبدیل کند، اراده ای که باید بر او مسلط گردد و به طور نامحدود و طبق صلاحدید خود، صاحب اختیار او باشد. تحقیر و برده کردن انسان دیگر، تنها وسیله هایی در خدمت این هدف اند و رادیکال ترین وسیله این است که قربانی را متحمل زجر کنیم؛ چرا که قدرتی بالاتر از این وجود ندارد که انسان دیگری را آزار دهیم و وادار به تحمل درد کنیم، بدون اینکه بتواند از خود دفاع کند. همانگونه که متذکر شدم، نوع سادیستی، فریب دهنده است. او خود را در ظاهر نیرومند نشان می دهد، در حالی که او نیز نامطمئن و مانند خودآزار (مازوخیست)، به معنای عمیقاً انسانی ضعیف است. او به فرمانبران خود به همان اندازه نیازمند است که آنان به او؛ تنها تفاوت در این پندار باطل نهفته است که فرمانروای وابستگان و پیروان، مستقل است. اما در واقع این دو نیازمند و مکمل یکدیگرند.

این واقعیت که هر دو صورت شخصیت اقتدارگرا، به یک واقعیت مشترک، یعنی تمایل همزیستانه باز می گردند، برای ما فهم پذیر می کند که چرا انسان در بسیاری از شخصیتهای اقتدارگرا، هم با اجزای سادیستی و هم مازوخیستی روبرو می گردد؛ زیرا معمولاً فقط مصداقها متفاوتند. مهمی ما جبار خانگی را می شناسیم که با همسر و فرزندان رفتاری سادیستی دارد، اما در اداره و مقابل رئیس خود، کارمندی مطیع است. یا اگر بخواهیم نمونهی شناخته شده تری را برگزینیم، می توانیم هیتلر را در نظر بگیریم. او مفتون این احساس درونی بود که بر همه، یعنی مردم آلمان و سرانجام جهان فرمانروایی کند و آنان را به آلت ناتوان ارادهی خود تبدیل سازد. و درست همین انسان، عمیقاً وابسته بود؛ وابستهی تشویق توده ها، وابستهی تأیید و تحسین مشاوران خود و وابستهی آن چیزی که خود قدرت بالاتر طبیعت، تاریخ و سرنوشت می نامید. او از فرمولبندیهای شبه مذهبی استفاده می کرد تا این ایده ها را به زبان آورد، برای مثال هنگامی که می گفت: «آسمان از مردم برتر است، چرا که خوشبختانه





ای در تحلیل روانشناسی توده ای فاشیسم به نگارش در آورد. اکثر آثار بزرگ فروم برای نخستین بار به زبان انگلیسی در آمریکا منتشر و سپس به زبانهای دیگر ترجمه شد: از آن میان می توان به «روانکاوی و دین»، «روانشناسی و فرهنگ»، «زبانهای فراموش شده»، «رسالت فروید»، «بودیسم و روانکاوی»، «جزئیات مسیحی» و «کالبد شکافی تخریب گرایی انسان» اشاره نمود. فروم در سال 1980 در تسین چشم از جهان فرو بست.

ارپش فروم در جستاری که ترجمه می آن در زیر از نظر خوانندگان می گذرد، به تحلیل و بررسی موشکافانه نقش اقتدارگرایی در جامعه می پردازد. او در این نوشته، با تکیه بر دیدگاه کانتی از فلسفه روشنگری، به تفکیک میان انسان این عصر به مثابه ذات خردگرایی که خود را از نابالغی معنوی رها می سازد و خطر کرده و مسئولیت آزادی خویش را پذیرا میشود و انسان نابالغی که کماکان به گردن مرجع اقتدار دیگری می آویزد تا مسئولیت تصمیم گیری مستقل را نداشته باشد، دست می زند. فروم با دقت علل روانی این نابالغی را مورد بحث قرار می دهد و بر خلاف تصور عمومی نشان می دهد که میان شخصیت اقتدارگرای فعال یا به تعبیر خود او مرجع اقتدار دگرآزار (سادیسیت) و شخصیت اقتدارگرای منفعل یا خودآزار (مازوخیسیت) علیرغم تفاوت ظاهری، پیوند تنگاتنگی وجود دارد. فروم خاطر نشان می سازد که هر دو گونهی شخصیت اقتدارگرا دارای خصوصیات مشترکی هستند که همانا عدم بلوغ معنوی و هراس عمیق درونی است. او در عین حال تفاوت میان اقتدارگرایی خردگرایانه و خردگریزانه را به روشنی تصویر می کند. دیدگاههای ارپش فروم، برای ما که در میهن خود با بدترین اشکال اقتدارگرایی خردگریز و سپاه پرشماری از عشاق ذوب در «رهبری» روبرو هستیم و تازه در آغاز کشمکش برای پایان دادن به «نابالغی معنوی خودکرده» به سر می بریم، حاوی نکات آموزنده بسیاری است.

مردم را می توان فریفت ولی آسمان را نه». اما قدرتی که هیتلر را بیش از تاریخ، خدا و سرنوشت تحت تأثیر قرار می داد، طبیعت است. بر خلاف گرایش چهارصد سال گذشته برای تسلط بر طبیعت، هیتلر تأکید می ورزید که انسان می تواند بر انسان تسلط یابد، اما هرگز نمی تواند و نباید بر طبیعت مسلط گردد. ما در هیتلر، امتزاج خاص گرایشهای سادیستی و مازوخیستی شخصیت اقتدارگرا را می یابیم: طبیعت قدرت بزرگی است که باید مطیع آن باشیم، اما موجودات زنده به وجود آمده اند تا تحت سیطره می ما باشند.

اما ما نمی توانیم موضوع شخصیت اقتدارگرا را به پایان بریم، بدون اینکه دربارهی مسأله ای که سرچشمهی انبوهی از سوء دریافتهاست، سخن گفته باشیم. اگر به رسمیت شناختن اقتدار، مازوخیسیم و اعمال اقتدار، سادیسم معنی می دهد، آیا این به این معناست که همهی مراجع اقتدار دارای مضمونی آسیب شناسانه (pathologisch) هستند؟ چنین پرسشی، تفاوتی مهم را نادیده می گیرد و آن تفاوت میان اقتدار خردگرا و اقتدار خردگریز است. اقتدار خردگرایانه، پذیرش اقتدار برپایهی ارزیابی سنجشگرانهی صلاحیت و شایستگی است. وقتی دانش آموزی برپایهی آموزگار را مبنی بر اینکه بیشتر از او می داند می پذیرد، این به معنای ارزیابی عاقلانه ای از شایستگی اوست. درست همانند آنکه من به عنوان مسافر یک کشتی، اقتدار ناخدای آن را می پذیرم که در صورت بروز خطر، دستورات درست و ضروری را صادر خواهد کرد. اقتدار خردگرایانه بر پایهی از کار افتادن خرد و نقد من استوار نیست، بلکه آن دو را پیش شرط می انگارد. این رویکردی نیست که مرا کوچک و مرجع اقتدار را بزرگ کند، بلکه اجازه می دهد اقتدار برتری یابد، در آنجا و تا زمانی که شایستگی آن را دارد.

اقتدار خردگریز، از چنین چیزی به طور بنیادین متفاوت است. او متکی بر انقیاد احساسی شخص من نسبت به انسانی دیگر است: من بر این باورم که او حق دارد، نه به این دلیل که او به طور عینی دارای شایستگی است و یا اینکه من از روی عقل شایستگی او را می پذیرم. در رابطه با اقتدار خردگریز، انقیادی مازوخیستی وجود دارد، به این صورت که من خود را کوچک و اقتدار را بزرگ می کنم. من باید او را بزرگ کنم تا به عنوان چیزی از او، خود نیز بتوانم بزرگ باشم. اقتدار خردگرا دارای این تمایل است که خود را تعالی بخشد، چرا که من هر چه بیشتر درک کنم و بیاموزم، فاصلهی خود را با مرجع اقتدار کم تر می کنم. اقتدار خردگریز دارای این تمایل است که خود را پست تر و زمان وابستگی خود را طولانی تر کند. من هر چقدر طولانی تر و بیشتر وابسته باشم، ضعیف تر می شوم و این ضرورت افزایش می یابد که به مرجع اقتدار بیاویزم و مطیع او باشم.

بزرگترین جنبشهای دیکتاتوری عصر ما، برپایهی اقتدار خردگریز استوار بوده (و هستند). تخته پرش آنها، احساس ضعف فرد مطیع، هراس او و تحسینش برای «رهبر» بوده است. اما تمام فرهنگهای بزرگ و بارآور، بر بنیان وجود اقتدار خردگرا استوار بوده اند: بر شانهی انسانهایی که لایق بوده اند وظایفی را که به آنان محول شده، از نظر معنوی و اجتماعی به انجام رسانند و از این رو نیازی نداشته اند، به شیفتگی خردگریزانهی دیگران متوسل شوند.

اما پیش از آنکه این بحث را به پایان برم، مایلم تأکید کنم که هدف انسان باید این باشد که به مرجع اقتدار خود تبدیل گردد؛ یعنی اینکه در مسائل اخلاقی دارای وجدان، در مسائل فکری دارای اعتقاد و در مسائل احساسی دارای صداقت باشد. اما انسان تنها زمانی می تواند صاحب این اقتدار درونی گردد که به اندازهی کافی بالغ باشد تا جهان را با خرد و عشق دریابد. رشد دادن این ویژگیها، شالودهی اقتدار شخصی و از طریق آن، بنیانی برای دموکراسی سیاسی است.

## توضیح مترجم:

ارپش فروم (Erich Fromm)، از برجسته ترین نمایندگان مکتب روانشناسی هومانیستی است. وی در سال 1900 در شهر فرانکفورت/ ماین آلمان متولد شد. در سال 1927 تحصیلات خود را در رشتهی روانکاوی دانشگاه برلین به پایان رسانید. بین سالهای 1929 تا 1932 به عنوان استاد روانشناسی در دانشکدهی علوم اجتماعی فرانکفورت تدریس کرد و در سال 1934 یعنی یک سال پس از به قدرت رسیدن نازیها در آلمان، راهی آمریکا شد. او در این کشور، در دانشگاههای معتبر نیویورک، کلمبیا و کلرادو به عنوان استاد روانشناسی به تدریس پرداخت. فروم تلاش نمود مکتب روانکاوی زیگموند فروید را سنجشگرانه مورد ارزشیابی قرار دهد و آن را گسترش بخشد. او خود را متوجه پرسشهای اجتماعی و فرهنگی - فلسفی روانشناسی اعماق نمود و بویژه تلاش ورزید پیش شرطهای روانشناسانه برای ساختارهای اجتماعی را مورد پژوهش قرار دهد. ارپش فروم تحولات سیاسی و اجتماعی زادگاه خویش را در زمان تسلط هیولای فاشیسم به دقت زیر نظر داشت و رساله ها و جستارهای موشکافانه





## حال و آینده جنبش سبز

سید سراج الدین میردامادی

هدف از انتشار این مقاله نگاهی از درون به حال و آینده جنبش سبز مردم ایران است. از درون، زیرا نگارنده خود را متعلق به این جنبش می‌داند و از اولین روزهای آغازین این جنبش فراگیر در داخل و خارج از کشور دوشادوش سایر هموطنان حضور داشته و نسبت به حال و آینده این جنبش دغدغه‌ها و نگرانی‌های بسیار دارد که در این نوشتار به این موارد خواهد پرداخت.

### در کجا قرار داریم؟

پس از کودتای از پیش طراحی شده و رعد آسای ۲۳ خرداد عموم مردمی که شجاعانه در جنبش سبز برای مقابله با کودتاگران شرکت کرده بودند هدفی جز ابطال و تجدید انتخابات بر اساس استانداردهای دموکراتیک و نیز مجازات عاملان تقلب در انتخابات را دنبال نمی‌کردند. هیچ کدام از مردمی که روزهای پس از انتخابات حداقل تا ۲۵ خرداد به خیابان‌های تهران ریختند به دنبال تغییر بنیادین نظام سیاسی موجود جمهوری اسلامی نبودند و این کاملا مشهود بود. هدف مردم این بود که بپرسند چرا وزارت کشور با حمایت دولت و طبعا با حمایت رهبری نظام دست به این تقلب فراگیر در انتخابات زده است و آراء میلیونی مردم چنین ناجوانمردانه نادیده گرفته شده و کسی که حتی در مقام استانداری اردبیل هم ناکارآمدی‌اش ثابت شده بود، به رأس مدیریت اجرایی عالی کشور گمارده شد، حال آن‌که مردم ایران در روز ۲۲ خرداد با آراء خودشان نه بزرگی به او و رهبری حامی او گفته بودند.

در فاز اول جنبش، که برخی آنرا فاز "اعتراضات خیابانی" نامیده‌اند، حداقل تا قبل از کشتار بیرحمانه مردم در خیابان‌ها و نیز جنایات صورت گرفته در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های مخفی و علنی، هدفی جز آنچه در بالا ذکر آن گذشت دنبال نمی‌شد.

در فاز دوم، که می‌توان آنرا فاز "اعتراضات مناسبی" نامید و بطور مشخص از نماز جمعه تهران به امامت آیت الله هاشمی رفسنجانی آغاز گردید، مردم دیگر کمتر دنبال ابطال انتخابات بودند زیرا حداقل علی‌الظاهر پس از تأیید شورای نگهبان - آنچنان که انتظار می‌رفت - توقع ابطال انتخابات عملا از سوی حاکمیت نادیده گرفته شده بود و تکرار شعار "رای من کو؟" هر چند می‌توانست یادآور هویت اولیه جنبش باشد اما عملا با گذر زمانی از آن مرحله، خواست‌ها و مطالبات جدیدی طرح شد که اهداف اولیه را در برداشته و در عین حال اهداف جدیدی را نیز پیگیری می‌نمود. مهمترین هدف در فاز دوم جنبش، برخورد قاطع با سرکوبگران و جنایتکاران در جریان اعتراضات آرام مردم و محاکمه و مجازات آمرین و عاملین این فجایع بود.

### آفات جنبش

هر جنبشی با آفات و معایب ریز و درشتی در مراحل مختلف خود مواجه می‌شود و انتظار می‌رود رهبران، نخبگان و دلسوزان آگاه جنبش، سعی کنند معایب را برطرف سازند و آفات را بزداوند تا جنبش سالم و سرزنده به راه خود ادامه دهد. جنبش سبز مردم ایران از همان روزهای ایام تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری متولد شد. زنجیره انسانی سبز مردم در تهران و شهرستان‌ها نماد زیبایی حضور آگاهانه مردم در ابتدای این راه سخت بود. در همان ایام تا ۲۳ خرداد که

اعتراضات به نتایج اعلام شده و همزمان سرکوب خونین مردم آغاز شد، بسیاری از احزاب اپوزیسیون نظام در خارج از ایران انتخابات را تحریم نمودند. بی شک تحریم انتخابات یک اقدام دموکراتیک است و کسانی که از حق رأی دادن برای ابراز عقیده خودشان استفاده می‌کنند، عده‌ای هم با رأی ندادن خودشان به مخالفت با یک ایده برمی‌خیزند و این نیز حق ایشان است که با دست کشیدن از حق رأی خود، یک اعتراض مدنی را سامان دهند. تا اینجای کار ایرادی به دوستان تحریمی و احزاب با سابقه و محترم اپوزیسیون نظام وارد نیست. حتی پیوستن ایشان به جنبش سبز مردم ایران و حضور چهره‌های محترم و شاخص ایشان در تظاهرات‌های خارج از ایران نیز محل اشکال نیست. اما ایراد کار از زمانی آغاز می‌شود که این عزیزان بخواهند اختیار هدایت و خط‌دهی اعتراضات مردمی را بدست بگیرند و مانع از حتی ظهور و بروز نمادهای حامیان نامزدهای محبوب مردم ایران - آقایان موسوی و کروبی - در اجتماعات شوند. حتی زمانی که به ایشان گفته شد که اجازه بدهید پیام مهندس موسوی در تجمع ایرانیان در برخی شهرها خوانده شود، پاسخ دادند ابتدا پیام را بدهید ما بخوانیم اگر مناسب دیدیم آن را انتشار خواهیم داد!

مهمترین آفت این جنبش همین است که بخش خارج از کشور به دلیل اندیشه‌های انتزاعی و بعضا دور افتاده از واقعیات جامعه امروز ایران از جنبش در

داخل کشور فاصله بگیرد و گمان برد که مردم در خیابان‌های تهران و شهرستان‌ها همان اندیشه و هدفی را دنبال می‌کنند که تظاهرکنندگان در خیابان‌های برلین، پاریس، لندن و نیویورک و...

از دیگر آفات جنبش غلبه شور و احساس و هیجان و جو زدگی بر رهبران جنبش است. این‌که مردم در کوچه و خیابان در برابر عوامل سرکوبگر دچار شور و هیجان شوند و احیانا اقدامی احساسی را مرتکب شوند ایرادی ندارد اما رهبران و نخبگان جنبش نباید هیجان زدگی بر عقلشان غلبه کند. این آفت شاید در روزهای اول جنبش کم و بیش بود اما به مرور عقلانیت بیشتری در میان تصمیم گیران جنبش دیده می‌شود.

### کاستی‌های جنبش

مهمترین کاستی جنبش در اولین گام، فقدان یک رسانه مستقل و فراگیر است. رسانه‌های دیداری، شنیداری و مجازی زیادی در جریان اعتراضات خیابانی تا اعتراضات مناسبی حضور گسترده مردم را پوشش می‌دادند اما هر یک از ایشان به رغم تلاش حرفه‌ای که مبدول می‌نمایند باز با تنگناها و نیز تضییقات و ملاحظاتی مواجه بوده و هستند که مانع می‌شود آنطور که باید و شاید فریاد حق طلبانه مردم ایران را به گوش و چشم جهانیان برسانند و اطلاع رسانی کاملی در داخل کشور انجام دهند.

از دیگر کاستی‌های جنبش می‌توان به فقدان هماهنگی لازم میان رهبران جنبش نیز اشاره نمود. خواه، ناخواه آقایان موسوی و کروبی دو رهبر شناخته شده‌ی این جنبش سبز می‌باشند که بسیاری از مردم ایران در داخل و خارج از کشور چشم به مواضع و راهبری ایشان دوخته‌اند. شایسته است این دو بزرگوار هماهنگی بیشتری با هم داشته باشند و پروژه‌های مشترک تعریف کنند و همراه و همسو با هم جنبش را هدایت نمایند.

آقایان موسوی و کروبی بویژه شخص آقای میرحسین موسوی باید بیشتر با مردم و افکار عمومی ارتباط برقرار نمایند. استفاده از فن‌آوری اینترنت، می‌تواند وسیله مناسبی برای ارتباط با مردم یعنی مهمترین بخش جنبش سبز باشد. انتشار صدا و تصویر آقای مهندس موسوی بصورت منظم می‌تواند مردم بویژه کاربران اینترنت را به جنبش امیدوارتر سازد. این فاصله‌ها نباید بیش از یک هفته باشد. یعنی مردم باید حداکثر در هر هفته از موسوی و کروبی پیامی و یا اطلاعاتی دریافت نمایند و از سوی دیگر بر روی اینترنت بتوانند صدا و تصویر ایشان را ببینند.

دیگر کاستی جنبش، ارتباط نسبتا ضعیف جنبش با طبقات شهرستانی و روستایی است. جنبش سبز را شاید بتوان یک جنبش طبقه متوسط شهری دانست آن هم بیشتر در سطح پایتخت هر چند در سایر شهرهای بزرگ نیز اعتراضاتی صورت گرفت اما در قیاس با تهران، ابعاد کمتری داشت.

### استقلال جنبش

جنبش سبز مردم ایران، جنبش برانداز نظام جمهوری اسلامی ایران نبوده و نیست - حداقل اینجانب اینگونه فکر می‌کنم. جنبش سبز مردم ایران جنبش دموکراسی خواهی و حقوق بشر است. به قول علما، علت محدثه این جنبش که استقلال آن از احزاب سیاسی شناسنامه دار داخل و خارج از کشور است می‌باید علت موقیه آن نیز باشد.

در این‌جا استقلال به معنای این نیست که جنبش مانع از حمایت ایشان می‌شود و یا از همراهی و همسویی ایشان استقبال نمی‌نماید، بلکه به این معنا است که جنبش آرمان‌ها، اهداف و روش‌های مبارزاتی خود را دارد و در صورتی که احزاب اپوزیسیون بخواهند به این جنبش بپیوندند باید حداقل چارچوب کلی این اصول را بپذیرند که در غیر این صورت جنبش و رهبران آن مجبور خواهند بود با حفظ احترام ایشان، مرزهای خود را با ایشان برجسته‌تر نمایند.

در بعد دیگر، جنبش باید از جناح‌ها و احزاب سیاسی داخل کشور هم مستقل باشد، زیرا احزاب دارای پروانه از وزارت کشور دولت نامشروع دهم، دارای تنگناها و محدودیت‌هایی هستند که نمی‌توانند تا انتها جنبش و اهداف و آرمان‌های بحق آنرا همراهی نمایند و در نتیجه ممکن است در میانه راه از صف جنبش جدا شوند، کما این‌که تا این روز بخشی از ایشان عملا با سکوت خود جدا شده‌اند. شاید بر اساس همین اصل هم میرحسین موسوی بدرستی از تأسیس حزب خودداری نمود و "تشکیلات راه سبز امید" را بنا نهاد.

مهمترین بعد استقلال جنبش سبز مردم ایران، استقلال از دول خارجی است. بی تردید رهبران و توده‌های جنبش از اولین روزهای شکل گیری آن سر سوزنی از دول خارجی انتظار حمایت نداشته و ندارند و بر این باور بوده و هستند که مردم ایران باید خودشان مشکل خودشان را با اقتدارگر ایان حاکم حل نمایند و مداخله دول خارجی در هر شکلی از آن به نفع تغییرات مدنی و مسالمت آمیز در داخل ایران نخواهد بود. بر این اساس بود که محفل امنیتی مدنی و مسالمت آمیز در داخل دادگاه کودتای مخملی در اعتراض‌گیری‌ها و کیفرخواست‌ها سعی داشتند اتهام

## روز قدرت‌نمایی دادخواهانه سبزها

سیدکاظم علوی

آنچه در روز قدس اتفاق افتاد از جنبه‌های مختلف، جالب و درس‌آموز است. جالب است چون علی‌رغم موج دستگیری‌ها، پخش دادگاه‌های نمایشی، برخورد‌های فیزیکی و امنیتی، قتل، شکنجه، تجاوز و ...، تعدادی انبوه از مردم سبزپوش/ سبز اندیش، روز قدس را در سیطره خود و تحت تأثیر قدرت خود قرار دادند. این در حالی بود که حکومت کودتا از ترس این حضور تهدیدهای مختلفی را در روزهای منتهی به 27 شهریورماه انجام داده بود. نمونه این رفتارها را می‌توان در تهدیدها و درخواست برخورد‌های علنی روزنامه کیهان و سایت‌های مشابهی چون رجانیوز و فارس نیز یا چنگ و دندان نشان دادن آقای خ.ا.م.ن.ه.ای در نماز جمعه هفته قبل یا فرماندهان سپاه و نیروی انتظامی مشاهده کرد. با تمام این تمهیدات روز 27 شهریور، تهران و برخی شهرهای بزرگ (اصفهان و شیراز) سبزپوش شد و مسیرهای راهپیمایی، خصوصاً برخی از آن‌ها به تصرف جنبش سبز درآمد. این در حالی بود که در برخی دیگر از شهرها همچون مشهد، تبریز و ...، اقدامات خشنی انجام شد تا از تشکیل هسته‌های اولیه مردم‌جولگری به عمل آید. اخبار رسیده از اهواز، کرمانشاه، بوشهر، رشت و ... نشان‌دهنده خواست و حضور سبزپوشان در عرصه بوده است. مردم ثابت کردند که این مضحکه‌ای که حکومت نامشروع به‌راه انداخته دیگر قابل بخشش و اغماض نیست و ملت همه‌جوره پای حرف خود ایستاده است. مردمی که شجاعانه موضع خود را دوباره فریاد زدند. این فریاد به دلایلی که گفته شد ارزش و اهمیتی بیشتر از چهار روز ابتدایی اعتراضات داشت. زیرا در آن چهار روز که جمعیت میلیونی، خیابان‌های تهران را آکنده می‌کردند، هنوز اوج سبعبیت رژیم بر مردم آشکار نشده بود. ضمناً جنبش اعتراضی منحصر به تهران شده بود در حالی که 27 شهریور این حضور در اشکالی کوچکتر در دیگر شهرهای بزرگ هم دیده شد. این پیامی است که حکومت باید از آن درس بگیرد البته اگر هنوز ذره‌ای آینده‌نگری و شعور در بدنه حکومت باقی مانده باشد!!

؟؟ «مردم» (که تاکید دارم بر این واژه زیرا وقتی شما همه تیپ، قشر، سن و صنف را در میان معتزضین می‌بینی، هیچ نامی جز مردم نمی‌توان بر آن گذاشت. جوان، نوجوان، میانسال، مسن، مرد، زن، پسر و دختر، مذهبی سنتی، مذهبی نواندیش، سکولار، لائیک، غیرمذهبی و ...، مدل لباس و موهای کاملاً متفاوت - از تیپ‌های هنجار رسمی یا عرفی تا تیپ‌های نابه‌هنجار از نظر حکومت یا عرف اجتماع، کارمند، کارگر، دانشجو، کاسب، دانش‌آموز، خانهدار، روحانی، جانباز، درویش‌مسلک، لوطی، استاد، معلم و ...) ثابت کردند اگر کاریکاتوری از یک جریان اجتماعی وجود دارد. آنها نیستند که طبق فرمایش آقای خ.ا.م.ن.ه.ای کاریکاتور انقلاب 57 شده‌اند بلکه این رژیم هست که کاریکاتوری است از یک حکومت مردمی. ما هستیم، ما وجود داریم، ما اکثریت هستیم و حکومت وحشت با بی‌خردی‌هایی که به خرج داد، هم این بغض چندین‌ساله را رها ساخت و هم به این موج، نیروهایی را تزریق کرد که تا پیش از این همچنان امید داشتند که برای این نظام آبرو را نگه دارند و کژی‌ها و ناراستی‌ها را از دل خودش اصلاح نمایند. رژیم، 27 شهریور قصد داشت که با تشکیل هسته‌های 40، 50 نفره از مزدوران یا وفاداران هنوز غافل خود و جلو انداختن وانت با بلندگو و میکروفون در دل جمعیت سبز، اعتراض مردم را مصادره به مطلوب کند لیکن کور خوانده بود. آنجا که مزدور فریاد برمی‌آورد مرگ بر آمریکا یا مرگ بر اسرائیل، پاسخش غریبی هولناک بود که می‌خروشید «مرگ بر روسیه». آنجا که مزدور بانگ می‌زد؛ خونی که در رگ ماست هدیه به رهبر ماست، جمعیت با فریاد «خونی که در رگ ماست هدیه به ملت (یا کشور) ماست»، پاسخش را بر سر او آوار می‌کرد. وقتی اقلیت غافل عربده ما اهل کوفه نیستیم، علی‌تنها بماند را سر می‌دادند. مردم به سه شیوه آنها را بر سر جایشان می‌نشاندند یا می‌خروشیدند که «ما اهل کوفه نیستیم، حسین تنها بماند» که اشاره به میرحسین موسوی داشت یا در حرکتی زیباتر می‌گفتند که «ما اهل کوفه نیستیم، پول بگیریم به‌ایستیم» و یا برندمترین حربه خود را به کار می‌بردند: «ما اهل کوفه نیستیم، پشت یزید به‌ایستیم» و آنگاه که بلندگو بدست بیچاره و خشمگین، آخرین تیر ترکشش را خرج می‌کرد و شعار مرگ بر منافق را سر می‌داد؛ آزادی‌خواهان بانگ برمی‌داشتند که «چماقشو گذاشته، بلندگوش برداشته» و آنقدر شعار می‌دادند و با ضرب‌بانهک منظم دست شعار را همراهی می‌کردند که بوقی بخت‌برگشته مجبور می‌شد گوشه‌پایش را با دستانتش بگیرد تا کمر نشود بخشی از شعارهای مورد استفاده مردم در ذیل آورده شده است. امید که شور و شعور موجود با هدایت در

وابستگی اصلاح‌طلبان و کلیت جنبش را به دول خارجی بویژه آمریکا و انگلیس به افکار عمومی القاء نمایند اما کمتر وجدان‌بیدار و آگاهی این اتهام مضحک را باور نمود.

### خشونت‌گریزی جنبش

اصل مسلم و پذیرفته‌شده پرهیز از خشونت نباید فراموش شود. کوچک‌ترین اقدام خشونت‌آمیز به ضرر جنبش تمام می‌شود، چرا؟! زیرا اولاً وجهی جنبش نزد افکار عمومی داخل و خارج تخریب می‌شود. ثانیاً افراد کمتری از نخبگان و طبقه متوسط و آگاه جامعه به جنبش می‌پیوندند و از سوی دیگر احتمال سرکوب فعالان شناخته‌شده جنبش بالاتر می‌رود و عناصر میدانی جنبش نیز با سرکوب و حشیان‌تری مواجه می‌شوند که این باز موجب ریزش نیرو می‌شود.

### هر شهروند یک رسانه

شعار زیبای "هر شهروند یک ستاد" یاد و خاطره روزهای تبلیغات را برای مردم زنده می‌کند. اما در مرحله کنونی جنبش باید شعار جدید "هر شهروند یک رسانه" را با جدیت دنبال کند. زیرا با استفاده از فن آوری نوین اینترنت می‌توان از هر شهروند که دستی برای نوشتن دارد و موبایلی برای عکس و فیلم گرفتن، یک روزنامه‌نگار شهری ساخت، آنچنانکه در جریان اعتراضات اخیر شاهد آن بودیم. باید به پیر و جوان آموزش بدهیم که وبلاگ براه بیاندازند و در وبلاگها یک خبرگزاری فردی برای اطلاع‌رسانی عموم کاربران ایجاد نمایند. این بهترین راه حل عبور از سانسور شدید حاکم در داخل ایران است. اطلاع‌رسانی ایمیلی نیز از دیگر نموده‌های شعار "هر شهروند یک رسانه" در فضای مجازی است. تجربه نشریات اینترنتی که مردم بصورت خودجوش آنرا سوار بر ایمیل‌های خود نموده و به بسیاری از آدرس‌های الکترونیکی ارسال می‌نمودند از تجربه‌های زرین این دو ماهه بود که باید با ابتکارات و نوآوری‌های خلاقانه ادامه یابد.

### نتیجه‌گیری

جنبش سبز باید با مرور تجارب فاز اول، در فاز دوم نقاط ضعف دولت اقتدارگرای دهم را شناسایی و از آن موضع وارد و مبارزات مسالمت‌آمیز خود را ادامه دهد. این مقصود حاصل نمی‌شود مگر این‌که با تکیه بر عقلانیت مبتنی بر شناخت جامعه ایرانی، جنبش از سطح طبقه متوسط به سطوح دیگر جامعه نیز انتشار پیدا کند.

تکیه بر خون‌های به ناحق ریخته شده در ادامه‌ی راه این جنبش بسیار مهم است. چهلم، سالگرد و سایر مناسبت‌های مرتبط با شهدای جنبش و ارتباط مستمر با خانواده‌های ایشان و برآورده نمودن نیازهای مادی و معنوی آن‌ها، از دیگر وظایف فعالان و عموم علاقه‌مندان جنبش است. در این راستا باید در تمامی تظاهرات‌ها، تصاویر این شهدا در بین مردم بصورت گسترده‌ای توزیع شود، تا یاد این شهداء نزد مردم زنده نگه داشته شود. در این حالت جنبش سبز زنده و پایدار خواهد ماند. در این راستا می‌توان حتی معابر و خیابان‌هایی را به نام این شهدا نامگذاری نمود و با تابلوهای ساخته شده از سوی مردم آنرا به نمایش گذاشت.

کلام آخر آن‌که، باید کاستی‌های جنبش که ذکر آن گذشت در کوتاهترین زمان ممکن جبران و تأمین شود، آفت‌های مذکور در این نوشتار زوده و استقلال جنبش بیش از پیش تضمین و جنبه مسالمت‌آمیز و پرهیز از خشونت آن نیز تقویت شود و هر شهروند بیش از پیش مجهز به ارتباط با ندای مجازی اطلاع‌رسانی شود که در این صورت جنبش به اهداف خود دست خواهد یافت





را دیدیم که از فراز دوقلوها در منتهان فرود آمد؟ دخترکش همراه با مادر می‌گوید بله بابا، یادم هست. بعد خطاب به همسرش می‌گوید عزیزم تلویزیون روشن است؟ بله عزیزم و الان داره آتش و دود و فریاد و پرواز سنگ و چوب و کاغذ رو نشون می‌ده... نه، حالا دوربین روی آدمی که از پنجره بیرون آمده و روی هره طبقه زیرین ایستاده متوقف شده است.

عزیزم راست می‌گی؟ اون آدمه پیراهن سفید داره و گت تنش نیست. خوب دقت کن، انگار داره با تلفن حرف می‌زنه! همسرش می‌گوید تو هم داری تلویزیون رو می‌بینی؟ آره خودش، الان متوجه شدم، داره با تلفن حرف می‌زنه اما هرم آتش و دود مانع می‌شه که چهره‌اش رو درست ببینم، بیچاره چه حالی داره. حتماً داره الان با زن و بچه و یا مادر و پدرش حرف می‌زنه...

پیراهن سپید تلاش می‌کند صدای اشک آلودش را صاف کند. عزیزم، خوب نگاه کن، الان برای تو و دخترتک نام دست تکان می‌دهم، هان دقت کن. حالا معجزه را باور دارم، دلم می‌خواهد تو و دخترمان این لحظه را به یاد داشته باشی. پرواز مرا به خاطر بسپارید... زن در حالت نابوری و شوک، جلوتر می‌رود، و

لحظه‌ای بی‌اختیار چنگ به صورت می‌زند. دخترتک عروسکش را سفت به بغل می‌فشارد و دامن مادرش را می‌گیرد. لحظه‌ای که حالا هر زمان که زن چشم می‌بندد با اوست با پرواز مرد پیراهن سپید آغاز می‌شود. و همزمان دوقلوی اول فرو می‌نشیند، قارچی از دود و سنگ و چوب و گوشت انسان به آسمان می‌رود. صفحه تلویزیون سرشار از خاک و آتش است. چشم می‌سوزد.

پانزده هزار کیلومتر آنسوتر، ریشوها بر سفره شام ملاعمر جمع شده‌اند. اسامه در کنار ایمن و خالد و سلیمان فراز سفره نشسته‌اند و با دست لقمه می‌زنند. حبیب آشیز اسامه که همراه او از حجاز بیرون زد چندی در سودان بود و بعد به پاکستان و حالا افغانستان ره کشید، بریانی‌های خوشمزه‌ای درست می‌کند. اسامه مرتب به ساعتش نگاه می‌کند، بعد می‌گوید دستگاه تماشا را روشن کنند. سلیمان در آخرین سفرش به ایران از ژنرال محمد باقر ذوالقدر تقاضا کرده بود علاوه بر

دستگاه دیالیز برای مجاهد کبیر اسامه بن لادن، یک دستگاه تلویزیون جنگی برایشان تهیه کند. تلویزیون توی چمدانی بزرگ جاسازی شده بود با آتن پشقای 90 سانتی. خالد به تلویزیون ور می‌رود و سرانجام روی CNN متوقف می‌شود. گزارشگری دارد اوضاع بورس نیویورک را در بامداد 11 سپتامبر گزارش

می‌کند. اسامه نگاهی به ایمن و ابوغیث می‌کند، ملاعمر خود را جمع و جور می‌کند و سرش را پائین می‌اندازد. نگاه به جعبه شیطانی از نظر او حرام اندر حرام است و اسامه چون این را می‌داند هرگز به او اصراری نکرده که در مشاهده اخبار تلویزیون که اغلب گویندگان زن کافر آن را اجرا می‌کنند، با او و

یارانش همراه شود اما امروز با لحنی غریب می‌گوید شیخنا نرو، امروز باید پیروزی بزرگ ما را شاهد شوی... لحظه‌ای بعد گوینده CNN با وحشت و حیرت حرف بورس و اوراق بهادار را قطع می‌کند، تصویری روی پرده ظاهر می‌شود و فریاد گوینده که آه خدای من باور نمی‌کنم چه دارد می‌شود؟ نخستین طیاره در بخش بالای یکی از دوقلوهای منتهان به ساختمان می‌زند و بعد شعله

است و دود و کباب شدن صداها انسان، اسامه و همراهانش با شادی فریاد می‌زنند، خدا را شکر، خدا را شکر، بعد یکدیگر را بغل می‌کنند، حالا ملاعمر هم به تصویر خیره شده و یک چشمی همه چیز را زیر نظر دارد... دوربین روی مرد پیراهن سپید که از پنجره آویزان شده متوقف می‌شود. ملاعمر زیر لب می‌گوید لابد یکی از جهودان است و تا دقایقی دیگر به درک واصل می‌شود.

پیراهن سپیده تلفش را از جیب در می‌آورد و تصویرش با تلفن همراه در هاله دود و آتش و پاره‌های کاغذ و چوب و سنگ پیش روی مجاهد اکبر اسامه و ملاعمر و یارانشان قرار دارد. ابوغیث می‌گوید لابد دارد الان به اربابانش در موساد گزارش می‌دهد. یک لحظه اسامه متوجه می‌شود پسر کوچک سه ساله‌اش وارد چادر شده و به تصویر مرد پیراهن سپید خیره شده است. دستش را می‌گیرد

سلامت کو پسریم؟ پسرک با خجالت سلام می‌کند. زبانش می‌گیرد. اسامه می‌گوید عزیز پدر، محمد، نگاه کن الان یکی از جهودهای خانن و جنایتکار به درک واصل می‌شود. پیراهن سپیده دست تکان می‌دهد و بعد پرواز می‌کند. ایمن با صدای بلند می‌خندد و محمد پسر اسامه را با انگشت نشان می‌دهد. نگاه کنید، محمد هم برای جهوده دست تکان می‌دهد. چهره محمد را ترس و درد فرا گرفته است و همچنان دست تکان می‌دهد.

\*\*\*

زهر با سامیه دخترش، عماد و سمیرا پدر و مادر و همسرش در مسجد کوچک شرق نیویورک به یاد سامی همسرش که تصویر پروازش را با پیراهن سپید در پس ذهنش نگاه می‌کند، گرد آمده‌اند. شیخ ابوسعید امام و خطیب مسجد با چهره‌ای گرفته جلو می‌آید و با صدائی پر از بغض می‌گوید جایش خالی است. نماز جمعه بی‌و معنایی ندارد. او بود که با صدای خوشش اذان می‌گفت و مردم را به

صلوات دعوت می‌کرد. شکی ندارد او اکنون در جنت ابدی نزد پروردگار خویش

مسیرهای بهینه امکان رهایی از شر دکان‌داران دین و عرضه‌کنندگان ظلم و جور را فراهم آورد. آنچه بسیار مهم است این نکته می‌باشد که برای تعمیق جنبش نیاز به ایجاد تشکیلات و هم‌افزایی اندیشه و کار تیمی می‌باشد و شکل کنونی که خودجوش می‌باشد گرچه دارای محسناتی بوده است اما قطعاً قابل استمرار نخواهد بود. بهترین کار این است که تمامی فعالان و خصوصاً کسانی که پتانسیل

بالاتری دارند از امروز برای این موضوع تدبیری بیاندیشند. رهبری حکومت امروز به شدت تنها شده است لیکن به دلیل پای گذاشتن در مسیری بی‌بازگشت، امید عقب‌نشینی آشکار و جبران مافات از او نمی‌رود و گفتن سخنانی نرمش‌آمیز همچون خطبه‌های عید فطر درخصوص دادگاه‌ها، بیشتر نوعی عوام‌فریبی و حرکات تاکتیکی است که اصالت و صداقتی ندارد. ضمن اینکه با این رویکرد

مجوز برخورد بیشتر با بیگناهانی که مجبور به اعتراف علیه خود شده‌اند را نیز صادر کرده است. باید قیل از اینکه دوباره دیر شود فکری کرد و این پتانسیل عظیم مردمی را متشکل کرد. چگونه؟ پاسخ‌هایی که به این مطلب داده خواهد شد می‌تواند درجهت این هم‌افزایی بکار گرفته شود. پاره‌ای از شعارهای مورد استفاده جنبش سبز در روز قدس:

« نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران! » محمود خائن... آواره گردی...، خاک وطن را ویرانه کردی...، کشتی جوانان وطن...، الله‌اکبر...، کردی جوانان را دربه در...، الله‌اکبر، مرگ بر تو، مرگ بر تو، مرگ بر تو، مرگ بر تو! » پول نفت گم شده، خرج فلسطین شده! پول نفت گم شده، خرج بسیجی شده! شکنجه، تجاوز دیگر اثر ندارد... بسیجی قلابی، گویا خبر ندارد! بسیجی واقعی، همت بود و باکری! دروغگو، دروغگو، شصت و سه درصدت

کو؟! بسه دیگه جنایت، دولت بی‌کفایت! یاحسین، میرحسین! ننگ ما، ننگ ما، صدا و سیمای ما! نصر من الله و فتح قریب، مرگ (ننگ) بر این دولت مردم‌فریب! ولایت نظامی، دولت کودتایی، استعفا، استعفا! موسوی، کروی، ما همه یک صداییم! نترسید، نترسید، ما همه اینجا هستیم! درود بر منتظری، سلام بر صناعی! کروی باغیرت، پشت و پناه ملت! روحانی واقعی، منتظری، صناعی! دیکتاتور بیچاره، بازی ادامه داره! احمدی بیچاره، این

آخرین پیامه، جنبش سبز ایران آماده قیامه! مرگ بر دیکتاتور! موسوی زنده‌باد، کروی پاینده باد! ندایم، سهرابیم، همه یک صداییم

## چنان نماند و ....

### علیرضا نوری‌زاده

سه‌شنبه 8 تا جمعه 11 سپتامبر

چشم‌مان می‌سوزد با آنکه در فاصله شش هزار کیلومتری از پشت شیشه‌های ضخیم جعبه تماشا، خاک و دود به سوی من راه ندارد. دوربین اتفاقی، ناگهان روی پیراهنی سپید توقف می‌کند. لابد صاحب دوربین خیلی متمکن است که توانسته از پنجره‌ای در آنسوی منتهان روی پیراهن سپید آدمی که از پنجره طبقه پنجاه و هفتم یکی از دوقلوهای در آتش شعله‌ور، آویزان شده، زوم کند.

چشم‌مان می‌سوزد. راستی مرد پیراهن سپید در این لحظه به چه می‌اندیشد؟ شعله‌های بی‌امان در بالای سرش میله‌ها، انسانها و فریادها را ذوب می‌کند و به سوی آسمان پرواز می‌دهد. پیراهن سپیده به چی فکر می‌کند. تمام عمرش به معنی معجزه خندیده است. لابد یک شب که در تلویزیون در کنار بانویش که عاشقانه دوستش دارد و دختر پرپرچهره‌اش به برنامه شعیده‌بازی‌های دیوید

کاپرفیلد معروف نگاه می‌کرد زمانی که او برج و قیل و دیوار چین را غیب کرده بود. یا از فراز یکی از این دوقلوها پرواز کرده بود، به دختر و همسرش گفته بود این‌ها همه دوز و کلک است، تردستی است، چنین کارهایی غیرممکن است. مگر می‌شود دیوار چین را غیب کرد و یا از فراز دوقلوهای نیویورکی پائین

پرید و سالم ماند. حالا اما معجزه را باور دارد. اگر دیوید کاپرفیلد توانست، من چرا نتوانم. در آن هیاهو و فریاد و اشک، وحشت کسی متوجه خروج او از پنجره نشد. زیر پاهایش هره طبقه پنجاه و هفتم قرص و محکم به نظر می‌رسید. یک لحظه دست در جیب کرد و تلفن همراهش را بیرون آورد. اگر شماره یک را فشار می‌داد خیلی سریع با همسرش ارتباط برقرار می‌کرد. شماره یک را فشار داد. نیمه‌اش خیلی زود جواب داد عزیزم کجایی؟ می‌بینی چه قیامتی برپا شده؟

من که نصفه عمر شدم. سعی می‌کنم بر اعصاب خود مسلط شوم. انگار صدای نعره آتش و فریادهای همکارانش را نمی‌شنود. عزیزم، نگران مباش، از خطر جسته‌ام... آه خدا را شکر، چقدر نگران بودم. صدای کودکی به گوش می‌رسد که در گوش او مثل نجوای نخستین «مزرعه توت فرهنگی‌ها برای همیشه» ی جان لنون که خیلی دوستش دارد جاری می‌شود. بابا، بابا، کجایی؟ سعی می‌کنم خونسردی خود را حفظ کنم. عزیزم یادت هست که چند شب پیش دیوید کاپرفیلد



در این دیدار چند ساعته رفسنجانی به تفصیل درباره خطاهای آقای خامنه‌ای سخن می‌گوید و اینکه مقام معظم رهبری اصلاً گوشش بدهکار حرف منطقی نیست. رفسنجانی شرح می‌دهد که چگونه قبل از انتخابات در یک نشست خانوادگی به خامنه‌ای هشدار داده است یا شعله امید مردم را برای داشتن یک انتخابات نیمه آزاد بالا نبرید و یا اگر چنین امری هدف شماست مواظب باشید تقلب نشود چون این آتش دودمان شما و ما را به باد خواهد داد. بعد به نامه‌هایش اشاره می‌کند که پاسخ آن بی‌مهری‌ها در نماز جمعه 29 خرداد بود که بوزینه احمدی‌نژاد را فراتر از من قرار داد. و دست تطاول به سوی خانواده من گشود. هاشمی رفسنجانی سپس یادآور می‌شود که کار از دست خامنه‌ای در رفته است. گندکاری‌های مجتبی پسرش باعث شده هر دوی اینها در چنگ باند احمدی‌نژاد بیفتند. بعد هم به آخرین دیدارش با خامنه‌ای اشاره می‌کند که در آن نسبت به هر گونه تعرضی به کروبی و موسوی و خاتمی هشدار داده و گفته است خود را با کروبی در نیندازید، او پایگاه سفت و سختی در قم دارد و می‌تواند اسباب درسر و بی‌حرمتی به شما شود، موسوی نیز حمایت مردمی دارد و خاتمی حمایت بین‌المللی، در عین حال اگر اینها را گرفتید لابد فردا نوبت من و فرزندانم است کارتان را راحت می‌کنم به محض دستگیری اینها من از تمام مسوولیت‌هایم کنارگیری خواهم کرد. آقای خامنه‌ای حرفها را شنیده بوده و بدون پاسخی به بهانه اینکه باید بخواهد خداحافظی می‌کند و می‌رود.

گزارش جلسه هاشمی رفسنجانی با روحانی و همکارانش، در عین حال از یأس مطلق هاشمی خبر می‌داد و اینکه او معتقد است رژیم سرنگون خواهد شد و آنچه در سال 57 رخ داد این بار با سرعت بیشتری رخ می‌دهد و جوی خون در کشور به راه خواهد افتاد.

در گیر و دار این خبرها هستیم که نامه درخشان عبدالکریم سروش منتشر می‌شود. جنبه‌های ادبی و زیبایی‌های کلامی نامه یکطرف، نکاتی که سروش در نامه روی آن انگشت گذاشته یک طرف. عمده این نکات از این قرار است:

- رژیم اعتبار و جایگاه خود را از دست داده و رفته است.  
- اقرار سیدعلی آقا به بی‌حرمت و اعتبار شدن رژیم، دستاورد بزرگ جنبش است و نباید آن را دست کم گرفت.

- آنچه به عنوان اسلام ناب امروز در کشور حاکم است بی‌شرمانه‌ترین و شنیع‌ترین نوع حکومت است و جهان نباید مجال دهد این حکومت جهل و جور و فساد ادامه یابد.

- استاد سرشناس فلسفه و علم ادیان و کلام، با سعه صدر از پروردگار و مردم پوزش می‌خواهد از اینکه مبدا به عمد و یا سهو خدمتی به رژیم کرده باشد و یا در مستحکم کردن پایه‌های این نظام جائز سهمی نصیب برده باشد. راستی از جمع مسوولان چند تن را مثل سروشی که هیچگاه کار اجرایی هم به معنای واقعی آن نداشته داریم که حاضر به پوزش‌خواهی نزد پروردگار و خلق خدا باشند؟

- سروش تکلیف سیدعلی آقا را روشن می‌کند که داماد ناقص‌العقل فاسد و فاجر و جائز را به حمله قدرت خانم برده و با عروس خانم دست به دست داده است و بعد آبرو و اعتبار خود و نظامش را به عنوان کابین پشت قباله آنها کرده است. سروش در حالی که در چشمی اشک دارد و برای ندا و سهراب و محسن و... و همه آنها که در محبس ولی فقیه مورد تجاوز قرار گرفته‌اند می‌گرید، در چشم دیگر به فلاکت و درماندگی سیدعلی آقا می‌خندد و از مبارک روزی می‌گوید که بساط سلطانی برچیده شود. به سروش به خاطر این نامه به پادماندن از صمیم دل درود می‌فرستم.



است و برای شما دعا می‌کند. سامیه عروسکش را به بغل می‌فشارد و رو به زهرا مادرش می‌گوید؛ مامان، مگه نگفتی بابا پیش خداست، پس چرا اینجا نیست؟ مگه بابا نگفته بود اینجا خانه خداست؟!\*

\* این یادداشت را از دفتر ایام آوردم که یادداشت‌های روزانه‌ام را در بر می‌گیرد. چند هفته بعد از فاجعه 11 سپتامبر وقتی از Grand Zero دیدن کردم، توی هتل این طرح را نوشتم و حالا در هشتمین سالروز جنایت پیروان اسلام ناب محمدی سلفی در این زاویه به چاپش می‌رسانم. این نکته را نیز یادآور شوم که 8 سال پیش وقتی می‌گفتم و می‌نوشتم دستان اهل ولایت فقیه در این جنایت آلوده است خیلی‌ها لبخند می‌زدند که نفرت از رژیم طرف را به پرت و پلا گوئی کشانده، حتی در آمریکا نیز کسانی بر بیگانه‌های اهل ولایت فقیه رأی قاطع داده بودند. ضمن آنکه با غرور و سربلندی موج موج انسانهای زیبا را که شمع به دست در میدان محسنی در فردای فاجعه با مردم آمریکا همدردی می‌کردند (آن هم در زمانی که نیمی از جهان عرب و اسلام در شادی شیطانهای القاعده و طالبان شریک شده بودند) به آمریکائی‌ها نشان می‌دادم و یادآور می‌شدم که فضای ایران از عشق و مهر و آزاداندیشی سرشار است. اما در بیغوله قدرت، هستند کسانی از تیره باقر ذوالقدر و حاج مرتضی و احمد آقای وحید که حالا عرش را از شادی سیر می‌کنند. اینها همانها هستند که در پایگاه هوایی سپاه در مشهد، بعضی از تروریستهای جوان 11 سپتامبر را میزبان شدند و آموزش دادند. 8 سال بعد در نیویورک پرونده 11 سپتامبر از نو گشوده شده است. حالا اعترافات خالد شیخ را دارند و گفته‌های تنی از تروریستهای زندانی در گوانتانامو را، حقیقت زیر پرده نمی‌ماند و سرانجام روسیاهی برای ذغالهای ذوب شده در ولایت سیدعلی خواهد ماند.

شنبه 13 تا دوشنبه 14 سپتامبر

آتشب در تهران چه گذشت؟

ساعت 9 شب سه‌شنبه بود که محسن تلفن زد. دوستی از نزدیکان میرحسین موسوی خبر داده بود که امشب قرار است موسوی و کروبی را بگیرند. در واقع از آغاز هفته با دنبال کردن مسیر رویدادها می‌شد فهمید که لغو مراسم احیا در مزار خمینی، جلوگیری از برگزاری وسیع یادروز درگذشت آیت‌الله طالقانی (و خصوصی کردن مجلس در مسجد هدایت با هدایت مهدی دوست دیر و دور سالهای نوجوانی و فرزند همدل و همراه پدر طالقانی و در خانه خانم اعظم طالقانی دختر آن مرحوم) منع برگزاری سالانه شهادت آیت‌الله قدوسی، ربودن چند ساعته فرزند آقای کروبی و سپس دستگیری دکتر علی‌رضا بهشتی و مرتضی الویری و... همگی نشانه تصمیم رژیم برای تنگتر کردن هر چه بیشتر حصار گرد رهبران جنبش سبز و جلوگیری از به‌راه افتادن موج تظاهرات در روز قدس بود.

می‌دانستیم که دوشنبه شب جلسه نینجند شورایعالی امنیت ملی بدون حضور حسن روحانی، که هنوز یکی از دو نماینده سیدعلی آقا در شورا است، به ریاست تحفه آرادان تشکیل شده است. جلسه‌ای که در آن یک دستور کار وجود داشته به همراه چراغ سبزی از ارباب فقیه مبنی بر اینکه دستگیری رئیس فتنه از جانب مقام معظم رهبری بلامانع اعلام شده است. قرار می‌گذاریم با دو محسن (مخملباف و سازگارا) که همان موقع اطلاعیه‌ای بیرون دهیم. دوازده و نیم شب اطلاعیه منتشر می‌شود. بازتاب وسیعی دارد، خدا پدر خالق فیس بوک و الباقی چهارراه‌های ارتباطی را بیمارزد. از شش صبح تلفنها شروع می‌شود و تا ساعت 9 صبح دهها خبرگزاری و رادیو تلویزیون خارجی خبر را پخش کرده‌اند. در اطلاعیه اشاره شده با دستگیری کروبی و موسوی و خاتمی، مردم به خیابانها خواهند آمد و رهبری جنبش نیز به خارج منتقل خواهد شد. البته آنها که خرده شیشه دارند این قسمت را با تعبیر و تفسیرهای حیرت‌آور پیگیر می‌شوند حال آنکه قصد ما یادآوری این نکته بود که جنبش با زندانی شدن رهبران شناخته شده‌اش پایان نمی‌گیرد و کسانی هستند که با توصیه رهبران جنبش در داخل، از چند هفته پیش به خارج آمده‌اند تا دست در دست هموطنان مبارزان در خارج کشور، جنبش را تا مرحله پیروزی راهبر شوند.

روز چهارشنبه خبردار می‌شویم که در جلسه هیأت وزیران، احمدی‌نژاد توصیه سعید جلیلی و منوچهر متکی را مبنی بر اینکه دستگیری سه چهره شاخص جنبش را به بعد از سفرش به نیویورک موکول کند چون این مسأله می‌تواند امیدها به گفتگو با شیطان بزرگ را به هم بریزد، پذیرفته است. با اینهمه درز کردن آنچه در دیدار حسن روحانی و همکارانش در مرکز پژوهش‌های استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت با هاشمی رفسنجانی گذشته، تاکید مجددی است بر اینکه سید علی آقا دستور بازداشت حداقل موسوی و کروبی را صادر کرده است.

## کودتای اقتصادی پیش از کودتای انتخاباتی

### جمشید اسدی

یورش جناح سرسخت سپاه پاسداران برای در اختیار گرفتن تام و تمام کشور، با کودتای انتخاباتی ریاست جمهوری ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ آغاز شد. پیش از این سپاه پاسداران به کودتایی اقتصادی دست یازیده بود. هم چنان که در زمینه سیاست، رای مردم به نامزدهای تصویب شده خود نظام را برنتابیند و احمدی نژاد را به کاخ ریاست جمهوری فرستادند (برای چه مدت؟)، در زمینه اقتصاد نیز، قرار دادهایی که از آن شرکت های رقیب شده بود را نپذیرفتند و به زور در اختیار خود گرفتند.

البته جناح سرسخت و تمامیت خواه سپاه، از همان آغاز و به ویژه پس از جنگ ایران و عراق به گرفتن امتیازهای اقتصادی علاقه نشان داده بود، اما این علاقه کم کم تبدیل به "حق قانونی" شد، به طوری که وقتی در دوران دولت اصلاح طلب خاتمی، این "حق" را به زبان خوش به ندادند، سپاه به زور توپ و تانک گرفت. مثلاً در مورد به چنگ آوردن امتیاز بهره برداری از فرودگاه امام خمینی، کامیون های ارتشی را به باندها کشاند و هواپیمایی را که در آسمان بود با جت های خود از فرودگاه راند. درست مثل یورش بیگانه به کشور یا کودتای جناحی در درون خود نظام. این نوشته شرح همین کودتای اقتصادی است که پیش زمینه نامبارک کودتای انتخاباتی بیست و دوم خرداد ۱۳۸۵ شد.

تاریخچه طرح فرودگاه بزرگ تهران. فکر ساختن یک فرودگاه بزرگ بین المللی در نزدیکی تهران پیش از انقلاب ریخته شد. سازمان جهانی هواپیمایی، ایکائو (ICAO)، در سال ۱۳۴۷ ساخت فرودگاه بزرگی را برای پوشش دادن تمامی منطقه به ایران پیشنهاد کرد و حکومت وقت پذیرفت و حتی در پی افزایش قیمت نفت در ۱۳۵۳، خواهان گسترش آن شد. این فرودگاه که همچون هر طرح بزرگ دیگری در آن دوران نام "آریامهر" به خود گرفته بود، قرار بود همان زمانی گشایش یابد که از اتفاق روزگار انقلاب اسلامی شد. رهبران انقلاب هم این طرح مانند هر طرح بزرگ دیگر آخرین دولت پادشاهی ایران را به اتهام بلند پروازی و پیروی از غرب از دستور خارج کردند. و کمابیش همه آن ها را چند سال دیرتر با هزینه گزاف تر از سر گرفتند.

البته ناشی از خیالات انقلابی و جنگ با عراق تا چند سال سخنی از سرگیری ساختمان این فرودگاه در بین نبود. از آن گذشته، حکومتی که به گسستن مناسبات خود با استکبار جهانی و کشورهای دست نشانده منطقه افتخار می کرد، چه نیازی به فرودگاه بین المللی برای دادن خدمات پروازی به منطقه داشت؟ حالا که بسیاری از پروازهای بین المللی به کشور قطع شده بود، همان فرودگاه قدیمی "مهرآباد" تهران هم زیادی بود. در همان مدت اما، فرودگاه دویی بار و مسافر منطقه را به سرعت به خود جلب می کرد و فرودگاه استانبول در ترکیه هم گسترش می یافت.

تولد دوباره طرحی که نه: فرودگاه امام خمینی. چند سال پس از پایان جنگ ایران و عراق، نظام جمهوری اسلامی طرح قدیمی فرودگاه بین المللی تهران را دوباره در دست گرفت و البته از گستره آن بسیار کاست و برای مبارزه با بت پرستی و کیش شخصیت، نام آن را از "آریامهر" به "امام خمینی" تغییر داد. کار ساختن این فرودگاه سرانجام در سال ۱۳۸۳ در زمینی به گستردگی شیخ نشین قطر به پایان رسید. در ۳۵ کیلومتری جنوب غربی تهران، میان بزرگراه تهران-قم و بزرگراه تهران-ساوه و نزدیک به رباط کریم.

فرودگاهی که ساختمانش تمام می شود تا آمادگی کامل برای ارایه خدمات، هنوز آماده بهره برداری نیست. به همین منظور احمد خرم وزیر وقت راه و ترابری دولت اصلاح طلب محمد خاتمی مناقصه ای برای توسعه و بهره برداری فاز اول فرودگاه امام، ترتیب داد که در آن ۳۱ شرکت، ۱۶ شرکت داخلی و ۱۵ شرکت خارجی، به رقابت پرداختند. از میان این ها پنج شرکت انتخاب شدند. اما پس از چندی دو شرکت از پنج شرکت برگزیده اعلام انصراف کردند و در نهایت کنسرسیوم ترکیه ای تاو TAV (TEPE-AKFE-VIE) از میان سه شرکت باقی مانده برنده مناقصه ۱۹۲ میلیون دلاری فاز اول فرودگاه شد.

قرار بود فاز اول فرودگاه امام خمینی برای پذیرایی از ۶ تا ۵/۶ میلیون مسافر در سال، ۵/۳ میلیون نفر در پروازهای خارجی و ۳ میلیون نفر در پروازهای داخلی، به راه افتد و سپس ظرفیت پذیرایی تا ۴۰ میلیون مسافر در سال توسعه یابد. همچنین قرار بود پس از تمام شدن کار فاز نخست، همان کنسرسیوم تاو فاز دوم فرودگاه را هم به دست گیرد و در صورت تصویب مجلس شورای اسلامی اداره آن را به مدت ۱۱ سال و ۳ ماه به عهده داشته باشد. حالا این شرکت برنده

مناقصه که بود که چندی بعد بهانه این همه بگو و مگو و بلکه زد و خورد میان اصلاح طلبان و محافظه کاران نظام شد؟

شرکت تاو، از همکاری و مشارکت میان سه شرکت Construction Tepe، Akfen Construction و Vienna Airport companies به وجود آمده بود. شرکت Tepe و شرکت Akfen که به ترتیب در سال های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۶ تأسیس شدند از بزرگ ترین بنگاه های ترک هستند و در زمینه های ساختمان فرودگاه، مدیریت تأسیسات، بیمه، خدمات امنیتی و گردشگری در ترکیه و دیگر کشورها فعالیت گسترده دارند.

شرکت Vie هم که خدمات مدیریتی و مشاوره ای ارایه می کند در سال ۱۹۵۴ تأسیس شده و سال هاست که مدیریت فرودگاه وین اتریش را به عهده دارد. همچنان که شرح رفت از همکاری و مشارکت این سه شرکت کنسرسیوم TAV به وجود آمد که پیش از پیروزی در مناقصه فرودگاه امام خمینی، برنده مناقصه بهره برداری از فرودگاه اتاتورک استانبول شده بود.

کودتای اقتصادی پاسداران سرسخت: اشغال نظامی فرودگاه امام خمینی. سید محمد خاتمی رئیس جمهور وقت طی مراسمی فرودگاه امام خمینی را در ۱۲ بهمن ماه سال ۱۳۸۲ گشود. قرار بود روز ۳۱ فروردین ۱۳۸۳ از آن بهره برداری شود که تا ۱۹ اردیبهشت عقب افتاد.

شنبه روز افتتاح، هواپیمایی مسافری از مبدا دویی اجازه یافت در این فرودگاه به زمین بنشیند و اما بلافاصله پس از آن ستاد کل نیروهای مسلح فرودگاه را اشغال نظامی کرد و اطلاعیه داد که تا رفع مشکل امنیتی و لغو فعالیت شرکت خارجی تاو فرودگاه بسته خواهد ماند. چند ساعت پس از پخش این اعلامیه، یک هواپیمای ایران ایر از دبی به تهران می آمد و قرار بود ساعت ۳ بعد از ظهر در فرودگاه امام خمینی به زمین نشیند که با دو فرود هواپیمایی جنگی روبرو و مجبور شد مسیر را تغییر دهد و در فرودگاه اصفهان فرود آید.

بهانه رسمی مخالفت، ماهیت "صهیونیستی" گروه مادر یکی از شرکت های کنسرسیوم تاو بود به نام Akfen، که متعلق به سرمایه دار "صهیونیستی" به نام «شوراز» است و اسلحه و تجهیزات نظامی و سیستم های امنیتی تولید می کند.

بر مبنای همان اتهام، شرکت OPGAL یکی از شرکای Akfen به «اوی باراک» پسر «ایهود باراک» نخست وزیر سابق اسرائیل تعلق دارد و شرکت «رافائل» از جمله سهامداران Akfen نیز اسرائیلی است. اما این ها اگر دلیل فسخ قرارداد باشد پس می بایستی قرارداد تقریباً همه شرکت های بزرگ اروپایی که به ویژه در زمینه نفت و گاز در ایران "اسلامی" فعالیت داشتند نیز فسخ می شد یا اصلاً بسته نمی شد چون بر همه، از محافظه کار و اصلاح طلب، روشن بود که این شرکت ها با شرکت های اسرائیلی نه تنها داد و ستد، که حتی مشارکت داشتند. اما این ایراد از سوی سرسختان سپاه و هواداران محافظه

کارشان بیشتر برای کسب امتیاز بود تا دوراندیشی در باره مسایل امنیتی. چون روشن است که رابطه دست چندم شرکتی با اسرائیل که کارش رتق و فتق هتل داری، پارکینگ، تحویل بار و چمدان، رستوران داری و کارهای دیگری از این دست است به مراتب کم خطر از شرکت هایی است که در کار شریان های حیاتی اقتصاد ایران، چون نفت و گازند و مناسبات نزدیک تری با اسرائیل دارند.

هرچه بود در پی اشغال نظامی، خدمات فرودگاه (هندلینگ) از شرکت ترکیه ای تاو گرفته و به شرکت هواپیمایی ملی، "هما" واگذار شد. پس از "خروج بیگانگان" از فرودگاه امام خمینی، شرکت های هواپیمایی آسمان و کاسپین پرواز های خود را به فرودگاه مذکور منتقل کردند. اما از آن جا که "هما" به تنهایی نمی توانست جای خالی تاو را پر کند، این فرودگاه هنوز توانایی پذیرایی از همه پروازهای بین المللی تهران را نداشت، تا چه رسد به ارایه خدمات برای منطقه. پس از اشغال نظامی، احمد خرم وزیر راه و ترابری وقت برای از میان بردن مشکلات و باز گشایی فرودگاه از پاننشست و بسیار کوشید و همین باعث شد که سرسختان سپاه به فکر استیضاح وی افتند و نمایندگان زیر نفوذ خود در مجلس را بدین منظور زیر فشار گذارند. به دنبال این در تیر ۱۳۸۳ طرح استیضاح احمد خرم گرد شش محور با امضای ۶۱ نماینده به هیئت رئیس مجلس تقدیم شد: بی توجهی به بیت المال در وزارتخانه، استان ها، فرودگاه امام خمینی و ... ، کم توجهی به مأموریت های ذاتی حوزه کاری اعم از راه های کشور و به خصوص راه های روستایی، مستندات در تحقیق و تفحص از فرودگاه امام خمینی نسبت به فعالیت ها، قراردادهای مناقصه ها، مستندات مربوط به حادثه قطار نیشابور و بی توجهی در انتصاب مدیران و به کارگیری نیروهای غیر متخصص در این وزارت خانه.

البته احمد خرم در کار دیوانی و مدیریتی بی تجربه نبود: عضویت در سپاه پاسداران و سپس ستاد انقلاب فرهنگی، معاونت استانداری و معاونت برنامه ریزی در استان هرمزگان، معاونت سیاسی استانداری بوشهر، استاندار



کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، نیروهای وابسته به سپاه با صف بندی آشکار در برابر داد و ستد های قانونی دولت خاتمی، به کودتایی اقتصادی دست یازیدند. پس از کودتای اقتصادی اما، روند یکدست کردن حاکمیت سپاه در جریان انتخابات مجلس هفتم با فعالیت های بسیج در قالب طرح های "امیرالمومنین" و "معرفت و بصیرت" جهتی غیرقابل بازگشت به خود گرفت. در همان زمان، مسئولیت های حساسی چون ریاست سازمان صدا و سیما و شهرداری تهران به چهره های وابسته به سپاه نظیر عزت الله ضرغامی و محمود احمدی نژاد سپرده شد. بعد هم که سپاه با تقلب در دوره نهم و با کودتا در دوره دهم همان احمدی نژاد را به کاخ ریاست جمهوری فرستاد.

حالا با توجه به زور عریان در سیاست، برای سپاهیان سرسخت رانت خواری و باج گیری در اقتصاد آسان تر می شود. شایان توجه است که حتی پیش از آن که قرارداد خدمات فرودگاهی از کنسرسیوم تلو گرفته و به شرکت های خودی تحویل داده شود، در ساخت و ساز فاز یکم فرودگاه نیز چنین اتفاقی افتاده بود: شرکت خصوصی «کیسون» به کار ساختمان فاز یک مشغول بود، اما بر سر اختلافی قرارداد این شرکت از سوی وزارت راه و ترابری فسخ شد. سپس شرکت های «دی» و «ملی ساختمان» از زیرمجموعه های بنیاد مستضعفان بین سال های ۷۷ تا ۸۱ ساخت فاز یک را به عهده گرفتند. این دو شرکت امروز از بزرگ ترین طلبکاران (در حدود ۲۴ میلیارد تومان) فرودگاه هستند (روزنامه خراسان مورخ ۲۳/۱۲/۸۳).

در متنی که فرودگاه بزرگ بین المللی تهران بسته یا گرفتار کشمکش و ترقندهای رانت خواران بود «دی» از غلظت همسایه ایرانی خود بسیار استفاده برد و فرودگاه اش را گسترش داد. این فرودگاه که قرار بود روزی «هاب» منطقه باشد، امروز به طرز چشمگیری پست سر فرودگاه دبی «هاب» کنونی منطقه است. گذشته از آن دیگر کشورهای منطقه چون قطر، بحرین، کویت، عمان و مصر به طور مدام سرمایه گذاری های سنگین برای فرودگاه های خود می کنند.

چه فرصت هایی که در این مدت از دست ایران رفت! حدود چهل سال پیش که ایران به فکر ساخت فرودگاهی بزرگ برای پایتختش افتاد بزرگ ترین اقتصاد (و شوربختانه از خشن ترین استبدادهای) منطقه بود و درست به همین دلیل بود که ایکانو (ICAO)، سازمان جهانی هواپیمایی، از میان این همه کشور به ایران پیشنهاد کرد که تبدیل به مرکز خدمات پروازی برای بار و مسافر در منطقه شود. در آن زمان حتی یک متر آسفالت در دبی وجود نداشت. حالا این شیخ نشین تبدیل به قطب منطقه ای و ایران گرفتار تحریم های بین المللی شده است.

ایران برای رهایی سیاسی و رشد اقتصادی یک راه بیشتر پیش رو ندارد.

البته احمد خرم در کار دیوانی و مدیریتی بی تجربه نبود: عضویت در سپاه پاسداران و سپس ستاد انقلاب فرهنگی، معاونت استانداری و معاونت برنامه ریزی در استان هرمزگان، معاونت سیاسی استانداری بوشهر، استاندار هرمزگان، استاندار همدان، استاندار خوزستان، معاونت هماهنگی امور عمرانی وزیر کشور و سرانجام وزیر راه در دولت محمد خاتمی. اما حالا گیرم که احمد خرم ناکارآمد و کم توان بود، پس چرا نمایندگان محافظه کار مجلس که این همه اشکال در مدیریت و کار وی دیده بودند، منتظر تمام شدن کار فرودگاه شدند تا او را استیضاح کنند؟ او که از سال ۱۳۸۰ وزیر بود! به هر حال پس از رفتن خرم، محمد خاتمی، رئیس جمهور وقت، احمد صادق بناب که معاون اقتصاد و حمل و نقل بود را به عنوان سرپرست وزارت راه و ترابری معرفی کرد (۱۵ مهر ۱۳۸۳). بازگشایی فرودگاه از مهم ترین وظایف سرپرست جدید بود و حتی گزارشی را برای این مهم در دی ماه ۱۳۸۳ به رئیس جمهور تقدیم کرد. به گمان قوی همین کوشش برای بازگشایی بر اساس قرارداد پیشین با تلو باعث شد که مجلس پیشنهاد وزارت وی را رد کند (۳۰ دی ماه ۱۳۸۳).

این بود تا سرانجام در ۱۴ بهمن ۱۳۸۳، مجلس به محمد رحمتی دیگر نامزد سید محمد خاتمی برای تصدی وزارت راه و ترابری رای اعتماد داد. وی نیز در مدتی از کمتر از یک ماه (۱۱ اسفند ۱۳۸۳) خدمات فرودگاهی (هندلینگ) را به طور مطلق از تلو گرفت و تحویل داد به شرکت هواپیمایی هما که بخشی از آن به شرکت ایران ایر و بخش دیگری از آن به صندوق بازنشستگی وابسته است و کنسرسیومی متشکل از چهار شرکت هواپیمایی آسمان (واگذار شده به صندوق بازنشستگان از سال ۱۳۸۱)، ماهان (وابسته به مؤسسه خیریه مولی الموحیدین استان کرمان که سیدحسین مرعشی از بنیانگذاران آن است)، کاسپین و کیش ایر (متعلق به سازمان منطقه آزاد کیش) واگذار کرد. فرودگاه بین المللی امام خمینی سرانجام در ده اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۴ به راه افتاد.

فرودگاه که باز شد، معلوم شد هزینه آن بیشتر از درآمد آن است. ظرفیت این فرودگاه جابجایی پنج تا شش میلیون مسافر در سال است، در حالی که کل مسافران خارجی پایتخت فعلی از سه میلیون نیست. بنابراین فرودگاه هنوز هزینه بر است. هدف نخستین این فرودگاه تبدیل شدن به «هاب» (مرکز پرواز های) منطقه بود. اما در این شرایط این هدف دست نیافتنی است. به علت شمار پایین جابجایی مسافر و گردشگر بین المللی ناشی از تحریم ها، نرخ های غیر رقابتی در مقایسه با فرودگاه های بزرگ منطقه و خدمات و شرایط فرهنگی نامناسب.

رانت خواری اقتصادی در حکومت پادگانی پاسداران. ماجرای اشغال باند فرودگاه تازه افتتاح شده امام خمینی به روشنی نشان می دهد که چگونه پیش از

مورد هزینه	هزینه به تومان	حق الزحمه شرکت "ایفا جی کار" به تومان	کن به تومان
اجاره دستگاه ترچمه همزمان	8 میلیون و 940 هزار	بک میلیون و 609 هزار	10 میلیون و 549
اجاره خودروها	38 میلیون و 90 هزار	6 میلیون و 856 هزار	44 میلیون و 946
طرح تکوی فرود خوشن با احساب بیمه و مالیات	بک میلیون و 666 هزار	299 هزار	1 میلیون و 966
تشریفات "سی، ای، پی" و "وی، ای، بی"	32 میلیون و 457 هزار	5 میلیون و 842 هزار	38 میلیون و 299
صدا و صوت سالن مراسم	10 میلیون	بک میلیون و 800 هزار	11 میلیون و 800
نورسازان عین هزینه های صدا و صوت	10 میلیون	بک میلیون و 800 هزار	11 میلیون و 800
مهیا نمودن لوح یاد بود مراسم	نو میلیون	360 هزار	2 میلیون و 360
موزیک سنتی مراسم	900 هزار	162 هزار	1 میلیون و 621
اجاره صحنی مراسم	20 میلیون	سه میلیون و 600 هزار	23 میلیون و 600
مهیا نمودن تابلوی فلکسی فیس	11 میلیون	بک میلیون و 980 هزار	12 میلیون و 980
ارگسترسمونیک برای مراسم	9 میلیون و 100 هزار	بک میلیون و 638 هزار	10 میلیون و 738
گل و مسمر مراسم	32 میلیون و 300 هزار	5 میلیون و 814 هزار	38 میلیون و 114
هتل	31 میلیون و 647 هزار	بذج میلیون و 696 هزار	37 میلیون و 344
پارکسازان مراسم	6 میلیون و 940 هزار	بک میلیون و 249 هزار	8 میلیون و 189
دکوراسیون مراسم	68 میلیون و 200 هزار	12 میلیون و 276 هزار	80 میلیون و 476
طراحی و ساخت تیزرهای تبلیغاتی برای تهیه موکتی مخیا فرودگاه	20 میلیون	سه میلیون و 600 هزار	23 میلیون و 600
برای مستند سازی مراسم	7 میلیون	بک میلیون و 260 هزار	8 میلیون و 260
پوشش مطبوعاتی مراسم	چهار میلیون	720 هزار	4 میلیون و 720
بخش تیزر تبلیغاتی	101 میلیون و 423 هزار	18 میلیون و 256 هزار	119 میلیون و 680
صحنه و بهار و شام نیروی حفاظتی و امنیتی	24 میلیون و 912 هزار	3 میلیون و 816 هزار	25 میلیون
هزینه ضیافت شام و گارگات	21 میلیون و 205 هزار	17 میلیون و 608 هزار	115 میلیون و 432
هزینه نهار برای مهمانان	97 میلیون و 825 هزار	بذج میلیون و 494 هزار	36 میلیون
لباس و یخ و بادکنک	30 میلیون و 525 هزار	15 میلیون و 309 هزار	100 میلیون
تأمین نیروی انسانی	85 میلیون	468 هزار	سه میلیون و 68
کارشناسی فرود خوشن	نو میلیون و 800 هزار	300 هزار	4 میلیون و 130
عکسبرداری صنعتی	3 میلیون و 500 هزار	2 میلیون و 70 هزار	13 میلیون و 570
انتقال تصویر از عمکیات فرود	11 میلیون و 500 هزار	6 میلیون	39 میلیون و 530
برای فیلمبرداری همزمان و دی وی دی	33 میلیون و 350 هزار	3 میلیون و 780 هزار	24 میلیون و 780
فیلم و کلیپ مهمانان	21 میلیون	1 میلیون و 789 هزار	11 میلیون و 729
پلاکارد اطلاع رسانی مراسم	9 میلیون و 940 هزار		

## عبور از پدران

حمید فرخنده



برخلاف رسم زمانه، فرزندان، پدران، و جوانان، پیران را نصیحت کردند. آنان را به حلم، خویشتنداری و رعایت حرمت تظاهرات سبز خویش فراخواندند و آن گاه که پند و اندرز کارگر نیفتاد، صبورانه تظاهرات و اعتراضات خویش را به گوشه ای دیگر انتقال دادند

از جلوه های بارز جنبش اخیر ایران عبور فرزندان سبز از پدران سرخ یا آرمانگرا بود. در داخل و خارج کشور نسلی از انقلابیون زندگی می کنند که ریزش تدریجی سی ساله تعدادشان را محدود کرده است، هرگز به کمتر از انقلاب یا سرنگونی نظام اسلامی رضایت نمی دهند و اکنون اگر کهنسالی را آغاز نکرده باشند، دوران میانسالی را می گذرانند. شرایط سیاسی داخل کشور امکان فعالیت سیاسی یا مخالفت علنی علیه مشارکت در انتخابات را به این نسل از انقلابیون نمی دهد، رفقای خارج از کشور آنها اما همواره انتخابات ریاست جمهوری را فرصتی مناسب برای فعالیت ها و اعتراض های خویش یافته اند. هر چهار سال، در روز انتخابات اغلب با پرچم های سرخ در برابر سفارتخانه های ایران گرد آمده اند تا با شعارها، پرچاش ها و گاه تعرضات خویش، رای دهندگان را بدرقه کنند.

شرکت گسترده ایرانیان خارج از کشور در دور دهم انتخابات ریاست جمهوری و شروع مبارزات موج سبز علیه کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد و حوادث پس از انتخابات، طرفداران انقلاب یا سرنگونی نظام را در موقعیتی جدید و دشوار قرار داد. کم نبودند پدران و مادران سرخی که ناگهان خود را با فرزندان سبز روبرو دیدند. اولین مشکل وقتی آغاز شد که پدران رای نداده نتوانستند برای پس گرفتن آرای خویش با فرزندان همصدا شوند. مشکل بعدی زمانی نمایان گشت که انقلابیون سرخ و سرنگونی طلبان سلطنت طلب با تعداد اندک اما پرچم های بیشمار و شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" در تظاهرات فرزندان سبز حضور می یافتند تا هم در عکس ها و فیلم ها تظاهرات را از آن خود نشان دهند، هم رادیکالیسم خویش را به رخ سبزپوشان رفورمیست کشند.

چنین بود که برخلاف رسم زمانه، فرزندان پدران، و جوانان پیران را نصیحت کردند. آنان را به حلم، خویشتنداری و رعایت حرمت تظاهرات سبز خویش فراخواندند و آنگاه که پند و اندرز کارگر نیفتاد، صبورانه تظاهرات و اعتراضات خویش را به گوشه ای دیگر انتقال دادند.

اگر این داستان برحکومتیان بود، در این میان بودند درحکومتیانی نیز که شاهد گسترش موج سبز میان فرزندان خویش بودند. عبدالحسین روح الامینی نجف آبادی نمونه بارز چنین افرادی است که فرزندش سالم از خانه برای پیوستن به موج اعتراضات سبز بیرون رفت و دو هفته بعد بجای دریافت خبری از فرزند بازداشت شده اش، جسد او را با دهانی خرد شده تحویل گرفت.

آقای روح الامینی بعد از انقلاب فرهنگی و بازگشایی دانشگاهها در آغاز دهه شصت، با عضویت در انجمن اسلامی دانشکده داروسازی دانشگاه تهران بعنوان یکی از بازوان اجرائی انقلاب فرهنگی در این دانشکده، در کار فرستادن دانشجویان دگراندیش به اوین برای بازجویی یا اخراج آنها و تصفیه استادان فعال مایشاء بود.

اکنون نزدیک به سه دهه بعد، او بعنوان رئیس انستیتو پاستور و در مقام دبیرکل حزب عدالت و توسعه و با دارا بودن چند پست دیگر، همچنان به نظام اسلامی و آیت الله خامنه ای وفادار مانده و امیدوار اجرای عدالت از سوی رهبر جمهوری اسلامی در ماجرای قتل درنکاح محسن خویش است. آقای روح الامینی خون فرزند را دیده اما تعفن نظام را حس نکرده است. دهان خرد شده فرزند را دیده، صدای خرد شدن پایه های مشروعیت نظام را نشنیده. تلاش دارد در برابر سوال خبرنگاران و در پیشگاه ولی فقیه قصه ی دل پر غصه پنهان نگه دارد تا آبروی نظام پاس دارد. دلش در بند نظام است با اینکه دلبندهش در بند نظام بود و جسد در هم شکسته اش را تحویل گرفت. با همان خونسردی که دانشجویان را پاکسازی می کرد، علیه "فرصت طلبان" سبز سخن می گوید و برای مظلومیت نظام و رهبری دل می سوزاند. برای روشن شدن حقیقت پیرامون مرگ فرزندش در بازداشتگاه کهریزک امید به رهبری بسته است که حفظ آبروی نظام را از افشای جنایات صورت گرفته ارجح می داند. در سودای پیدا کردن عاملان و آمران قتل فرزند است درحالیکه خانواده های دیگر کشته شدگان در زیر فشار و تهدید ماموران خفیه دستگاه ولایت اجازه برگزاری مراسم سوگواری، همکاری با کمیته پیگیری آقایان موسوی و کروبی یا مصاحبه با رسانه های خارج از کشور در مورد مرگ عزیزان خویش ندارند.

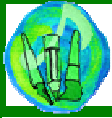
سخنان آیت الله خامنه ای در مراسم نماز عید فطر اما دگر بار نشان داد که برای رهبر جمهوری اسلامی حفظ قدرت و آبروی نظام بیش از هر حقیقت دیگر اهمیت دارد. وی در سخنانی بظاهر آشتی جویانه و در باطن پریشان از رعایت قانون، مهربانی و اخلاق حسنه سخن گفت اما در همان حال اعترافات زندانیانی که تحت سخت ترین شرایط و بدون رعایت حقوق قانونی آنان از جمله حضور وکلای شان، مجبور به اعترافات علیه خویش شده اند را صحیح، مسموع و نافذ دانست.

رهبر جمهوری اسلامی از عظمت حضور ملت در راهپیمایی روز قدس سخن گفت اما حضور صدها هزار نفره ی سبزها در تهران و دیگر شهرهای بزرگ کشور را نادیده گرفت. از شفافیت سخن گفت درحالیکه هم خود وی و هم مسئولان منتخب وی در نهادهای قضایی، نظامی، اطلاعاتی و انتظامی همه کار می کنند تا بلکه جلوی روشن شدن جنایات صورت گرفته را بگیرند. روزنامه ها را توقیف می کنند یا در دفاتر آنها مامور سانسور می گمارند تا مبادا برخلاف منویات رهبری و دولت کودتا روشنگری کنند. از شفافیت سخن گفت اما رسانه ملی کشور که مستقیماً زیر نظر رهبری و با بودجه عمومی اداره می شود در نقش صدا و سیمای کودتاچیان به کدر کردن فضای خبررسانی کشور مشغول است، شخصیت های سیاسی کشور بویژه رهبران جنبش سبز در آن مورد اتهام قرار می گیرند، بدون اینکه طبق قانون فرصت پاسخ دهی به آنان داده شود.

ترانه موسوی پیدا می کنند تا ترانه واقعی را بفراوشی بسپارند. آیت الله خامنه ای از تعقیب و مجازات مجرمان سخن گفت درحالیکه دستگاههای امنیتی برای ارباب کسانی که جرات کرده اند از تجاوز و جنایت در زندان ها سخن بگویند، موتورسوار مسلح در خانه هایشان می فرستند، یا شیخی آزاده که شجاعت افشای تجاوز و ایستادگی در برابر کودتاچیان را داشته علیرغم اسناد ارائه شده، دروغگو می خوانند. از اخلاق حسنه و پرهیز از تهمت به دیگران گفت درحالیکه اخلاق و تقوای نماینده ی ایشان در روزنامه کیهان در اتهام زدن به آقایان موسوی کروبی و خاتمی و دیگر منتقدان نظام یا هنرمند محبوب ملت آقای شجریان، رسوای خاص و عام است. گویا سرلشکر محمد علی جعفری که بزرگ ترین، بی اساس ترین و مضحک ترین اتهامات را به آقایان خاتمی، موسوی خوینی ها و بهزاد نبوی نسبت داده است، برگزیده ی رهبر نیست. ملت ایران اما رشیدتر، آگاه تر، هوشیارتر و مصمم تر از آن است که با سخنان پرتناقض رهبری گرفتار در کلافی سردرگم که شخصاً با بی عدالتی، بی درایتی و بی سیاستی خود ایجاد کرده است، یا با اقداماتی نیم بند برای فرار مسئولان واقعی قلب، تجاوز و جنایت، دست از خواست های عدالت جویانه و آزادی خواهانه ی خویش بردارد.

کاش آقای روح الامینی نیز چنانکه وعده داده است پیگیر اجرای عدالت و روشن شدن حقیقت پیرامون مرگ فرزند خویش باشد و خون وی را برای حفظ مصالح و آبروی نظام فراموش نکند.





## فرخی یزدی

سوگواران را مجال بازدید و دید نیست  
باز گرد ای عید از زندان که ما را عید نیست  
گفتن لفظ مبارکباد طوطی در قفس  
شاهد آینه دل داند که جز تقلید نیست  
عید نوروزی که از بیداد ضحاک عیسی عزاست  
هر که شادی می کند از دودهی جمشید نیست  
سر به زیر پر از آن دارم که دیگر این زمان  
با من آن مرغ غزلخوانی که می نالید نیست  
بی گناهی گر به زندان مرد با حال تباه  
ظالم مظلوم کش هم تا ابد جاوید نیست  
هر چه عربان تر شدم گردید با من گرم تر  
هیچ یار مهربانی بهتر از خورشید نیست  
وای بر شهری که در آن مزد مردان درست  
از حکومت غیر حبس و کشتن و تبعید نیست  
صحبت عفو عمومی راست باشد یا دروغ  
هر چه باشد از حوادث فرخی نومید نیست

## پگاه احمدی

## در راهروی دهان مان سنگ است

**احمد شاملو**  
**بن بست**  
خدا را در پستوی خانه نهان باید کرد-  
در این بن بست  
دهانت را می بویند  
میادا گفته باشی دوستت دارم  
دلت را می بویند  
روزگار غریبی است، نازنین  
و عشق را  
کنار تیرک راه بند  
تاز پناه می زنند  
عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد  
در این بن بست کج و پیچ سر ما  
آتش را  
به سوخت بار سرود و شعر  
فروزان می دارند  
به اندیشیدن خطر مکن  
روزگار غریبی است، نازنین  
آن که بر در می کوبد شباهنگام  
به کشتن چراغ آمده است  
نور را در پستوی خانه نهان باید کرد  
آنک قصابان اند  
بر گذرگاه ها مستقر  
با گنده و ساتوری خون آلود  
روزگار غریبی است، نازنین  
و تبسم را بر لبها جراحی می کنند  
و ترانه را بر دهان  
شوق را در پستوی خانه نهان باید کرد  
کیاب قناری  
بر آتش سوسن و یاس  
روزگار غریبی است، نازنین  
ابلیس پیروزمست  
سور عزای ما را بر سفره نشسته است  
خدا را در پستوی خانه نهان باید کرد

به چانه ات آب می دهم ، به سینه ات باران  
روی کدام شانه ام بگذارم  
رگی که تگه تگه ی باتوم و کودتاست  
کجای " جیحون " پناه بگیریم ؟  
با کدام دست ببندم  
سیاهرگی را  
که خون کاج های جوان است  
دست ات را در دهان من بگذار  
تا خون رود ، بند بباید  
و کتف پاره ات را  
پُشتم ببند  
تا سینه به سینه ، از صدا و صیحه نیفتیم  
و با مچی که سرخرگ میله هاست  
پشت کفن ، پناه بگیریم  
خواب دیده ام  
لال مونی. این سد ، دیگر دوام ندارد  
و فلس خونی اقیانوس  
شیشه های منجمد اش را  
در میدان ضجه و رگبار  
فرو می کند  
و عنقریب درختان ،  
انفجار این باروت ،  
در پیراهن تگرگ و معجزه است !

**دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی**  
**محاصره عشق**

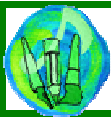
مثل بهار است عشق و  
بی خبر آید  
چشم به هم می زنی هجوم علفها  
باغچه و کوچه را گرفته و آنگاه  
بر لب حیرت، کنار پنجره ای تو  
مثل بهار است عشق و  
بی خبر آید  
چشم به هم تا زدی، محاصره ای تو

## بهار کاغذین

در بهار کاغذین  
بلبل حقیقی از شکوفه دم نمی زند  
نیز در بهار راستین  
بلبل کچی ترانه سر نمی کند

وقتی از بهار کاغذین تو  
بلبل کچی ترانه ساز پرده حقیقت است  
ریشخند ما چه گونه گل نیاورد؟  
توکیو 1999



گیلاوایی  
زمستان

زمین غلتیده در سرما  
فغان از هر طرف برپا  
درختان شاخها، خشکان  
و قامت از پی. بی رحمی طوفان  
چنان لرزان  
که هر لحظه  
شکستن را  
تداعی میکند، آسان

...  
صدای زوزه ی گرگان  
به جام. گوش میریزد  
و خواب از چشم میگیرد  
و شهر از بیم و نومیدی  
هزاران بار، میمیرد

...  
زمین غلتیده در سرما  
و طوفان خشم آگین است  
و چشم مردمان ی شهر از تشویش  
لبریز است  
و سرما  
آه

این سرما  
چنان سوزانده مغز استخوان آدمی  
کاو را  
، به رخسارش دگر  
رنگ و نشان. زنده گی را  
در نمی یابی

...  
تمام هیزمان از پیش سوزانده  
تمام خشک چوبان  
خیس از بوران  
دگر امید گرما دادن خانه  
میان ذهنها مرده

...  
زمین غلتیده در سرما  
فغان از هر طرف برپا  
صدای زوزه ی گرگان  
صدای مرگ می آید  
و با تقدیر جنگیدن  
ز انسان بر نمی آید

...  
به من گو چاره اینک را  
به من گو راه رفتن را  
که من ماندن  
که من مردن  
که من تسلیم گشتن را  
نمیدانم  
به من گو راه رفتن را  
که در کنج اسارت  
مرده گی کردن  
نمیدانم  
به من گو راه آزادی  
که من جز این دگر  
چیزی نمی خواهم

...

## هوشنگ ابتهاج

## پرده افتاد

پرده افتاد  
صحنه خاموش  
آسمان و زمین مانده مدھوش  
نقش ها رنگ ها چون مه و دود  
رفته بر باد  
مانده در پرده گوش  
رقص خاموش فریاد  
پرده افتاد  
صحنه خاموش  
وز شگفتی این رنگ و نیرنگ  
خنده یخ بسته بر لب  
گریه خشکیده در چشم  
پرده افتاد  
صحنه خاموش  
و آن نمایش  
که همچون فریبده خوابی شگفت  
دل از من همی برد پایان گرفت  
و من  
که بازیگر مات این صحنه بودم  
چو مرد فسون گشته خواب بند  
که چشم از شکست فسون برگشاید  
به جای تماشاگران یافتم خویشتن را  
شگفتا! که را بخت آن داده اند  
که چون من  
تماشاگر بازی خویش باشد؟  
وز این گونه چون من  
تراشد  
فریب دل خویشتن را  
که آخر رگ جان خراشد؟  
بلی پرده افتاد و پایان گرفت  
فسونکاری این شب بی درنگ  
و من در شگفت  
که چون کودکان  
بخندم بر این خواب افسانه رنگ؟  
و یا در نهفت دل تنگ خویش  
بگیرم بر اندوه این سرگذشت؟

## بهرام پرتوی

## شبگردان

شب، ردای تیره بر سر کشورم گشوده  
بلند و عمیق  
غبار، سوسوی کواکب رهنما استتار کرده  
دهشت انگیز  
و گویی ابلیس سوار بر اسب سیاه  
راه می نماید لشگریان سیاه پوش نکبت را  
پیش قراولان غارت بر هر آنچه نور است می تازند  
و ز پس آنان تاراج گران هستی با دشنه های آخته ی خود  
سینه ها می درند  
و شبگردان و شب چرانان لقمه نان ز کف گرسنگان می ربایند  
شب در تداوم خویش مرگ می گسترانند  
و غبار سنگین، دیده ها را به دفن می سپارند  
و گویی صدایی جز فریاد غم انگیز بوم شوم بگوش نمی رسد  
رهگذران آرام و محزون، ره می سپرند  
ناگاه، جرقه ای شرر می زند  
ماه از پس تیرگی نمایان، دشت سبز  
درختان پر شکوفه، گل ها عطر افشان  
و قاصدک ها رقص کنان  
نوید دگرباره ی روز